

۱۴  
ماهنامه  
جلال  
نیاز اندیشه روز

این شماره: تعامل مردم در عرصه زندگی

شماره چهاردهم :: اردیبهشت ماه ۱۴۰۰  
مهارت های فرهنگی برای زندگی در حال تحول





ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه روز

**Brilliance Monthly**

ماهنامه فرهنگی

مهارت های فرهنگی

مهارت های فرهنگی برای زندگی در مال تمول

● مدیر مسئول: شهرزاد تولیت

● سردبیر: محسن فردرو

● با همکاری گروه نویسندگان - گروه کارشناسی دفتر آینده پژوهی

● امور اجرایی: مریم علاءالدینی

● هماهنگی: سارا فردرو

● طراحی و صفحه آرایی: محبوبه براهیمیان

● اطلاع رسانی: محمدرضا پیری - حسین قدمی

● نشانی پایگاه اینترنتی: [Fekrvarzi.ir](http://Fekrvarzi.ir)

علاقمندان می توانند مطالب، دیدگاه ها و آثار فرهنگی و هنری خود را برای

انتشار به آدرس [Fekrvarzi@gmail.com](mailto:Fekrvarzi@gmail.com) ارسال نمایند

## فهرست مطالب

۴	.....سخن سردبیر.....
۵	.....تعامل مردم در عرصه زندگی عمومی.....
	.....باچه کسانی می توانیم رابطه داشته باشیم.....
۹	.....مدیریت روابط اجتماعی.....
۱۰	.....چه میزان ارزشمندی برای خود و برای دیگران لازم و ضروری است؟.....
۱۱	.....داستان کلاغ نوک شکسته.....
۱۵	.....بینش کلاغ ها تا پیکاسو.....
۱۹	.....ذهن سازی و اهمیت آن.....
۲۰	.....کیمیاگران جدید.....
۲۲	.....سلامت روان.....
۲۴	.....تثاثر درمانی.....
۲۵	.....مروری بر کتاب: ایده های خوب از کجا می آیند؟.....
۲۶	.....تأملی بر کتاب بررسی روانشناختی خودکامگی.....
۲۷	.....چگونه از مغزتان محافظت کنید.....
۲۸	.....مبتکرها مقلد نیستند.....
۲۹	.....سئوالات مصاحبه ماهنامه جلا - نیاز اندیشه روز.....
۳۰	.....لوح سفید.....
۳۱	.....توضیحات کوتاه یک کارآفرین.....
۳۲	.....«تفاهم» و «کنش ارتباطی».....
۳۴	.....حوزه عمومی.....
۳۵	.....اینستاگرام زدگی.....
۳۶	.....مدیریت فرهنگی، ضرورت ها و نیازها.....
۳۸	.....چالش های تغییر پایدار.....

## فهرست مطالب

۴۰	گفتگو با هوروش نوابی.....
۴۳	هنرمند فعال.....
۴۴	عزم ملی در ارتقاء جایگاه زبان فارسی.....
۴۷	پشت پرده ریاکاری.....
۴۸	داستان ابر آرزوها.....
۵۲	گفتگوی تلفنی با سردبیر.....
۵۸	نقش ادراک در ارتباطات.....
۷۲	حامیان این شماره از ماهنامه جلا.....

## سخن سردبیر

## محسن فردرو



در سال های اخیر در مقالات متعدد اشاره کرده ام که نظام فرهنگی می تواند با استفاده از مبانی معرفت شناسی، هستی شناسی و انسان شناسی و ارزش شناسی دیدگاه ما به زندگی را شکل دهد. برای این منظور لازم است حیطه شناختی انسان شامل دانش و معلومات و درک و کاربرد آموخته ها و توانایی تجزیه و تحلیل تقویت شود و حیطه عاطفی و روانی انسان و دامنه رفتارها تحت تاثیر محرک ها و علاقه ها و سلائق و نگرش ها و مشاهدات صحیح قرار گیرد. افراد در تعاملات اجتماعی خود را مشابه و یا متمایز از دیگران معنا می کنند و بصورت یک تعریف جدید به آن گرایش می یابند و همراه با دیگر افراد مشابه خود هویت جمعی می یابند. هویت در تعامل میان خود، فرهنگ و جامعه شکل می گیرد. بدون چارچوب هویتی امکان تعامل افراد اجتماع وجود ندارد. آگاهی از وجود خود و پی بردن به کیستی دیگران موجب تعامل افراد با یکدیگر می شود. فرد برای هویت دار شدن به دیگران نیاز دارد و هویت ابعاد مختلف، ملی، جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی دارد.

هویت اجتماعی با عضویت گروهی پیوند دارد و دارای سه عنصر شناختی، ارزشی، احساسی است. در مجموع نظام فرهنگی است که بر هویت های فردی و جمعی تاثیر می گذارد.

از آنجا که ظرفیت شناختی انسان ها، تحت تاثیر خطاهای شناختی قرار دارد و خطاهای شناختی در تعاملات انسانی ترویج و تقویت و بوجود می آید و چون انسان ها تحت تاثیر شبکه ای از روابط اجتماعی شان قرار دارند و بطور مستقیم یا غیر مستقیم به سایر مردم پیوند دارند، هویت فردی و جمعی می تواند دچار آسیب های متعدد شود. در دهه های اخیر ایجاد تمایز بین موضوعات و مفاهیم مختلف با فرهنگ رسمی به سویی رفته است که بتدریج مفاهیم غیر رسمی در زندگی هموطنان افزایش یافته است و نوعی قواعد اخلاقی در جامعه ترویج و رشد می یابد که با فرهنگ جامعه ارتباطی ندارد.

تعاملات عمومی مردم بشدت دچار تعارض شده و در حوزه فرهنگی آسیب پذیر شده است. دوگانگی بین آموزه های فرهنگ رسمی و آموزه های غیر رسمی، هویت فرهنگی را دچار چالش نموده است. پیشرفت های نوین ارتباطی تاثیرات عمیق و دگرگونی های جدی بر هویت مردم و زندگی عمومی گذاشته است. نظام فرهنگی در عرصه زندگی عمومی به باز تعریف نیاز دارد. الگوها و نشانه ها و نمادهای ساخته شده غیر رسمی، بتدریج در فرایند تغییرات فرهنگی جامعه اثر می گذارد و راه عمومیت یافتن را با انباشت اطلاعات طی می نماید و در نتیجه موجب تغییر و تعارض در فرهنگ می شود. فرهنگ ملی نیازمند انسجام و یکپارچگی است و اگر نتواند الگوها و نشانه ها و نمادهای فرهنگ غیر رسمی را در خود جذب نماید دچار تعارض می شود. ما در مسیر انتشار این ماهنامه همواره کوشش می کنیم با تحلیل روندها و تبیین تغییرات فرهنگی و اجتماعی بر شناخت الگوهای ذهنی و رفتاری تاکید نماییم تا تعامل مردم را با انسجام فرهنگی و ارتقاء هویت جمعی، تسهیل نماییم.



## تعامل مردم در عرصه زندگی عمومی



برنامه ریزی نیکو و دوراندیشی و سنجش آن نیازمند است. زندگی نیازمند خرد ورزی است و خرد مردم در معاشرت و داد و ستد و تعامل با دیگران و روبرو شدن با حوادث دنیا آشکار می شود. هر یک از موارد مرتبط با تعامل انسان زمینه ای برای هدایت و رشد یا سقوط و نابودی او است. نظام فرهنگی مهم ترین منبع تولید معرفت مشترک و انتقال ارزش ها و باورها می باشد. فرهنگ هدف زندگی را مشخص می نماید. هر هدفی که برای زندگی معین می کنیم به ایمان و اعتقادات ما متکی است. ...

نظام فرهنگی می تواند با استفاده از مبانی معرفت شناسی، هستی شناسی و انسان شناسی و ارزش شناسی دیدگاه ما به زندگی را شکل دهد. برای این منظور لازم است حیطه شناختی انسان شامل دانش و معلومات و درک و کاربرد آموخته ها و توانایی تجزیه و تحلیل تقویت شود و حیطه عاطفی و روانی انسان و دامنه رفتارها تحت تاثیر محرک ها و علاقه ها و سلائق و نگرش ها و مشاهدات صحیح قرار گیرد. خود شناسی مقدمه زندگی و اعمال و رفتار انسان ها است. شناخت خود، موجب آگاهی از امور خارج از خود می شود و در شناخت از کل موثر است. تاکید قرآن کریم و احادیث و روایات اسلامی بر شناخت از خود و خودشناسی بدلیل اهمیت آن در زندگی انسان است و مقدمه ای اساسی زندگی محسوب می شود. خود شناسی صرفا در بعد اخلاقی مطرح نمی شود، بلکه شامل تمام ابعاد وجودی (مادی و معنوی)

تعاملات معمول مردم در هر جامعه شامل موارد متعددی است : تعامل انسان با خود، تعامل انسان با هموعان، تعامل مردم با نظام فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، تعامل انسان با زیست محیط و نمونه های آن. انسان در تعامل خود به موضوعاتی همچون تفکر و تدبیر؛ یادگیری و دانش اندوزی؛ کار و تلاش؛ حفظ تن؛ نظافت و بهداشت؛ خوردن و آشامیدن؛ لباس و پوشاک؛ زینت و آراستگی؛ مسکن و امکانات زندگی؛ مسافرت؛ خواب و بیداری و تفریحات سالم می پردازد. تعامل انسان با هموعان به موضوعاتی همچون خویشاوندان؛ همکیشان؛ بیگانگان؛ دشمنان؛ همشهریان مربوط می شود. تعامل مردم با نظام فرهنگی و اجتماعی و سیاسی به موضوع حاکمان و اتحاد و همبستگی و ارزش ها و امنیت و قانون؛ شهر؛ خدمات عمومی و امور اقتصادی و مصرف ارتباط دارد. تعامل انسان با محیط زیست به حفظ محیط زیست و آب و هوا و خاک و درختکاری و جنگل ها و فضای سبز و مراتع و نهرها و دریاها و به جاده ها و راه ها و مواد سوختی و گردشگری مرتبط می شود.

در همه این موارد هر انسانی به اندازه رتبه وجودی خود می تواند از حیات بهره ببرد. انسان دیندار و انسان بی دین هر یک به اقتضاء آموزه های خود بخشی از موهبت های الهی را بهره گیری می نمایند و سعادت انسان در گرو تشخیص سعادت و یا برعکس آن خسارت است. قرآن کریم و احادیث انسان را به تفکر و تدبیر در امور فرا خوانده اند و زندگی به



هویت اجتماعی با عضویت گروهی پیوند دارد و دارای سه عنصر شناختی، ارزشی، احساسی است. در مجموع نظام فرهنگی است که بر هویت های فردی و جمعی تاثیر می گذارد. در هویت یابی الگوهای شناختی و الگوهای رفتاری بصورت مستقیم اثر گذارند. سبک زندگی بر اساس الگوهای رفتاری، هویت را تعریف می کند. بر این مبنا افراد نظام معنایی خود را می سازند، ویژگی و مشخصه اصلی هویت مسلط در جهان مدرن، تعلق افراد به سبک های زندگی و الگوهای رفتاری است. نظام فرهنگی بایستی در هر دو بخش کلان الگو سازی شناختی و الگوهای رفتاری موفق عمل نماید.

در جهان متکثر و متعدد امروز، افراد بیشتر تمایل دارند که خود را با عنصر زبان، مذهب و حتی قومیت تعریف کنند. به تعبیری، هویت های خرد و کوچک بیشتر قادر خواهند بود تا خود را بازنمایی کنند. شکل گیری فرقه های کوچک، گروه های قومی و بسیاری از هویت یابی های مشابه را بر این اساس می توان تبیین کرد.

شناخت ما از رفتار و اندیشه های اجتماعی، نتیجه استنباط ما از موقعیت هایی است که آنها را مورد بررسی قرار می دهیم و آن را فرایندهای شناختی نام نهاده اند. در فرایندهای شناختی به متغیرهای محیطی که بر رفتار اثر دارند و به بافت فرهنگی و عوامل زیست شناختی توجه می کنیم.

اندیشه های اجتماعی همیشه معقول نیستند و ممکن است نتیجه تصورات قالبی ما باشد. معمولا یک ساختار ذهنی یا چارچوبی فکری بصورت یک طرح وارده در مورد موضوعی در ذهن ما شکل گرفته است که اطلاعات اجتماعی ما را از یک حوزه سازماندهی می نماید. طرح واردها یک نوع فیلتر ذهنی هستند که در حافظه درازمدت ما بر اساس تجربه های زندگی ذخیره می شوند و شناخت اجتماعی ما را پدید می آورند. طرح واردها به طور قطع شمشیر دولبه هستند. از یک طرف به ما کمک می کنند که به جهان اطراف خود معنی

می گردد. جالب اینجاست که خود شناسی در منشا تمایل ارتباط انسان با دیگران نمودی گسترده دارد و تمایل و گرایش به پیوندهای اجتماعی و برقراری ارتباطات اجتماعی از خود شناسی تاثیر می گیرد. خود شناسی به شکل گیری هویت می انجامد. هویت از نیازهای روانی انسان و پیش نیاز هرگونه زندگی اجتماعی است.

بدون چارچوب هویتی امکان تعامل افراد اجتماع وجود ندارد. آگاهی از وجود خود و پی بردن به کیستی دیگران موجب تعامل افراد با یکدیگر می شود. هویت را فرایند معنا سازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته ای از ویژگی های فرهنگی دانسته اند. هویت ها معناهایی کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می دهند و مردم به واسطه آن ها نسبت به رویدادها و تحولات محیط زندگی خود حساس می شوند. مردم به دیگران می گویند که چه کسی هستند و سپس می کوشند به گونه ای رفتار کنند که از آن کسی که تصور می کنند هستند، انتظار می رود.

رسانه ها و پیشرفت های نوین ارتباطی در سده گذشته تاثیرات عمیق و دگرگونی های جدی بر مردم، دولت ها، سازمان ها و زندگی افراد گذاشته است. روابط خانوادگی، روابط زناشویی، روابط جنسی، دوستی، مصرف، شغل، رضایت، باورها و اعتقادات و گرایش ها به طور جدی تحت نفوذ رسانه ها قرار گرفته است. افراد در تعاملات اجتماعی خود را مشابه و یا متمایز از دیگران معنا می کنند و بصورت یک تعریف جدید به آن گرایش می یابند و همراه با دیگر افراد مشابه خود هویت جمعی می یابند. هویت در تعامل میان خود، فرهنگ و جامعه شکل می گیرد. در تفکر پست مدرن هویت نوعی بازنمایی دانسته می شود که ثبات همیشگی ندارد و در تعادلی ناپایدار است و در ظرف زمان و مکان ساخته می شود. فرد برای هویت دار شدن به دیگران نیاز دارد. هویت ابعاد مختلف، هویت ملی، جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، دینی دارد.

نهادها و گفته‌اند در عصر سازمان‌ها انسان از تولد تا پایان زندگی در درون سازمان‌های متنوع و کوچک و بزرگ زندگی می‌نماید. از بیمارستان در زمان تولد تا مدرسه و دانشگاه، تا سازمان‌های نظامی و سازمان‌های دولتی و خصوصی همگی وظایف مهمی در جهت تحقق اهداف اجتماعی بعهده دارند. سازمان‌های معاصر، قدرتی عظیم و اجتماعی پدید آورده‌اند که با گذشته قابل مقایسه نیست. انسان‌ها به کمک سازمان‌دهی و سازمان‌یافتگی‌های متنوع در حوزه اجتماع توانسته‌اند فعالیت‌ها و اهداف خود را عملی سازند.

کارکرد سازمان‌ها بادوام ساختن زندگی نوعی انسانی بوده است و انواع سازمان‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجب حفظ و دوام جوامع شده است. تصمیم‌گیری در سازمان‌ها نیازمند در نظر گرفتن منافع عمومی و ملاحظه محیط بیرونی سازمان است. از طریق این سازمان‌دهی است که کنارهم ماندن و کنار آمدن با دیگران برای رسیدن به اهداف امکان‌پذیر می‌شود. برای افزایش تعامل مردم با نظام فرهنگی به سازمان فرهنگی مقتدری نیاز است. بر خلاف گذشته که سازمان‌ها بصورت محیط بسته فقط به انجام وظایف معمول بسنده می‌کردند. سازمان‌های امروزی بصورت مستقیم با مردم و در محیط باز فعالیت می‌نمایند. سازمان فرهنگی در شرایط جدید لازم است صورت مستقیم در عرصه زندگی مردم حضور فعال داشته باشد. سازمان فرهنگی لازم است اطلاعات اجتماعی مردم را سازماندهی نماید. کاهش خطاهای شناختی و افزایش ظرفیت خرد ورزی و تقویت عناصر شناختی، ارزشی، احساسی و ارائه الگوهای شناختی و الگوهای رفتاری مشترک در جامعه نیازمند داشتن سازمان فرهنگی کارا و اثر بخش است..... ادامه دارد

منبع: تعامل مردم با نظام فرهنگی، محسن فردرو، پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات، دیماه ۱۳۹۳

بخشیم و اطلاعات دریافتی را به سرعت و با حداقل کوشش پردازش کنیم؛ اما از طرف دیگر ما را در درک جهان به شیوه‌هایی که در واقع درست نباشد گیر بیاندازد. گمانه زنی؛ داوری بر مبنای شباهت؛ دسترس پذیری؛ قرار گرفتن در معرض محرک‌ها؛ اطلاعات تجربی؛ تصور قالبی؛ پردازش ناخودآگاه؛ سوءگیری منفی و خوشبینانه؛ انگیزش؛ سرکوبی اندیشه؛ نفوذ عاطفه بر شناخت؛ و نمونه‌های آن منابع بالقوه خطاهای شناختی ما هستند. ظرفیت شناختی انسان‌ها، تحت تاثیر خطاهای شناختی قرار دارد. چون انسان‌ها در شبکه‌ای از روابط اجتماعی زندگی می‌کنند و بطور مستقیم یا غیر مستقیم به سایر مردم پیوند دارند، خطاهای شناختی در تعاملات انسانی ترویج و تقویت و حاصل می‌آید. توانایی تفکر و دوراندیشی انسان‌ها و توانایی بی‌همتای انسان‌ها در یادگیری، موجب پدید آمدن ظرفیت‌های فرهنگی آنها شده است و کاربرد نمادها در گفتار و زبان و خط و تحریر و تثبیت و ضبط و انتقال اطلاعات و تجربیات و بازشناسی هویتی و شکل‌گیری جهان‌بینی و عقیده و تفسیر از اهداف خلقت، جهان و روابط میان اجزاء جهان و راه‌اندازی نظام معانی برای شناسایی جهان و بیان احساسات و دستورالعمل و قواعد رفتاری و آموزش یافته‌ها بصورت نظام فرهنگی متشکل از ارزش‌ها و هنجارها و پایگاه‌ها و نقش‌ها تشکیل یافته است.

با گسترش روابط انسانی، فرهنگ مشترک، زبان، دین، تاریخ، سرزمین، نیاکان و یک واحد سیاسی مستقل و متمرکز تشکیل می‌شود. جوامع انسانی که ابتدا از گروه‌های اولیه کوچک برخوردار بودند، پس از گسترش بصورت ملت و دولت، برای دستیابی به اهداف خاص، گروه‌های ثانویه بزرگی را طرح‌ریزی نمودند که بطور ارادی و منطقی تشکیل می‌شوند و دارای ساخت دقیقاً طراحی شده و تعیین نقش‌ها و وظایف و روابط مشخص بین پایگاه‌های رسمی افراد و فعالیت‌های هماهنگ اعضا هستند. این گروه‌های ثانویه را سازمان رسمی (Formal organization) نام نهادند. سازمان (organization) پدیده‌ای اجتماعی است که بطور آگاهانه هماهنگ شده و دارای حدود و ثغور نسبتاً مشخصی بوده و برای تحقق هدف یا اهدافی، براساس یک سلسله مبانی دائمی فعالیت می‌کند. سازمان‌ها برای انجام اموری بوجود آمده‌اند که دستیابی به آنها توسط یک فرد به تنهایی امکان‌پذیر نیست و انجام آن از طریق سازمان اثربخش‌تر است. عصر امروز را عصر سازمان‌ها و جهان سازمانی نیز نام





## با چه کسانی می توانیم رابطه داشته باشیم

را می‌رساند که روابط ضعیف بخشی از شبکه‌های ارتباطی ما هستند، این غریبه‌ها در قیاس با روابط قوی ما، یعنی کسانی که به ما نزدیک هستند، در منتشر کردن اطلاعات برای ما موثرترند. وی همچنین ادعای کرد آدم‌هایی که خیلی به ما نزدیکند و روابط قوی در زندگی ما دارند، تأثیری همسان‌ساز بر روی ما دارند.

ماریا بزایتس و همکارانش در چند سال اخیر به بررسی روش‌هایی پرداخته‌اند که در آن پایگاه‌های دیجیتالی زندگی روزانه‌مان را دوباره شکل می‌دهند، ما قبلاً اطلاعات خودمان را فقط به دوستان یا خانواده در میان می‌گذاشتیم اما امروز داده‌های ما در دسترس کسانی قرار می‌گیرد که نمی‌شناسیم. خواه لباس‌مان باشد، یا ماشین‌های ما، خواه دوچرخه‌های ما باشد، یا کتاب‌ها و موزیک‌های ما، الان قادریم متعلقتمان را ببریم و در دسترس آدم‌هایی که هرگز ندیده‌ایم، قرار دهیم. چطور می‌شد اگر فناوری‌ها می‌توانستند مداخله کنند تا به ما در یافتن کسی که همین حالا نیاز داریم کمک کنند؟ غریبگی آن درجه بندی از نزدیکی و دوری است که ما را قادر می‌سازد تا آدم‌هایی را که الان نیاز داریم را پیدا کنیم و باعث شود بتوانیم تا منابعی از صمیمیت، کشف کردن و الهام بخشی که الان بدان نیازمندیم را بیابیم. غریبگی درباره دیدن غریبه‌ها نیست. نکته‌ای که ما لازم داریم اینست که مناطق آشنایی ما را بهم ریزد. در اینجا فقط با افراد مواجه نیستیم، بلکه شامل سازمان‌ها نیز می‌شود، سازمان‌هایی که سعی دارند فرصت‌های جدید ارتباطی با شما ایجاد نمایند.

غریبگی روشی برای فکر کردن درباره چگونگی هموار کردن راه خود برای انواع جدید روابط است. درباره روابط خود با آدم‌های متفاوت فکر کنیم؟ درباره روابط خود با گروه‌های طبقه بندی شده آدم‌های متفاوت فکر کنیم؟ درباره روابط خود با فناوری‌ها متفاوت فکر کنیم، دامنه روابط دنیای دیجیتال خارق‌العاده است. در بافت این دامنه گسترده از روابط دیجیتال، جستجوی امن غریبگی، مبنایی جدیدی برای نوآوری است.

با غریبه‌ها حرف نزنید. این عبارتی است که دوستان، خانواده، مدرسه و رسانه‌ها ده‌ها سال است که می‌گویند. این یک هنجاری اجتماعی است. هنجاری که می‌خواهد به ما بگوید با چه کسانی می‌توانیم رابطه داشته باشیم و با چه کسانی نه و می‌گوید، "با غریبه‌ها حرف نزن" "از هرکسی که با تو آشنا نیست دور بمان. به آدم‌هایی بچسبید که می‌شناسید."

ماریا بزایتس محققی است که برای این اصطلاح عنوان غریبگی را انتخاب کرده است او می‌گوید: "من برای "کسانی که مثل ما نیستند" کلمه "غریبگی" را بکار می‌برم."

او معتقد است در دنیای دیجیتالی امروز، غریبه‌ها نکته اصلی نیستند بلکه ما باید نگران میزان غریبگی باشیم. روابط اجتماعی ما بطور فزاینده‌ای از سوی اطلاعات و داده‌ها در حال دستکاری شدن است و دنیای دیجیتال ما اکنون بطرز خارق‌العاده‌ای به فناوری بستگی دارد تا در آنها حس نیرومند بودن، حس کشف کردن، حس شگفت‌زدگی و غیرقابل پیش‌بینی بودن را برانگیزد، امروز غریبه‌ها بخشی از دنیایی با محدودیت‌های واقعاً سخت هستند. فناوری‌های جدید محدودیت‌های جدید و فرصت‌های تازه‌ای را برای انسان‌ها خلق می‌کند و زندگی اجتماعی ما در آینده به آن بستگی دارد. تهدید نگران‌کننده غریبه‌ها نیستند. تهدید نگران‌کننده این است که خواه ناخواه چه سهمی از ارتباط با غریبه‌ها می‌گیریم.

مارک گرانووتر، جامعه‌شناس استنفوردی، در ۱۹۷۳ در مقاله‌اش تحت عنوان "نیروی روابط ضعیف" این نکته



## مدیریت روابط اجتماعی

### بررسی دیدگاه تانیا منون

معمولا این کار را به طریق خودکار انجام می‌دهید. در همان لحظه که کسی را ملاقات می‌کنید، به آن‌ها نگاه می‌کنید، آن‌ها را می‌بینید، در ابتدا برانداز می‌کنید، "شما جالب هستید" "شما جالب نیستید" "شما مناسب هستید" و "شما مناسب نیستید". اینکار را به طریق خودکار انجام می‌دهیم. دست خودمان نیست. با این نوع انتخاب و جدا کردن افراد از هم مبارزه کنید. با این نوع فیلترگذاری بچنگید.

سعی کنید با کسانی ارتباط برقرار کنید که نمی‌خواهید، اینکار موجب می‌شود تا دنیای اجتماعی‌تان را گسترش بدهید. برای گسترش دادن واقعی این دنیا، باید با حس انتخاب خودکار خود مبارزه کنید. با فیلترهایی که از قبل در ناخودآگاه دارید مبارزه کنید.

طبق گفته‌های محققان، ویژگی منحصر به فرد مراکز اجتماعی، غیرقابل انتخاب بودن است. شما نمی‌توانید حدس بزنید که چه کسی را در این مکان‌ها می‌بینید. بنابراین چنین تناقضی به همراه این گونه موسسات اجتماعی برای درک چنین تصادفی بطور چشمگیر کافی است، در واقع، این نیازمند به برنامه ریزی است. یک تغییر ساده در برنامه ریزی، یک تفاوت بزرگ در ازدحام جمعیت، و برخوردهای تصادفی در شبکه اجتماعی را برای شما بوجود می‌آورد.

سخت‌ترین کاری که انجام می‌دهید تلاش کردن و ارتباط برقرار کردن و ساختن جهان اجتماعی جدید خودتان است. زمانی که ما در معرض حمله قرار می‌گیریم و زمانی که احساس ضعف می‌کنیم و ضعیف هستیم در داخل خودمان فرو می‌رویم، خودمان را جدا می‌کنیم، یک نقطه کور ایجاد می‌کنیم. در این شرایط است که در واقع منابع خودمان را نمی‌بینیم. متحدان مان را نمی‌بینیم، فرصت هایمان را نمی‌بینیم. زندگی یک سفر با یک قطار وبا افراد مشخص نیست به جای آن اینطور فکر کنید که شما یک اتم متحرک در دنیای اتم‌ها هستید. و فرض کنید، که بصورت مداوم با اتم‌های دیگر برخورد می‌کنید. شاید به آنها انرژی انتقال می‌دهید و شاید با آنها پیوند می‌خورید. بدین ترتیب شاید در سفرهای تان در روابط اجتماعی چیزهای جدیدی خلق کنید.

تانیا منون تدریس مدیریت کسب و کار را از ۱۷ سال پیش شروع کرده است. او معتقد است گاهی اوقات افراد شانس خود را برای داشتن یک شبکه بین‌المللی و متنوع از روابط اجتماعی را از دست می‌دهند. افراد به مدرسه کسب و کار می‌آیند، برای اینکه شبکه‌های ارتباطی به دست بیاورند. اما نمیدانند از کجا شروع کنند. آنها به دوستانی که شبیه خودشان هستند پیوند می‌خورند و با افراد جدید آشنا نمی‌شوند.

مارک گرانوتر جامعه‌شناس، یک مقاله معروف دارد به نام: "قدرت روابط ضعیف" و کاری که در این مقاله کرده این است که از مردم پرسیده شغل‌هایشان را چطور به دست آورده‌اند؟ او متوجه شد که اکثر مردم شغل‌شان را از طریق روابط قوی به دست نیاوردند روابط قوی مثل نفوذ پدر، مادر، و شریک زندگی‌شان.

در عوض آن‌ها شغل‌شان را مدیون روابط ضعیف هستند، کسانی که به تازگی با آنها آشنا شدند.

روابط ضعیف با کسانی که همین امروز ملاقات کردید، بلیط شما به یک دنیای اجتماعی جدید است.

ما برای سفر به دنیای اجتماعی خود این بلیط شگفت انگیز را داریم، اما خیلی خوب از آن استفاده نمی‌کنیم.

اولین راهکار استفاده از یک موتور جستجوی اجتماعی جدید است.

معمولا شبکه‌های شما به شدت قابل پیش‌بینی هستند. مسیر روزانه‌تان را ترسیم کنید، احتمالاً متوجه می‌شوید که هرروز مسیرتان را از خانه شروع می‌کنید، تا به دانشگاه یا محل کارتان برسید، شاید از همان راه پله و آسانسور همیشگی بالا می‌روید، به دست‌شویی می‌روید و همان توالتی که همیشه می‌روید، در نهایت به باشگاه می‌روید، و بعد یک راست به خانه برمی‌گردید. برنامه شما درست مثل برنامه توقف قطار است. همان قدر قابل پیش‌بینی. برنامه شما اثربخش است اما مشکل اینجاست که شما افراد یکسانی را می‌بینید.

سعی کنید کمی شبکه اجتماعی‌تان را تغییر دهید. حتی اگر در یک طبقه دیگر به دست‌شویی بروید با شبکه‌ای جدید از افراد برخورد می‌کنید.

روی دیگر ماجرا اینست که شما چطور آدم‌های مختلف را از هم جدا می‌کنید.

نیاز به احساس ارزشمندی برای خود و برای دیگران است. اگر چه دو نیاز عشق، احساس ارزشمندی مستقل از هم هستند ولی فردی که دوست می دارد و دوست داشته می شود معمولاً احساس ارزشمندی هم می کند. و کسی که ارزشمند است معمولاً دوستش دارند و می تواند او نیز به نوبه خود به دیگران عشق بورزد و آنها را دوست بدارد.

اما در رابطه با کودک می تواند اینگونه نباشد برای مثال یک کودک عزیز دوردانه و برخوردار از آزادی زیاد، ممکن است از عشق و محبت زیاد والدین برخوردار باشد ولی پدر و مادر میان عشق به فرزند و پذیرفتن رفتار او چه خوب و چه بد، تفاوت قایل نشوند. مسلم است که به فرزند باید عشق ورزید ولی معنی عشق، تایید چشم بسته همه ی کارهای او نیست، کودک تفاوت بین رفتار درست و نادرست را می داند بنابراین دریافت عشق و محبت در مقابل رفتاری که خودش می داند نادرست است او را دچار سردرگمی می کند و مانع ایجاد احساس ارزشمندی در او می شود. هنگامی که پدر و مادر عشق و انضباط را در کنار هم به کار گیرند، کودک رفتارش را اصلاح می کند.

برای اینکه دچار مشکل روانشناختی نشویم و احساس ارزشمندی داشته باشیم باید رفتاری مثبت و خوشایند و مطابق با معیارهای پذیرفته شده از خود نشان دهیم. همچنین برای احساس ارزشمندی باید یاد بگیریم هنگامی که رفتارمان درست است به خود افتخار کنیم.

اگر رفتار خود را ارزیابی نکنیم یا رفتارمان مورد ارزیابی دیگران قرار نگیرد یا زمانی که پایین تر از حد معیار یا آنچه از ما انتظار می رود رفتار کنیم، دیگر به دنبال رفتار و بهبود آن نخواهیم بود و در نتیجه نیاز ارزشمند بودن نیز در ما آورده نخواهد شد. بطور کلی اخلاقیات، معیارها، ارزش ها، با انجام رفتار درست شرط لازم برای بر آورده شدن نیاز مربوط همراه با احساس ارزشمندی است. یادگیری چگونه بر آورده کردن نیازهایمان باید از کودکی شروع شود و در تمام عمر ادامه پیدا کند. شکست این یادگیری باعث رنج ما خواهد شد. اگر فردی که از کودکی داد و ستد عشق و محبت را نیاموخته باشد ممکن است در بقیه عمر خود با ناکامی و سرخوردگی به شیوه های مختلف در جستجوی محبت باشد.

در رویکرد به شخصیت بندورا " خود " عامل روانی نیست که علت های رفتاری را تعیین کند. دو جنبه مهم خود، تقویت خود و احساس کارایی است. فرایند مدام تقویت خود بیشتر رفتارهای ما را تنظیم می کند و این فرآیند به معیارهای درونی شده عملکرد نیاز دارد تا بتواند ارزیابی کند.

رفتار گذشته ما می تواند معیاری برای ارزیابی رفتار حال و مشوق برای عملکرد بهتر در آینده باشد. همینطور افرادی که احساس کارایی بسیار پایین دارند حتی ممکن است مقابله هم نکنند زیرا معتقد شده اند که هر کاری که انجام دهند بی فایده است. احساس کارایی پایین می تواند انگیزش را نابود کند، سطح آرزوها را پایین بیاورد، در توانایی های شناختی اختلال ایجاد کند و حتی به سلامت جسمانی تاثیر ناگوار بگذارد.

احساس ارزشمندی و احساس کارایی رابطه مستقیم با هم دارند. شاخص مهم موفقیت عملکرد، دریافت بازخورد درباره پیشرفت و یا عملکرد است و بدست آوردن هر بازخورد مثبت در عملکرد، احساس ارزشمندی فردی را به سطح بالاتری هدایت می کند.

## چه میزان

## ارزشمندی

## برای خود و برای دیگران لازم و ضروری است ؟

آذر عبدالمهی





## داستان کلاغ نوک شکسته

سارا فردرو

شو نگیرد  
ولی من اعتقاد دارم اینجور موقع ها تو روند طبیعت نباید دخالت  
کنم  
کم کم داشت بغضم می ترکید که یک دفعه دیدم اون کلاغ دومی  
غذا رو برداشت و سعی کرد بگذاره توی دهن کلاغ نوک شکسته،  
چندباری موفق نشد  
اما بالاخره توانست یک مقداری از غذا رو بهش بده تا بخوره  
همون موقع یه توپ بازی افتاد وسط تجمع کلاغ ها و بیشتر کلاغ  
ها مجبور شدند پرواز کنند،  
بخاطر همین غذاهاشون یا از دهن شان افتاد یا روی زمین موند.  
کلاغ دومی مهربون هم توانست برود یک دل سیر واسه خودش  
غذا بخوره  
اگه میدونستم قراره اینجوری بشه فیلم می گرفتم .چند تا عکس  
گرفتم واقعا خیلی قشنگ بود  
اگر همه ی ما یاد بگیریم به هم کمک کنیم و اینو درک کنیم که  
سهم زندگی ما توی داشته های دیگران نیست و سهم زندگی ما  
فقط توی تلاش و مدیریت و صبر خودمان است و نیاز نیست با  
حسادت و طمع به زندگی دیگران چنگ بزنیم چقدر دنیا قشنگ  
تر میشود.  
در همین ایام پادکستی را از دکتر آذرخش مگری در مورد شیوه

شسته بودم توی پارک یک عالمه کلاغ جمع شده بودن دور  
غذایی که یک دختر بچه براشون ریخته بود  
داشتم رفتار کلاغ ها رو نگاه می کردم که برای غذا جمع شده  
بودند همه شون تند و تند دنبال این بودن که سهم خودشون  
و بردارند و حتی سعی می کردند سهم کلاغ های دیگه رو هم  
بردارند و به زور از نوک هم غذاها رو میگرفتند و از چنگ هم می  
کشیدند، همدیگه رو نوک میزدند که اون یکی سهم شونو نگیره  
یک کلاغ رو دیدم که نوکش شکسته بود و یکم دور تر از بقیه آروم  
آروم قدم میزنه و دورو اطرافش و میگرده دنبال غذا.  
پیش خودم گفتم حتما از اون زرنگترها میان و سهم این کلاغ  
نوک شکسته رو برمی دارند و آخرش هم هیچی گیرش نمیداد و  
ناامید برمی گرده ،  
کلی فکر داشتم راجع بهش، فکر می کردم اصلا با این نوکش چه  
جوری می خواهد غذا رو برداره یا بخوره؟  
توی همین فکرها بودم که رفت سمت یک تکه غذا و تلاش کرد  
برش داره اما نتوانست ...  
ولی ناامید نشد غذا رو زیر پاش نگه داشت و صبر کرد یک کلاغ  
دیگه به سمتش آمد و غذا رو از زیر پاهای کلاغ نوک شکسته  
کشید بیرون،  
توی این فکر بودم که چطوری کمکش کنم که اون یکی سهم

## ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه (روز)

عنوان سرگرمی برای اشراف وجود داشته یا حتی مردم متوسط هم اگر پرنده ای داشتند یک سطل قرار می دادند و در آن آب قرار می دادند و پرنده آن را بالا می کشید و از داخل آن آب می خورد. منتهی نکته ی جالب اینست که به غیر از طوطی ها و کلاغ ها، پرنده های کوچکتر قادر نبودند این کار را یکضرب انجام دهند و کم کم به تدریج و با آزمون و خطا آن را یاد می گرفته و زمانی که یاد می گرفت به صورت یکجا این کار را انجام میداد.

و چیزی که خیلی ذهن متخصصین علوم شناختی، روانشناسی و رفتارشناسی حیوانات بخصوص کلاغ ها را درگیر کرده بود این بود که بدون اینکه قبلاً چنین کاری را امتحان کرده باشند یا با همچین وسایلی در تماس بوده باشند یا حتی ریسمانی دیده باشند به صورت یکضرب و بدون تعلل این کار را انجام می دهند.

برای این آزمایش کلاغی را از زمانی که از تخم بیرون می آید در انزوا بزرگ می کنند و تحت مشاهده قرار می دهند و زمانی که به سن رشد رسید و این آزمایش را انجام دادند با کمال تعجب دیده می شود که کلاغ ناگهان این ریسمان را بالا می کشد.

ترپ (Thorpe) در ۱۹۶۴ بیان می کند که به این پدیده Insight گفته می شود. ایجاد ناگهانی یک پاسخ موفق و کارآمد بدون آزمون و امتحان یا سازماندهی موفق ناگهانی تجربه. و اشاره می کند که در برخی حیوانات رفتار بصیرت گونه داریم. ...

ممکن است شما بگویید در این همه مشکلاتی که داریم این که کلاغ چطور به این جواب می رسد چه اهمیتی دارد؟ خب در ادامه به اهمیت آن اشاره می کنم زیرا در حقیقت مقوله ی حل مسئله و خلاقیت در میان است که اصولاً افراد خلاق و کسانی که کشف می کنند چه هنرمندان یا دانشمندان و همچنین افرادی که از بیماری های عمده ی روانپزشکی رنج می برند، آیا آنها در افکارشان یکباره و بدون مقدمه به پاسخ می رسند یا آنقدر همه چیز را پایین و بالا می کنند و آزمون و خطا می کنند تا به جواب می رسند؟

شاید بگویید دیدگاه سنتی معتقد است که با آزمون و خطا به جواب می رسند اما در اینجا مقوله ی بصیرت کلاغ سوال برانگیز است....

در گذشته شخصی به نام دگروت این مسئله را در شطرنج باز ها بررسی کرده بود که چطور یک شطرنج باز به نتیجه برای انجام یک حرکت می رسد با توجه به اینکه تصور می رود او باید تمام گزینه ها را در نظر بگیرد، غربال کند و بسنجد تا

عمل کلاغ ها شنیدیم برایم جالب بود و بیشتر به عمق خلقت خداوند پی بردم و نتایج اخلاقی و رفتاری خوبی از آن گرفتم و دکتر مگری می گفت که :

قبلاً یک کتاب به نام (Gifts of the Crow) استعداد و نبوغ کلاغ ها به شما معرفی کردم و اشاره کردم که نویسنده ی این کتاب مارزلوف معتقد است که کلاغ ها و طوطی ها به دلیل مغز بزرگتر و طول عمر بیشترشان توانایی بالایی دارند در حل مسئله و خیلی از مسائلی که پرنده هایی با اندازه ی مغز کوچکتر و طول عمر کمتر قادر به حل آن نیستند خیلی خوب حل می کنند و یکی از کارهای جالب آنها استفاده از ابزار می باشد. به عنوان مثال در خیلی از مواقع کلاغ یک تکه یا چوب برمی دارد و آن را وارد سوراخی می کند تا به کمک آن غذای خودش را از آن سوراخ بیرون بیاورد.

همچنین به یک پدیده و آزمایش نیز اشاره کردم که ذهن پژوهشگران را درگیر نموده است و بشر حدود دوهزار سال است که این آزمایش را می شناسد و به این صورت است که اگر شما یک تکه پنیر یا گوشت را به یک نخ ببندید و این نخ را از یک چوب آویزان کنید، زمانی که کلاغ روی چوب می نشیند به سرعت با یک روش خیلی کارآمد و استراتژی بسیار جالب شروع می کند به بالا کشیدن آن. او به کمک منقارش نخ را کمی بالا کشیده و روی چوب میگذارد و آن را با پایش نگه می دارد و دوباره شروع می کند به بالا کشیدن آن و این کار را تا زمانی که تکه ی غذا را بالا بکشد و بتواند آن را با منقارش بگیرد تکرار می کند.

یعنی بالا کشیدن ریسمان ابتکار بسیار جالبی است و خیلی از افراد از این آزمایش به عنوان سرگرمی استفاده می کنند و مدت هاست که به آن پی برده اند.

این در حالی جالب است که بسیاری از کلاغ ها اصلاً فکر نمی کنند و تا به یک تکه نخ و ریسمان می رسند بلافاصله این کار را با همان روش انجام می دهند و این پدیده ی کشیدن نخ به قدری جالب است که شاید بالای ۳۰۰-۲۰۰ مطالعه ی پژوهشی در حیوانات مختلف انجام شده است و در برخی گونه های حیوانی اینها پدیده ی کشیدن نخ را بدون اینکه تلاش و خطایی بکنند این کار را انجام می دهند. به همین دلیل این اصلاح بصیرت یا بینش به کار برده می شود و اشاره دارد که حیوان این کار را بدون آزمون و خطا انجام می دهد. البته پرندگان دیگری هم چنین توانایی هایی را دارند. به عنوان مثال در یک نقاشی از آبراهام مینیون در قرن هفدهم اگر نگاه کنیم یک فنچ طلایی کشیده شده که در حال بالا کشیدن ریسمان است یعنی در آن زمان هم این پدیده به

می نشیند یک آینه قرار می دهد یعنی کلاغ به صورت غیر مستقیم ریسمان و غذای انتهای ریسمان را می بیند و متوجه شد باز هم زمانی که کلاغ ریسمان و غذا را می بیند این کار را با دقت و پشتکار تمام انجام می دهد.

این نمونه نشان می دهد که فرآیند فکر کردن و حل مسئله چیزی نیست جز اینکه یک قدم برداشته می شود و اگر پاداشی گرفته شد قدم بعدی برداشته می شود و همینطور با گرفتن پاداش های مکرر قدم های بعدی برداشته می شود و زمانی که پاداشی گرفته نشود این فرآیند هم متوقف می شود و هیچ پدیده ی بینش گونه ای در آن وجود ندارد.

حتی آزمایشات دیگری نیز در این مورد انجام داده است که در قراردادی ریسمان و غذا برای کلاغ خطا ایجاد می کند و نتایج نشان می دهند که اگر بصیرت و بینشی وجود داشت چنین انتخاب هایی صورت نمی گرفت و آن بصیرت و استراتژی که ما تصور می کنیم در ذهن او وجود ندارد و کلاغ صرفاً سعی می کند فقط غذا را به خودش نزدیک کند.

با توجه به آزمون های مختلفی که انجام شده پیام مشترک اینست که کلاغ ها درحین آزمایش آزمون و خطای سریعی انجام می دهند و متوجه می شوند که اگر پای خود را روی نخ نگذارند ریسمان دوباره به پایین می رود و متوجه می شود غذا از او دور شد.

تیلور می گوید: "ما چیزی به نام وقوف و رسیدن به حل مسئله ی ناگهانی نداریم آنچه ما داریم قدم های کوچک ولو نامربوط است"....

این شیوه در مورد خلاقیت و مدیریت سازمانی بسیار کاربرد دارد. سازمان هایی که به یکباره رشد می کنند به این دلیل نیست که از قبل افراد یک پرسپکتیو یا بینش داشته اند، آنها یک قدم برداشته اند و این قدم می تواند تصادفی یا انتقال یافته از تجارب قبلی باشد. درجلسات گذشته میحثی به نام جنرالایست ها مطرح کردم و کتابی به نام "رنج" را معرفی کردم و اشاره کردم که جنرالایست ها تجربه ی خود را از جای دیگری می آورند و در یک سیستم قرار می دهند. آنها معتقدند آنچه که ما به آن به عنوان نبوغ و حل ناگهانی مسئله می بینیم پله های کوچکیست که چون هر کدام به واسطه ی پاداش به پله های بعدی متصل است به ظاهر به نظر می آید که یک برنامه ی طراحی شده و هدف گیری شده می باشد. به عنوان مثال زمانی که کلاغ را می بینیم که این آزمایش را بلافاصله انجام می دهد می گوییم عجب نبوغ و بینشی داشت و به سرعت کل مسئله را حل کرد. در صورتی که چیزی که ما می بینیم تلفیقی از دو عامل. یکی اینکه این کار به شکلی

به یک نتیجه برسد اما معتقد بودند که خیلی از این رفتارها بصیرت گونه و بینش گونه می باشد و به یکباره به ذهن افراد می رسد. به همین دلیل تعداد زیادی از افراد تصمیم به بررسی رفتار کلاغ ها گرفتند و یکی از این افراد شخصی است به نام تیلور که بر روی اینگونه رفتارها کارهای زیادی انجام داده و سعی کرده است معمای بینش ناگهانی کلاغ ها را حل کند. او سعی کرده کشیدن یکباره و خودانگیخته ی ریسمان را در کلاغ های بررسی کند.

او باور داشت زمانی که کلاغ روی شاخه می شیند و ریسمان را می بیند و شروع می کند به کشیدن نخ، به اینکه باید آنقدر نخ را بکشد و این کار را تکرار کند تا تکه ی غذا به او برسد بصیرت و بینش کامل ندارد.

چطور این ادعا را ثابت کرده؟

به این صورت یک تخته یا مقوا در جایی که کلاغ قرار داشت گذاشت و کلاغ می توانست برای یک لحظه آن پدیده را ببیند اما زمانی که روی چوب نشست و شروع به کشیدن نخ کرد تا لحظه ای که غذا به این سوراخ برسد آن را نخواهد دید. یعنی کلاغ زمانی که نخ را می کشد نمی داند که برای چه این کار را انجام می دهد. در نگاه اول متوجه شده که انتهای این نخ به غذا وصل شده است اما زمانی که بالای چوب می نشیند و شروع می کند به کشیدن نخ دیگر غذا را نمی بیند تا زمانی که حدود ۱۵-۱۰ بار نخ را بالا می کشد و با پا نگه می دارد تا به غذا برسد. او با این آزمایش نشان داد زمانی که این تکه مقوا را گذاشت نخ کشیدن کلاغ دچار مشکل می شود و دیگر این کار را انجام نمی دهد. بنابراین او ادعا کرد، کاری که کلاغ انجام می دهد و ما تصور می کنیم که یک بصیرت و بینش است به اینکه یک راه حل پیدا کرده چیزی نیست جز پاداش های پشت سر هم. یعنی درواقع در پشت این ادعا دید عمیق از فلسفه ی علوم شناختی وجود دارد و این فرآیند در ذهن شما قدم به قدم جلو می رود و هیچگاه چیزی ناگهان متبلور نمی شود و همه چیز گام به گام و پشت سر هم به جواب منجر می شود. زمانی که کلاغ چند بار این کار را انجام می دهد و غذا چند سانت به دید او نزدیکتر می شود این برایش به پاداش معنی می شود و چون پاداشی دریافت کرده است دوباره این کار را تکرار می کند و در واقع چیزی که اتفاق افتاده است یک تلاش کور و تصادفی است و چون به پاداش (نزدیک شدن طعمه به کلاغ) منجر شده است این کار را تکرار می کند و اصلاً هیچ ایده ای نسبت به این ندارد که باید این نخ را آنقدر بالا بکشد تا به غذا برسد، و تیلور با این آزمایش این ادعا را ثابت کرد. در آزمایشی دیگر درست در کنار جایی که کلاغ

## ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه (روز)

چنین مسائلی به این پیچیدگی را نیز بدون آزمون و خطا و یکضرب حل می کنند. بنابراین این سوال بوجود می آید که آیا ممکن است در ذهن ما یک پردازشگر ناخودآگاه داریم، پردازشگری که ناگهان جواب را پیدا می کند و ویژگی مهم وقوف یا بصیرت گونه اینست زمانی که از کسی می پرسیم چطور به این جواب رسیدی می گوید "نمی دانم".

جورج میلر یکی از بنیان گزاران علوم شناختی در مورد کارکرد ذهن ما می گوید: "ما از فرآیند تفکر آگاه نیستیم بلکه فقط از نتیجه ی آن آگاه هستیم. به عنوان مثال اگر مقداری پول داریم و به این فکر می کنیم که با این پول چه کارهایی می توانم انجام دهم و وقتی به گزینه های مختلف فکر می کنیم در یک لحظه به یک جواب می رسیم. از خیلی ها ممکن است بپرسیم چطور به این جواب رسیدی و آنها می گویند: "نمیدانم" یعنی این جواب به صورت پنهان شکل می گیرد و سوال اینست که این شکل گیری و پردازش پنهان آیا می تواند به یک جواب درست منجر شود؟ و آیا برخی از افراد این توانایی را دارند؟ یکی از این نمونه ها شطرنج بازها هستند که برخی از آنها به طور ناگهانی به جواب می رسند.....

افرادی که روی علوم شناختی کار می کنند این سوال را بررسی می کنند که چطور این افراد به این لحظه می رسند. مشخص شده که تلنگر ها و ماشه های بیرونی موثر هستند به این معنی که در محیط بیرون تغییری ایجاد شود مثلاً همان لامپی که اشاره شد یا صدای گربه و یا یک نفر از آنجا عبور کند و به شما لبخند بزند و این فرآیند دیگری از حل مسئله است و عده ای می گویند نمی توانیم این را به راحتی رد کنیم. آنچه که در مورد کلاغ "سم" هم اتفاق افتاد ممکن است چنین چیز مشابهی بوده باشد و در یک لحظه به این جواب رسیده باشد.....

جهان را به صورت خطی و یکنواخت نبینید. زمانی که زندگی دانشمندان را بررسی می کنند مسیر اصلاً به این شکل یکنواخت و خطی نبوده بلکه پر از بالا و پایین و خطا و آزمون بوده و همینطور دانشمندان زیادی بودند که با وجود تمام تلاش های شان شکست خوردند. همه تصور می کنند همین چند تا اسمی که از دانشمندان می شناسیم، فقط همین ها بودند که بخش عمده ی اختراعات را انجام دادند و علوم را جلو بردند. بلکه انبوهی از افرادی بودند که قبل از آنها بسیار تلاش کردند و شکست خوردند و حذف شدند ....

اگر دوست داشتید بیشتر در این مورد بدانید مطلب دکتر مگری با عنوان از بینش کلاغ ها تا پیکاسو را مطالعه کنید.

است که اگر یک قدم برداشته شود برای قدم های بعدی هم مکش ایجاد می کند و دوم در مورد اینکه چطور قدم اول را درست بر می دارند. مطالعات نشان داده بودند که تجربه های قبلی و تجربه های مشابه باعث شده که این کار را بهتر انجام دهد.

اما هنوز نظریه ی نهایی بینش و بصیرت طرفداران بسیاری دارد و معتقد است عده ای از افراد هستند که نیاز به آزمون و خطا ندارند و آنها ذهن نابغه ای دارند و یک لحظه به مسئله نگاه می کنند و می توانند جواب مسئله را پیدا کنند و نیازی به آزمایشات مکرر برای رسیدن به جواب ندارند بلکه یک ذهن متبحر دارند و عده ای همچنان به این نظریه معتقدند. این نبوغ می تواند در خلاقیت باشد یا در طراحی و مهندسی و چه در حل مسئله و کشف می تواند وجود داشته باشد.

تیلور آزمایش پیچیده تری انجام داد. این آزمایش سه بخش بود. یک تکه غذا در جعبه ای قرار داد منتها منقار کلاغ به غذا نمیرسد و او مجبور بود از یک میله یا چوب استفاده کند تا به غذا بزند و میله را به غذا بچسباند و آن را بیرون بیاورد. میله نیز درون قفسی قرار دارد که میله ای نسبتاً بلند است و باز هم کلاغ نمی تواند آن را با منقارش در بیاورد. یک تکه چوب کوچکتر نیز به شاخه ای که کلاغ روی آن نشسته آویزان شده. او باید تکه چوب کوچک را از ریسمان جدا کند با آن میله ی داخل قفس را بیرون بیاورد و بقیه ی آزمایش. او در واقع باید تکه های پازل را حل کند. آزمایش شروع می شود، برای کلاگی که تجربه ی تک تک این آزمایش ها را دارد و کلاگی که هیچگونه تجربه مشابهی ندارد و هیچوقت از یک چوب استفاده نکرده یا هیچوقت از یک چوب برای بیرون آوردن غذا استفاده نکرده است. جدولی تهیه کرد به دو قسمت یک دسته آنها که تجربه های ریز و خرده کاری های مشابه داشتند و گروه دیگر آنها که هیچگونه تجربه ای نداشتند. جدول نشان می دهد آنها که قبلاً تجربیات مشابهی داشتند بدون خطا آزمایش را به سرعت و با موفقیت انجام دادند اما در گروهی که هیچکدام از تجربیات مشابه را نداشتند اکثر کلاغ ها آزمایش را با خطا شروع کردند و بعد با آزمون و خطا آن را انجام دادند اما کلاگی به نام "سم" با وجود اینکه هرگز تجربه مشابه و حتی تجربه ی کار با جزییات مشابه را هم نداشته در همان قدم اول پارل را به درستی حل می کند و بنظر می آید که به وقوفی رسیده است.

چطور به این بینش رسیده است؟

در آزمایشات به این نتیجه رسیدند که برخی از کلاغ ها حتی



## بینش کلاغ ها تا پیکاسو

دکتر آذرخش مکرری

خیال ما وقوف، شهود یا حل مسئله ی ناگهانی می دانیم چیزی نیست جز تغییر کور و بازماندن انتخابی.

به این معنی که مثلاً فکری به سراغ شما می آید و بعد تعداد زیادی فکرهای جانبی و شما آن فکری که تصور می کنید به هدف نزدیک تر است را ادامه می دهید و در ادامه باز هم فکر های زیادی به سراغ شما می آید و جالب اینست که این فکر ها به صورت نسبتاً کور و تصادفی به سراغ شما می آیند و بعد شما فکرهای اضافه را پاک می کنید. این فرآیند خیلی شبیه فرآیند تکامل در داروینیسیم می باشد به همین دلیل آنها معتقدند که خلاقیت پدیده ای داروینیسیتیک می باشد یعنی تغییر کور و ماندن انتخابی. من به صورت کور انبوهی از افکار و راه حل ها ایجاد می کنم و همانطور که در داروینیسیم مطرح می شود آنچه که انطباق بهتری دارد باقی می ماند، در افکار نیز همینطور است و در ذهن انسان حل کننده ی مسئله و خلاق یک مینیاتوری از تکامل داروینی اتفاق می افتد و این پدیده تاثیر بسیاری در زندگی ما دارد. فرآیند رسیدن به حل مسئله یا فرآیند خلاق اینست که شما باید انبوهی از فکرهای متنوع و کور را ایجاد کنید و بعد آنچه که کاربردی نیست و کارکردی ندارد را پاک می کنید و از آنچه که ماند دوباره فکرهای جدیدی ایجاد می کنید.

حال به "بینش کلاغ ها تا پیکاسو" می پردازیم بدون اینکه قدر و احترام این نقاش بزرگ را زیر سوال ببریم.

تحلیل نظریه ی (Blind Variation and Selective Retention Theory) تغییر کور و ماندن انتخابی که خانوم "لیان کابورا" از دپارتمان روانشناسی دانشگاه بریتیش کولومبیا یک مقاله مبسوطی در این مورد نوشته و به نقد آن پرداخته است. این بحث را اولین بار "کمپیل" مطرح کرد و گفت:

"هرآنچه ما به عنوان یافته ی خلاق داریم چه در هنرمند و چه در نقاش یا آهنگساز و یا در یک دانشمند داریم، محصول تغییر کور و ماندن انتخابی است. گاهی به این نظریه BVSr نیز گفته میشود به این معنی که تغییرات کوری اتفاق می افتد و حیوان، انسان، دانشمند یا هنرمند شروع می کند به خلق کردن واریاسون های کور به صورت مرتب و در واقع به تدریج آنچه که باقی می ماند او را به جواب نزدیک می کند.

مقاله ی مرتبط دیگری نیز وجود دارد که نویسندگان آنها با یکدیگر مناظره و چالش دارند که "دین کیث سیمنتون" به آن پرداخته است. او یک متفکر و پژوهشگر برجسته در مقوله ی نبوغ و خلاقیت می باشد و کتاب معروفی دارد که ماهیت نبوغ را معرفی کرده است به نام "Genius". او معتقد است آن چیزی که به





## ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه (روز)

با آزادخواهان این تابلو را ترسیم می کند که جزو معروفترین شاهکارهای پیکاسو است از ۱۹۳۷.

اینکه چرا این اثر بررسی شده به این دلیل است که تقریباً حدود ۷۹ اسکچ و ترسیم مقدماتی در ذهن پیکاسو بوده است که یکی یکی اینها را کشیده و کنار گذاشته تا طرح بالاخره کامل شده است. منتهای این ۷۹ نقاشی شماره و تاریخ داشته است سیر رسیدن به نقاشی نهایی دیده می شود و شما متوجه می شوید از زمانی که از اسکچ یک شروع کرده و به طرح نهایی رسیده از کدام شیوه استفاده کرده است. اگر از شیوه ی داروینستی پیش رفته باشد می فهمیم که خلاقیت و جهان ذهن ما براساس این نظریه عمل می کند. مثل گونه هایی که در کمال ناباوری منقرض می شوند یا گونه ای که انتظار نداریم و جزو امید نبوده ماندگار می شود و این ذهن پر آشوب یک خلاق را نشان می دهد. پژوهشگر اسکچ ها را شماره گذاری کرده و در چند پژوهش مختلف اسکچ ها را بررسی کرده اند و در یک حالت پژوهشگر ۴۹ اسکچ در اختیار داشته است که تقریباً کل تابلو را در برمی گرفته و نتیجه چیزی بین این دو مدل بوده است. یک مقدار پیشرفت وجود دارد و این پیشرفت به صورت مونوتنوس و یکنواخت می باشد و بعد ناهمگن می شود و پر از عقب گرد و خراب کاری و دور شدن و نزدیک شدن های زیادی را تجربه می کند و بعد یک قدم مانده به نتیجه به اسکچ نهایی می رسد.

این اسکچ ها را بدون اینکه شماره و تاریخ شان مشخص باشد را به افراد مختلف نشان داده می شود و از آنها پرسیده می شود که کدامیک از نظر آنها به اثر نهایی نزدیک تر است. و مثلاً دهمین اسکچ تقریباً با چهلمین اثر خیلی نزدیک بوده. یعنی از اثر دهم و دوازدهم تا اثر چهلم مرتباً به عقب می رفته و طرح را پاک می کرده و دوباره به جلو میرفته است. یعنی در پیشرفت مونوتن بوده و در ادامه داروینستیک بوده و این یک ایراد دارد. نموداری که در اختیار داشته مربوط به کل صفحه ی نقاشی بوده و برخی از داوران از روی تعداد اجزایی که در داخل نقاشی بوده حدس میزدند که به اثر نهایی نزدیک تر باشد. سپس پژوهشگر تک تک اجزای نقاشی را بررسی می کند و نمودار جدیدی به دست می آید و در این نمودار باز هم به سمت داروینستیک نزدیک تر شده است و باز برای تک تک اجزا هم نموداری در نظر می گیرد که و

سیمنتون روی نقاشی معروف "گرنیکا" از پیکاسو این تحقیق را انجام داد و اگر شما مکانیزم داروینستی برای حل مسئله و خلاقیت داشته باشید یک پیشرفت غیر یکنواخت خواهید داشت که در پیشرفت یکنواخت این عناصر وجود دارند:

- شروع های نادرست

- آزمودن های عنان گسیخته

- بازگشت های مکرر

- شکست های متعدد

و اگر با این مدل تغییر کور و ماندن انتخابی به یک مسئله نگاه کنید باید این عناصر در آن فرآیند وجود داشته باشد به همین دلیل در انشان های خلاق به جای اینکه دنبال وقوف و بصیرت بگردند باید اجازه دهید که شروع های نادرست داشته باشند و مرتباً خطا کنند و جالب است زمانی که شرکت های موفق و ذهنیت افراد موفق را بررسی کردند دیدند اینها کارهایشان پر از خرابکاری بوده است. برخلاف تصویری که دیدگاه بصیرت گونه می دهد که به یکباره یک کاری را انجام می دهند آنها پر از اشتباه هستند منتهای ما فقط نتیجه را می بینیم اما زمانی که اینها را از لحاظ تحلیل سازمانی بررسی کرده اند متوجه شدند که در شروع پر از خطا بوده اند.

زمانی که بررسی می کنیم باید ببینیم آیا آموزش و پرورش نوین به این توجه می کند؟ خیلی از افرادی که از ناراحتی های اضطرابی، سرزنش خود و به قول خودشان از عدم اعتماد بنفس رنج می برند بابت این خطاها و شکست ها و بازگشت ها خودشان را سرزنش می کنند و در واقع اگر می خواهیم که انسان های خلاق پرورش دهیم باید اجازه دهیم این موارد اتفاق بیافتد، باید خرابکاری کنند، مرزها را بشکنند، بازگشت های مکرر داشته باشند و هنجار عظیمی که به افراد تحمیل می شود اتفاقاً ضد فرآیند عمل میکند.

در مقایسه اگر در یک اثر معماری یا کشف علمی باشد اگر به صورت وقوف و بصیرت گونه نگاه کنید یک روند و نمودار یکنواخت صعودی دارد که با انجام دادن مکرر کارها به مرور در آن بهتر و بهتر می شویم. اما اگر بر اساس تغییر کور و ماندن انتخابی باشد این الگو به این صورت بسیار غیر یکنواخت می باشد و گاهی به نقطه ی صفر هم میرسد و ممکن است بارها حتی تا جایی که بسیار به حل مسئله نزدیک بوده از آن دور شده و بارها این اتفاق می افتد تا زمانی که به جواب برسد.

و آنچه که پژوهشگران درگیر آن هستند اینست که ذهن آن نابغه طبق کدام الگو جلو می رود؟

که این پرسش را در اثر پابلو پیکاسو به عنوان "گرنیکا" بررسی کردند که در مورد بمباران اسپانیاست زمان فاشیست ها که توسط نیروهای ایتالیایی و آلمان نازی به کمک ژنرال فرانکو می آیند و شهر را بمباران می کنند و او به عنوان اعتراض و همبستگی

به خصوص در انتهای فیلم نشان داده می شود که قهرمان داستان یا پلیس یا کارگاه در یک لحظه با یک احساس شهودی در عین اینکه همه چیز خوب پیش می رود حس می کند یک جای کار ایراد دارد و بعد یک احساس وهم گونه ایجاد می شود و چیز غریبی را حس می کند و بعد تجربه ی "آهان" بوجود می آید و به نتیجه می رسد. دقیقاً مشخص نیست که در زندگی واقعی ما چقدر اتفاق می افتد. اما در فیلم های ژانر "تریلر" و کارآگاهی و پلیسی این اتفاق می افتد. مشابه این اتفاق در روانپزشکی و بیماران روانپزشکی دیده شده است. بخصوص بیمارانی که از پسیکوز رنج می برند. جالب است بدانید آنها هم الگویی مشابه تجربه ی امپاس و احساس "آهان" را ابراز می کنند.

داستان به این صورت است افرادی که به "Delusion" یا هذیان دچار می شوند، باورهای غلط و عجیبی که کسی قصد کشتن مرا دارد یا تصور می کنم در خانه ی من شنود وجود دارد یا کل فلان ماجرا صحنه سازیست یا همه دست به یکی کرده اند چنین تجربه ای را دارند.

جالب است که مراحل شکل گیری این احساس بسیار مشابه شکل گیری وقوفی است که در فیلم "Illusionist" می بینید مطرح شده است. و اصطلاحی به نام "Trema" مطرح می شود که می شود با آن همانند سازی کرد. این یک اصطلاح در حوزه ی تئاتر می باشد و در واقع بازیگران قبل از اینکه روی صحنه بروند دچار یک اضطراب می شوند و کلافه می شوند، از اینکه باید جلوی مردم قرار بگیرند وحشت دارند و این اصطلاح برای این مورد به کار برده می شود. در بیماری های عمده ی روانی نیز افراد نوعی "Trema" را تجربه می کنند مثلاً در اسکیزوفرنی، در حالت های هذیانی و ... و این اعتقاد وجود دارد که این هم مشابه همان حالت می باشد و بازیگر به یکباره در قالب نقش و رولی که باید اجرا شود می رود و اضطراب کم می شود. این احساس به وجود می آید که همه چیز درست می شود و خود واقعی اش را تا انتهای بازی فراموش می کند.

گفته می شود همان احساسی که در بیماری های روانپزشکی دیده می شود در یک هنرپیشه در هنگام رفتن روی صحنه ی تئاتر و در یک کارآگاه زمانی که با مشکل حل مسئله مواجه شده در لحظه ی آخر به عنوان مثال با دیدن یک تکه روزنامه یا یک سیب گاز زده یا یک شمع خاموش زنجیره ی فکری اش روشن می شود و به بینش و بصیرت میرسد.

سوال اینست که فرآیند اصلی ذهن ما کدام است و در واقع اگر می خواهید در زندگی موفق شوید باید مدل "Trema" یا امپاس و احساس آهان و بینش و بصیرت قدم بردارید و یا با مدل سیمنتون مرتباً تولید کنید، خراب کاری کنید و دنده عقب بروید و دوباره از اول شروع کنید تا کم کم به جواب مطلوب برسید.

همانطور که در داروینیسیم و تکامل می بینیم و هیچوقت یک

در بعضی از آنها در اسکچ های بعدی عقب گرد داشته است. چیزی که در اینجا نتیجه گیری می شود اینست آن چیزی که ما به عنوان نبوغ می نامیم از اجزای اصلی آن اینست که اتفاقاً آشوب گونه است و خراب کاری ها و دنده عقب های مکرر دارد. این پدیده در سه مورد بسیار جلب توجه می کند:

- خلاقیت و اکتشاف علمی
- خلاقیت هنری
- مقوله پسیکوز

خیلی ها معتقدند مفهومی که ما تحت عنوان تفکر تحلیلی در مقابل تفکر شهودی داریم تا حدی به این قضیه بر می گردد. تحلیل ها مرتباً مسئله را پاک می کنند و از اول می سازند و انبوهی از پاسخ ایجاد می کنند که حتی بیشتر پاسخ ها غلط است. در صورتی که گروه شهودی به نظر میرسد که از اول کاملاً در مسیر پیش می روند و این چالش همچنان در علم وجود دارد. و در اینجا قصد داشتم شما را با برخی از این اصطلاحات و آنچه در جریان می باشد آشنا کنم. آیا برای افزایش خلاقیت ما باید با مدل سیمنتون و داروینیسیتیک نگاه کنیم یا اینکه افرادی هم وجود دارند که بدون اینکه خراب کاری و آزمون و خطا کنند می توانند به جواب دست پیدا کنند.

آیا ما چنین پدیده ای داریم یا فقط خطای ذهن ماست؟

شهود

احساس امپاس

تجربه "آهان"

بینش یا بصیرت

و اگر به اینها نگاه کنیم می بینیم که بسیار شبیه حل مسئله ی کلاخ می باشد یا معمای نقطه هاست که به یکباره به جواب می رسیم. در صورتی که با بررسی اثر افراد مشهور متوجه شدند اینطور نبوده که به صورت یکنواخت به سمت هدف باشد و بسیاری از آنها حتی از روز اول هدف برایشان مشخص نبوده است.

جالب است زمانی که شما به حل مسئله نگاه می کنید در کارهای هالیوودی و فیلم ها به نوع بینش گونه یا بصیرت گونه بها داده می شود.

به عنوان نمونه "Illusionist" یا "The Usual Suspect" و یا "Prestige" در همه ی اینها این مراحل را در جایی از فیلم

## ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه (روز)

خانم کلمن این بود که اگر این مفاهیم در سنین کودکی در ذهن کودک شکل نگیرد هرچقدر هم این بچه باهوش باشد و تحصیلات خوبی داشته باشد در آینده ذهن آنها به صورت بنیادین دچار اشکال خواهد بود.

اینکه برخی از مردم احساس می کنند هرچیزی پر از توطئه و عمدی و یک نقشه ی از پیش تعیین شده است برمی گردد به همان ساختار ذهنی که یکنواخت است. زمانی که دیدگاه شما داروینستی باشد هم درک انسان ها و هم روابط بین فردی بسیار روشن است و همینطور مسئله ی خلاقیت.

درخواستی که من از شما دارم اینست که جهان را به صورت خطی و یکنواخت نبینند. زمانی که زندگی دانشمندان را بررسی می کنند مسیر اصلاً به این شکل یکنواخت و خطی نبوده بلکه پر از بالا و پایین و خطا و آزمون بوده و همینطور دانشمندان زیادی بودند که با وجود تمام تلاش هایشان شکست خوردند. همه تصور می کنند همین چند تا اسمی که از دانشمندان می شناسیم، فقط همین ها بودند که بخش عمده ی اختراعات را انجام دادند و علوم را جلو بردند. بلکه انبوهی از افرادی بودند که قبل از آنها تلاش کردند و شکست خوردند و حذف شدند و اگر اسمی از آنها نمی بینیم به دلیل همان تغییر کور و ماندن انتخابی است و اسم آنها در تاریخ نمانده است. در بستر این رشد علمی و فرهنگی کسانی که در تاریخ محو و گمنام می شوند و نوبل دریافت نمی کنند نقش بسیار عمده ای در پیشرفت مسیر داشته اند اما ما آنها را نمی بینیم و اگر آنها را قیچی کنیم مسیر رشد علم بسیار خطی و یکنواخت به نظر می رسد در صورتی که در حقیقت پر از آزمون و خطا و بالا و پایین و پر از افرادی بوده اند که مانند انقراض گونه ها حذف شده اند بوده است.

آدام گرنت در کتابی که قبلاً به شما معرفی کردم می گوید همین اصطلاح را در مورد آهنگ سازان معروف به کار می برد که بر خلاف این باور که تصور می شود که اثرهای این افراد همیشه عالی و بی نقص بوده نسبت اثر خوب به نسبت اثری که گم شده و مورد استقبال قرار نگرفته در این افراد با آهنگسازان متوسط یکی بوده است یعنی در واقع اگر درصد بگیریم بتهون هم همان مقدار کار خراب تولید کرده است که یک آهنگساز درجه سه، و وقتی به این شکل نگاه می کنیم شاید ذهنیت شما به مقوله ی کمال گرایی و موفقیت عوض شود و من فکر می کنم برای اینکه مفاهیم خلاقیت، تفکر توطئه و تلاش برای رشد علمی را بیشتر درک کنیم باید مکانیزم های پایه ی ذهن خودمان را تغییر دهیم.

و آخرین کلام اینست که "سم" بدون اینکه تجربه ای داشته باشد همچنان نشسته و چالش ها را انجام می دهد و این چالش که تفکر بینش گونه را نمی توانیم منکر شویم هم حل نشده است.

منبع: پیچ دکتر آذرخش مگری

@Azarakhshmokri

موجود به یکباره کامل نمی شود با نقص های زیادی مدام تغییر ایجاد می شود گونه های مختلف ایجاد می شوند و با یک حالت رفت و برگشتی شکل می گیرد که کم کم به سمت موجودات کامپلکس تر حرکت می کنند.

آخرین مبحث اینست که اهمیت این موضوع چیست؟

خانم "دبورا کلمن" (Deborah Kelemen) پژوهش های جالبی انجام داده است و یکی از یافته های او اینست که روی کودکان ۵-۸ ساله پیش دبستانی و دبستانی تحقیق کرده و نشان داده است که یاد دادن مفاهیمی که ممکن است فکر کنید به هیچ درد کودک نمی خورد بخصوص داروینسیسم چقدر به تکامل فکری آنها کمک می کند.

زمانی که این بحث مطرح می شود برخی خرده می گیرند و می گویند چه اصراری است که این را مطرح کنیم که انسان از مومن بوده است در صورتی که درک آنها از این نظریه صحیح نیست بلکه مسئله ی داروینسیسم اساساً این نیست و در مقابل معتقد است که رسیدن به حالت های متکامل تر نه از طریق مستقیم و خطی بلکه با نوسان های بسیار زیادی صورت می گیرد.

همان طور که خانم کلمن نشان داده بود که اگر مفاهیم ساده ی داروینسیسم را به کودکان بیاموزیم که همان تغییر کور و ماندن دائمی می باشد و اساس داروینسیسم همین است که یعنی زمانی که تغییرات کور داریم آنچه که بهتر است ماندگار می شود و آن چیزهایی که ماند بازم با همین شیوه دچار تغییرات کور می شوند و به جلو می رود. اگر بگوییم فرآیند حل مسئله هم به همین صورت است، بچه ها هم خلاق تر پرورش داده می شوند و هم اینکه بعداً کمتر احساس سرزنش دارند و زندگی برایشان بسیار متفاوت خواهد بود و تمام شکست هایشان را در مسیر حرکت ببینند، خودشان را بابت این خراب کاری ها و عقب گرد ها سرزنش نمی کنند. همه ی ما انبوهی از کارهای ناتمام و انتخاب های غلط داریم و در حین حل مسئله خودمان را تنبیه می کنیم که چقدر نادان بودم و چقدر ایراد و اشتباه داشتم.

این پژوهش به ما نشان می دهد اگر داروینسیسم را از ۵ سالگی به کودکان نشان دهیم او می تواند زندگی را با دید مثبت ببیند باور می کند که تعالی و رشدش باید شبیه نمودار داروینسیسم باشد نه یکنواخت و شبیه نمودار بصیرت گونه. فرآیند ها در زندگی واقعی به این شکل نیست که انسان ها به یکباره به هدف بزنند و به این صورت پیش بروند بلکه با انبوهی از آزمون و خطا و عقب گرد و شروع از اول به هدف می رسند و زمانی که این پدیده را با زبان ساده برای کودکان توضیح دهیم که میلیون ها موجود ساخته می شوند، برخی از آنها نقایص ژنتیکی دارند برخی از آنها افول می کنند و بعد از مدتی به دلایلی منقرض می شوند تا اینکه عده ای از آنها به بقا می رسند. بچه هایی که با این پدیده در کودکی آشنا می شوند ذهن دینامیک و پویا تری خواهند داشت و ادعای

## ذهن سازی و اهمیت آن

### پروفسور پیتر فوناگی

ذهن سازی یک کلمه به ظاهر ساده است برای چیزی که به ظاهر ساده است.

ذهن سازی درک رفتار انسان است؛ هم در خودش و همچنین در دیگری؛ بر مبنای حالت های ذهنی، بر مبنای افکار، احساسات، خواسته ها، باورها و امیال و این ظرفیت به انسان معنی می دهد حتی باهوشترین نخست سانان در باور اینکه کسی به عمد کاری را انجام می دهد مشکل داشته اند. انسان ها به محض اینکه هر عملی را مشاهده کنند فوراً آن را به مجموعه ای کامل از حالات ذهنی شخصی که آن عمل را انجام داده است نسبت می دهند و بیشتر موارد از نظر منطقی دقیق است و در واقع این همان چیزی است که به ما اجازه می دهد در گروه های بزرگ اجتماعی مشارکت کنیم، نخستی سانان گروه های اجتماعی ۴۰-۳۰ نفره را دوام بیاورند. در مقابل جوجه تیغی ها نمی توانند گروه های اجتماعی بیش از ۴-۳ تایی را دوام بیاورند.

ما انسان ها با این مغز شگفت انگیز به دنیا می آییم و یکی از اصلی ترین فاکتورهایی که این مغز شگفت انگیز ما را قادر به انجام ساخته توانایی تشخیص اینست که دیگران چه فکر و احساسی دارند و توانایی مشارکت و زندگی با آنها در شهرهایی با میلیون ها نفر جمعیت است. بنابراین می توان ذهن سازی را اساسی ترین ویژگی برای انسان متصور شد.

منبع: مرکز روانشناسی هیلان





## کیمیاگران جدید

ناوی رادجو

با ارزش بالا تبدیل می کنند. به عبارت دیگر آنها استاد انجام کارهای بزرگ با حداقل ها هستند، که این اساس نوآوری در محدودیت هاست.

نوآوری صرفه جویانه در واقع توانایی خلق ارزش های اقتصادی و اجتماعی با استفاده از کمترین منابع است. نوآوری صرفه جویانه در خصوص انجام دادن نیست، در رابطه با بهتر کردن چیزهاست.

ناوی رادجو می گوید: "بزرگترین ارائه دهنده خدمات فناوری در کشور چین، شرکت Neusoft است که راهکارهای ارائه خدمات پزشکی از راه دور را توسعه می دهد تا به پزشکان شهرها کمک می کند از طریق ارتباط از راه دور به معالجه بیماران سالمند و فقیر در روستاهای چین بپردازند. این روش با استفاده از دستگاه های پزشکی با کاربری بسیار ساده انجام می شود، به صورتیکه کارمندان بخش پزشکی با حداقل صلاحیت مانند پرستاران می توانند در کلینیک های روستایی از آن استفاده کنند. در کنیا نیمی از جمعیت آن از روش پرداخت موبایل به نام M-Pesa استفاده می کنند. این یک راهکار عالی برای قاره آفریقا است زیرا ۸۰ درصد آفریقایی ها حساب بانکی ندارند، اما چیزی که جالب است، اینکه M-Pesa در حال حاضر به عنوان منبعی برای مدل های کسب و کار در هم ریخته در بخش هایی مانند انرژی است.

با نوآوری های صرفه جویانه، کشورهای توسعه نیافته فاصله عقب ماندگی شان را کم می کنند. به جای احداث بیمارستان

ناوی رادجو متخصص نوآوری است و به موسسات تجاری کمک می کند تا علی رغم محدودیت ها راه های موفقیت را کشف کنند. او بدلیل شرایط زندگی در کشورهای در حال توسعه یاد گرفته است که چگونه از منابع محدود دارایی های بیشتری بدست آورد.

در آفریقا، اگر باتری موبایل شما تمام شود، وحشت نمی کنید چون افراد کارآفرین زیرکی پیدا می شوند که باتری موبایل شما را با استفاده از دوچرخه شارژ می کنند.

او صدها کارآفرین را دیده و راجع به آنها تحقیق کرده، در هند، چین، آفریقا و آمریکای جنوبی که خیلی از آنها مدرسه هم نرفته بودند و آنها چیزهایی را اختراع کرده بودند که در آزمایشگاه های بزرگ تحقیق و توسعه ساخته نشده بود، خیابان آزمایشگاه آنها هست. چرا آنها، این کار را کردند؟ زیرا آنها منابع زیادی مثل سرمایه و انرژی و خدمات اولیه مانند بهداشت و آموزش نداشته اند که از آنها بهره مند شوند. وقتی منابع بیرونی محدود باشند شما مجبور می شوید که به خودتان تکیه کنید جوگاد در هند به معنی یک تغییر اصلاح شده و راهکار هوشمندی است که در محدودیت و بیچارگی بوجود می آید. راه حل های جوگاد خیلی پیچیده و کامل نیستند، اما با کمترین هزینه بیشترین بهره وری و ارزش را بوجود می آورند. کارآفرینانی که از راهکارهای Jugaad استفاده می کنند مثل کیمیا گر ها هستند. آنها به طرز معجزه آسایی محدودیت ها را به موقعیت تبدیل می کنند. چیزهای کم ارزش را به چیزهای

اصل اول: هر چیزی را ساده طراحی کنید. سعی نکنید که مشتریانان را تحت تاثیر قرار دهید. آنها را طوری ساده بسازید که بطور گسترده ای قابل استفاده باشند.

اصل دوم: دوباره چرخ را اختراع نکنید. تلاش کنید استفاده از منابع موجود و دارایی ها که بطور گسترده ای در دسترس هستند بکار گیرید. اصل سوم: بطور افقی فکر کنید و انجام دهید. شرکت ها تمایل دارند که در مقیاس عمودی با عملکرد متمرکز در کارخانجات بزرگ و کارگاه ها کار کنند، ما اگر شما می خواهید سریع الانتقال باشید و با با تنوع بسیار زیاد مشتری معامله کنید، نیاز دارید که مقیاس افقی یک زنجیره تامین توزیع را استفاده کنید با تولیدات کوچک تر و توزیع واحد.

کشورهای توسعه یافته نیز در حال یادگیری هستند که از کمترین منابع، بیشترین بهره برداری را داشته باشند. روشهای صرفه جویانه ای را خلق کنیم که بتواند کیفیت زندگی همه افراد را در سراسر جهان بهبود بخشند واز سیاره با ارزش مان نیز محافظت کنیم.

گران قیمت، چین از پزشکی راه دور استفاده می کند و با هزینه بسیار کم و مقرون به صرفه میلیون ها بیمار را درمان می کنند، و در آفریقا، به جای ساخت بانک و شبکه برق، پرداخت ها مستقیما از طریق تلفن همراه صورت می گیرد و از انرژی پاک توزیع می شود.

شرکتهای غربی میلیاردها دلار برای تحقیق و توسعه سرمایه گذاری می کنند، و از هزاران تن منابع طبیعی برای ساخت محصولات پیچیده استفاده می کنند و متاسفانه، این نوع توسعه به سه دلیل متوقف خواهد شد: اول: بخش بزرگی از مصرف کنندگان در غرب به دلیل کاهش قدرت خرید، دیگر توانایی خرید اقلام گران قیمت را ندارند. دوم: منابع آبی و نفتی ما رو به اتمام است. و سوم: که از همه مهمتر هست، به دلیل نابرابری درآمدها بین ثروتمندان و طبقه متوسط در غرب، یک عدم ارتباط بزرگ بین محصولات و خدمات موجود و نیاز اساسی مصرف کنندگان وجود دارد. تنها راهی که می توان پیشرفت و ترقی داشته باشیم این است که یاد بگیریم از کمترین منابع بیشترین بهره برداری کنیم."

در چین مهندسان تحقیق و توسعه درمانی زیمنس دستگاه سی تی اسکن جدیدی طراحی کردند که کاربری ساده ای دارد، و نیازمند کارمندان، پرستاران و تکنسین های متخصص کمتری است. این دستگاه می تواند تعداد بیماران بیشتری را در روز اسکن کند، و با این وجود مصرف انرژی پایینی دارد، که برای بیمارستان ها و بیماران عالی است زیرا هزینه درمان را تا ۳۰ درصد و و میزان تشعشعات را تا ۶۰ درصد کاهش می دهد. این راهکار ابتدا برای بازار چین طراحی شد، ولی اکنون به سرعت در حال فروش در امریکا و اروپاست، جایی که بیمارستان ها ملزم به ارائه بهترین کیفیت با کمترین هزینه اند.

در فرانسه حرکتی آغاز شده به نام کامپت نیکل **Compte Nickel** که بانک داری را متحول کرده که به هزاران نفر اجازه قدم زدن در فروشگاه **Mom and Pop** را می دهد و فقط در ۵ دقیقه امکان فعال سازی سرویسی را می دهد که دو محصول را به آنها ارائه می دهد: یک شماره حساب بانک بین المللی و یک کارت دبیت بین المللی به هزینه ۲۰ یورو در سال برای نگهداری. این بدین معناست که شما می توانید همه تراکنش بانکی مانند ارسال و دریافت پول، پرداخت با دبیت کارت را بدون هزینه اضافی انجام دهید.

سرانجام خواهیم دید کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه هم ، راهکارهای کم هزینه را با هم خلق می کنند که به نفع بشریت است.

مرکز سلامتی دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس **UCLA** آزمایشگاه جهانی نوآوری خود را افتتاح کرده است، که به دنبال شناسایی راهکارهای کم هزینه خدمات سلامتی در همه دنیا است. این طرح همچنین تلاش می کند تا نوآوران کشورهای از شمال و جنوب را به کنار هم آورد تا سیستم درمانی مقرون به صرفه ای را برای همه بشریت ایجاد کنند.

سه اصل اساسی در نوآوری های صرفه جویانه در سراسر جهان وجود دارد:



**- آیا همیشه دلتون می خواست که در زمینه سلامت روان کار کنید یا زمان مشخصی در زندگی تان بود که تصمیم گرفتید می خواهید این کار را انجام دهید؟**

: من خودم مشکلات مربوط به سلامت روان داشتم و وقتی ۱۷-۱۶ سالم بود از فرانسه مهاجرت کردم البته اصالتاً اهل مجارستان هستم و از فرانسه به اینجا مهاجرت کردم. اصلاً نمی توانستم به زبان انگلیسی صحبت کنم، هیچ دوستی نداشتم و عمیقاً و به صورت جدی افسرده بودم سپس به یک کلینیک به نام مرکز روان درمانی رفتم و در آنجا روان درمانی شدم که بسیار برایم مفید بود و این باعث شد در مسیری قرار بگیرم و حتی در آن زمان این را نمی دانستم اما بعد متوجه شدم این همان کاری است که خودم می خواهم انجام دهم.

**- می توانید برای ما از درمان مبتنی بر ذهن سازی بگویید و اینکه چرا به این نوع درمان علاقه مند هستید؟**

: درمان مبتنی بر ذهن سازی حقیقتاً یک نوع جدید از درمان نیست. من فکر می کنم جنبه ای از بیشتر درمان های گفتگو محور در حوزه ی سلامت روان است. در بعضی از حالت های ذهنی به ویژگی برانگیختگی های شدید ما دسترسی محدودی داریم برای اینکه بدانیم دیگران چطور دنیا را می بینند و در واقع ما چطور خودمان را می بینیم، چرا برخی از افراد به دیگری زورگویی می کنند، اینکه چرا آنها نمی توانند بر دیگری از طریق شکلی از گفتگو تاثیر بگذارند بنابراین یک شکل دیگری از واکنش را با انجام دادن برخی رفتارهای هیجانی نسبت به طرف مقابل ایجاد می کنند و این نشان دهنده فقدان ذهن سازی می باشد. آنچه که تلاش داریم در درمان مبتنی بر ذهن سازی انجام دهیم، افزایش ظرفیت تفکر در مورد اینکه دیگران چطور دنیا را می بینند و چطور خودشان را می بینند. بنابراین وظیفه من اینست که تلاش کنم دنیا را همانطور که شما می بینید ببینم و سعی کنم تا بفهمم نگاه شما در حضور این آدم مجارستانی عجیب که در مورد چیزهایی صحبت می کند و ممکن است فقط نیمی از آنها را متوجه شوید و از نیم دیگر سر در نیاورید در حالی که سعی می کنید روی مصاحبه هم تمرکز کنید چگونه است و روایت شخصی شما را ببینم و درک کنم و برای شما هم شفاف کنم که برداشت من از روایت شخصی شما دارم مشابه چیزی است که به شما تعلق دارد و اگر به آن دست پیدا کنید به نوعی با هم هماهنگی خواهیم داشت.

**- زمینه تحصیلی من علوم اعصاب بالینی است و در حال حاضر در زمینه سلامت روان پژوهش انجام می دهم و شکافی که بین این دو وجود دارد همیشه مرا آزار میدهد علیرغم اینکه به هم مرتبط هستند فکر می کنید در حوزه سلامت روان چه پیشرفتی برای یکپارچه کردن علوم اعصاب و روانشناسی صورت گرفته است؟**

: در حرفه من یکی از چیزهایی است که گفته می شود به همین زودی از تصویربرداری عصبی در خدمات بهداشت روان بهره مند خواهیم شد و همانطور که پژوهش های من در شرف انجام هستند مشتاقم که باور داشته باشم اما در مورد دو چیز مطمئن هستم یک: مغز ارگان ذهن است و بررسی مغز در واقع باعث پیشرفت درک ما از ذهن و مشکلات سلامت روان خواهد شد. این مسلم



## سلامت روان مصاحبه با پروفسور پیتر فوناگی

از آن محروم باشند.

### - به نظر شما مهم ترین پیشرفت در زمینه ی سلامت روان و شناخت و پیشگیری در دو دهه ی گذشته چه بوده است؟

فکر می کنم مهم ترین آن شناخت وجه مشترک تحول مغزی و ژنتیک است. چیزی که اکنون به آن علاقه مند هستیم اینست که چگونه احتمال فعال شدن ژن خاصی در یک فرد به نوع تجربه محیطی که آنها دارند ارتباط پیدا می کند.

به نظر من ما در آستانه درک این مسئله هستیم که چطور آسیب پذیری نسبت به تجارب اجتماعی ممکن است یکی از فاکتورهای ارثی باشد و آسیب پذیری های خاص و تجارب اجتماعی خاص در نهایت ما را به جایی می رساند تا بتوانیم به طور درستی پیشگیری کنیم.

و بتوانیم خطرات احتمالی که ممکن است به خاطر تجارب محیطی وجود داشته باشد شناسایی کرده و بتوانیم از آنها جلوگیری کنیم. اینها پیشرفت هایی هستند که در آینده در مداخلات ما تفاوت ایجاد خواهند کرد.

### - دوست دارید سلامت روان در ده سال آینده چه پیشرفت هایی داشته باشد.

ده سال از نظر تکاملی بازه زمانی بسیار کوتاهی است مثل یک چشمک زدن می ماند اما امیدوارم نسل شما بتواند مداخلاتی را که بر مبنای رابطه های اجتماعی هستند و بیولوژی که در مورد اختلالات روانی می دانیم را منسجم کند. من فکر نمی کنم که بیولوژی لزوماً جواب کافی برای مداخلات را داشته باشد و تصور می کنم اولاً باید بیشتر از طریق پیشگیری صورت بگیرد و درمان هم باید جنبه اجتماعی را دربر داشته باشد اما معتقدم بیولوژی می تواند مداخلات اجتماعی را که در زندگی افراد ایجاد می کند شناسایی نماید.

### - من تصور می کنم بسیار عادلانه است که بگوییم شما یکی از موفق ترین ها در حوزه سلامت روان هستید و با توجه به آن چیزی وجود داشته که شما تمایل داشتید آن را به شکل متفاوتی انجام دهید یا آن را تغییر می دادید؟

: اگر در حرفه ام موفق شده ام بسیار خوش شانس بوده ام. به خاطر همکاری که داشته ام و با آنها کار می کنم و اگر می توانستم چیزی را تغییر دهم این بوده که با افراد بیشتری در زمینه های بیشتر و موقعیت های متنوع تری کار می کردم و از همکاری هایی که داشتم بهره بیشتری می بردم.

اگر بخواهم پیامی به شما بدهم که در ابتدای حرفه تان هستید اینست که همکاران خوبی پیدا کنید که دوستان خوبی هم برایتان باشند این تنها توصیه من است.

است و دوم که فکر میکنم همچنان اهمیت دارد اینست که بدانیم فردی که با یک سری مشکلات مراجعه می کند فردی در بافتار اجتماعی نیز می باشد.

نگرانی زیاد من در مورد علوم اعصاب و روان اینست که بخاطر روش شناسی علوم اعصاب گاهی این واقعیت فراموش می شود که همه ما با بستر اجتماعی که در آن زندگی می کنیم تعرف می شویم و برای ما فوق العاده دشوار است که علوم اعصاب را داشته باشیم در حالی که بطور حقیقی تعامل مغزها را به تصویر بکشد. شاید اتفاق بیوفتد اما از نظر من بین پیشرفتی که نوروساینس می تواند انجام دهد شکاف بزرگی وجود دارد. از یک طرف درک حقیقی از انسان که می تواند هر زمانی اتفاق بیوفتد.

افراد زیادی که با آنها کار می کنم یکی از مشکلات یکه با آن مواجه هستند اینست که آنها به خوبی از سمت دیگران درک نمی شوند و اغلب برای اینکه بفهمند دیگران دنیا را چگونه می بینند مشکل دارند. جایی در حوزه اجتماعی وجود دارد که من فکر می کنم مشکلات روانشناختی افراد یا اختلالات روانی آنها را باید در آنجا بگنجانیم.

### - به نظر شما موانع اصلی بهبود سلامت روانی افراد طبق چیزی که امروزه شاهد آن هستیم چه هستند؟

: به نظر من کمک بیشتر به والدین در پرورش کودک بسیار مهم است. اینکه چه کسی را سرزنش کنیم برای اینکه احتمال شیوع اختلالات روانی در جامعه مدرن افزایش چشمگیری داشته است و در اصل یک فرد رو در به نام استیونسون سرزنش می کنیم که ممکن است در مورد او نشنیده باشید اما او کسی است که لوکوموتیو را اختراع کرد که باعث شد خانواده های گسترده(ایلی) از هم جدا شوند و خانواده های هسته ای (پدر-مادر و فرزندان) تشکیل شوند که احتمالاً و به طور تکاملی ما طوری طراحی نشدیم که کودکان را در محیط اجتماعی محدودکننده بزرگ کنیم ما به مادر بزرگ و پدر بزرگ ها، دختر خاله، پسر دایی، عمو و عمه و خاله و اقوام گسترده نیاز داریم تا طیف گسترده ای از اذهان را برای کودکان فراهم کند و آنها را درک کنند. زیرا به این شکل ظرفیت آنها در مورد دیگران رشد پیدا میکند.

نگرانی هایی که من دارم چیزهایی مانند شبکه های اجتماعی هستند که وقتی از طریق این شبکه ها با افراد دیگر ارتباط برقرار می کنید، از طریق فیزیکی به آنها دسترسی ندارید. من فکر می کنم ارتباط بدنی به نوعی بخشی از ظرفیت ما برای درک دیگران است یا همان ذهنی سازی که شاید جوان ترها با توجه به محیطی که در حال حاضر در آن زندگی می کنند



## تئاتر درمانی



### شقایق هاشمی شکفته (کارشناس ارشد روانشناسی و هنر درمانگر)

تجربه می کنند که در زندگی واقعی امکان تجربه آن آسان نیست. تفریح و تفنن موجود در نمایش، در بازسازی آرامش و تعادل روانی موثر است. تئاتر خلاق یک شاخه از تئاتر درمانی است که تاکید و توجه آن بر رده سنی کودک و نوجوان است.

رها شدن در دنیایی از بازی های حرکتی، شعر و ترانه و بازی های نمایشی این شیوه را برای کودکان بسیار جذاب کرده است.

نکته ای که مورد توجه قرار می گیرد، مشارکت کودکان در روند اجراست. هنر نمایش یک فرآیند کاملا زنده است. حیات و زندگی در این شیوه جاری است. در این شیوه تعامل بین کودکان (اجرا کنندگان) و بینندگان شکل می گیرد. و چه زیباست که محدودیت زمانی و مکانی در این شیوه نداریم و همیشه می تواند قابل اجرا باشد.

هنرهای نمایشی یک شیوه بسیار مهم و موثر برای انتقال مفاهیم و علی الخصوص مفاهیم انتزاعی به کودکان بصورت غیر مستقیم است. روش های آموزشی غیر مستقیم باعث می شود تا کودکان ناسازگار مقاومت کمتری در پذیرش داشته باشند و البته که نمیتوانیم جذابیت این شیوه را برای جلب همکاری کودکان نادیده بگیریم.

بکارگیری حواس پنجگانه و افزایش درک، تقویت و پرورش توانمندی ذهنی، افزایش قوه تخیل و تجربه را در اجرای گروهی کودکان خواهیم داشت که همه این موارد باعث تقویت هوش حرکتی - موسیقایی - کلامی - تصویری - میان فردی ... خواهد شد.

هنرهای نمایشی باعث افزایش چابکی و انعطاف پذیری - افزایش اعتماد به نفس - افزایش مهارت حل مساله - آموزش کار گروهی - توسعه خلاقیت ... می شود و همه ی این موارد باعث می شود تا تئاتر درمانگران فعال در حوزه کودک با طرح ریزی و برنامه های اصولی باعث تغییر و تحولات مثبتی شوند.

در این شیوه برای رسیدن به رشد و خلاقیت ذهنی و جسمی در کودکان اصولاً از مسیر ساده به پیچیده حرکت می کنیم.

تئاتر یکی از هنرهای نمایشی است که توانسته انسان را بیشتر از سایر هنرها به خود جذب کند.

ارسطو می گوید: زمانی که آدمیان گرد هم می آیند تا نمایشی را تماشا کنند، ناخواسته با قهرمان نمایش پیوند می یابند و همانطور که بازیگران در صحنه نمایش با ناملایمات به مبارزه می پردازند، تماشاگران نیز در پیکار درونی درگیر می شوند و از خلال این فرآیند هم ذات پنداری شکل می گیرد و نتیجه آن پالایش و سیقل یافتن روح تماشاگران است. تئاتر درمانی عبارت است از یک روش گروه درمانی که خصوصیات برجسته شخصیت، ارتباطات بین فردی، تعارضات، کشمکش های روانی و اختلالات افراد توسط روش های مخصوص نمایشی مورد بررسی و مشاهده قرار می گیرد.

نتایج ثمربخش این روش در پیشگیری و درمان مسایل روانی و اجتماعی به اثبات رسیده است.

بسیاری از افراد هرگز فرصت پرداختن به بخش هایی از تحول عاطفی، شناختی و اجتماعی خود را به دست نمی آورند. تئاتر درمانی فرصت مجددی در اختیار افراد میگذارد تا جنبه فراموش شده خود را کشف کنند.

استفاده از اجراهای از پیش نوشته شده یا تصادفی و فی البداهه، کاملاً هماهنگ یا آزاد و تصادفی، اجراهای با حضور تماشاچی و بدون تماشاگر، می تواند به رشد تاب آوری کمک کنند و البته انتخاب بجا و مناسب هر کدام از این موارد به تجربه تسهیلگر و تئاتر درمانگر بستگی دارد.

تئاتر درمانی، حافظه هیجانی و احساسی افراد را که در نیمکره راست مغز واقع شده، به همراه نیمکره چپ که واقعیت های روزمره و منطقی است را به شیوه ای بدیع روی صحنه وارد بازی و درگیر می کند.

اختلالات خلقی و عصبی، اختلال پس از سانحه، استرس، پرخاشگری، کم رویی و خجالتی بودن و حتی پر حرفی از طریق تئاتر درمانی قابلیت تعدیل و بهبود را دارد. انسانها به وسیله نمایش موقعیت هایی را





## مروری بر کتاب:

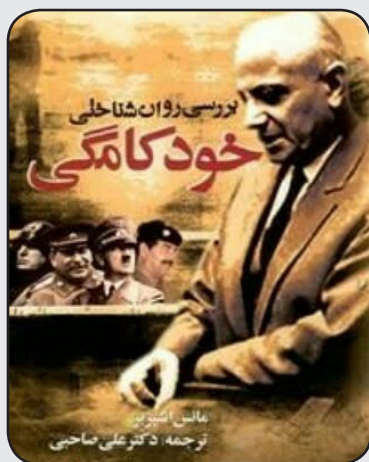
# ایده‌های خوب از کجا می‌آیند؟

استیون جانسون مدت در حدود پنج سال در تلاش و تحقیق برای یافتن پاسخ این سوال بوده است که ایده‌های خوب از کجا می‌آیند؟ چه محیط‌هایی منجر به انواع نوآوری‌های منحصر به فرد و خلاقیت‌های استثنائی می‌شود؟ او به محیط‌هایی مثل کافی شاپ‌ها و به محیط‌های رسانه‌ای مثل شبکه جهانی وب توجه کرده است. به تاریخ اولین شهرها برگشته و به سراغ محیط‌های زیستی صخره‌های مرجانی یا جنگل‌های استوایی رفته است. او به دنبال یک الگوی مشترک بوده است. مثلاً وی معتقد است کافی شاپ‌های انگلیسی نقش حیاتی در توسعه و گسترش یک شکوفایی بزرگ معنوی در ۵۰۰ سال گذشته داشته‌اند. نقش مهمی در آفرینش روشنفکری بوجود آورده است چراکه، قبل از شایع شدن قهوه و چای در فرهنگ بریتانیایی، مردم، نخبگان و عوام هر روز، از طلوع تا غروب خورشید الکل مصرف می‌کردند و الکل، نوشیدنی منتخب روز آنها بود. بدین ترتیب، قبل از پیدایش قهوه‌خانه، کل مردم عملاً تمام روز مست بودند. بنابراین وقوع شکوفایی عظیم برخی اختراعات، تصادفی نبوده زمانی که انگلستان به چای و قهوه روی آورد. معماری و فضای قهوه‌خانه‌ها، فضایی بود که مردم با زمینه‌های متفاوت، و تخصص‌های مختلف دور هم جمع شده و گفتگو می‌کردند.

استیون جانسون می‌گوید: "یک ایده جدید، شبکه‌ جدیدی از نرون‌ها است که به طور همزمان با یکدیگر در مغز شما مشتعل می‌شوند. با یک شکل جدیدی که تا به حال بوجود نیامده است و سوال اینجاست که چگونه می‌توان مغز را در محیط‌هایی قرار داد که در آن احتمال بیشتری برای شکل‌گیری این شبکه‌های جدید وجود دارد؟"

ما ایده‌ها را از دیگران می‌گیریم، از افرادی که از آنها می‌آموزیم، از کسانی که به آنها برخورد می‌کنیم، آن ایده‌ها را به شکل‌های تازه‌ای به هم وصل کرده، و چیزی نو خلق می‌کنیم. تقریباً اکثر ایده‌های مهم و موفق به تنهایی در یک آزمایشگاه جلوی یک میکروسکوپ وقوع پیدا نکردند. آنها دورمیز گفتگوهای مداوم اتفاق افتادند. زمانیکه همه دور هم جمع شده و آخرین اطلاعات و یافته‌های خود را بازگو می‌کنید. در واقع، اگر به عقب برگشته و نگاهی به یادداشت‌های قدیمی بیندازید، معلوم می‌شود که بسیاری از ایده‌های مهم دوران طولانی برای پرورش داشتند. بسیاری از ایده‌های بزرگ بعضی وقت‌ها برای مدت ده‌ها سال، در پس‌فکر افراد باقی می‌مانند. آنها وجود یک مسئله جالب را حس می‌کنند، اما هنوز کاملاً ابزار لازم برای کشف آن را ندارند.

چالش موجود برای استیون جانسون اینست که: "چطور فضاهایی را بوجود بیاوریم که چنین ایده‌هایی بتوانند عمری طولانی داشته باشند؟ کار سختی است که نزد رئیس خود بروید و بگویید، "من ایده‌ای عالی برای شرکت مان دارم. که در سال ۲۰۲۰ به دردمان می‌خورد. می‌شود کمی به من وقت بدهید تا روی آن کار کنم؟" در حال حاضر، در تعدادی کمپانی مثل گوگل، در ۲۰ درصد از زمان، هیچ‌گونه نوآوری انجام نمی‌شود، در آن فاصله، مکانیسم پرورش ایده‌ها در جریان است. مسئله آن است که اجازه دهیم آن‌ها با حس‌های دیگران ارتباط برقرار کنند؛ چیزی که اغلب رخ می‌دهد. شما نیمی از یک ایده را دارید و فرد دیگری نیمه دیگر آنرا، و اگر شما در فضای مناسبی باشید، آنها تبدیل به چیزی بزرگتر از جمع‌جزء جزء می‌شوند. ما باید به همان اندازه، اگر بیشتر نه، برای ارزش نهادن به اساس ارتباط ایده‌ها، وقت صرف کنیم، نه اینکه فقط آنها را حمایت کنیم."



## تأملی بر کتاب بررسی روانشناختی خودکامگی

اثر مانس اشپربر



مدعیانی را بر مسند قدرت می نشاند که آنان نیز در چنین اوضاع و احوالی به سرعت به حاکمانی مستبد و خودرأی تبدیل می شوند.

وی همچنین معتقد است که: « خودکامگان به خودی خود جبار نمی شوند بلکه آنها محصول رفتار توده‌هایی هستند که خلق و خوی جباریت بخشی از وجود آنهاست. برای آنکه جباریت برای همیشه از جامعه‌ای رخت بریندد باید روحیه‌ی جباریت توده‌ها از بین برود.

اشپربر به خوبی توضیح می‌دهد که چرا امکان ندارد در جامعه‌ای که مردمان عادی اش در خانه و محل کار، دیکتاتور نیستند، حاکمان دیکتاتوری به وجود آید. او در این باره می‌گوید: «فرقی نمی‌کند، این روحیه دیکتاتوری در خانه باشد یا در اداره، در وزارتخانه باشد یا در نانوائی، هر موضعی که به ما احساس قدرت بدهد، می‌تواند ما را معتاد کند و به همین علت در برابر تغییر آن وضعیت مقاومت می‌کنیم.....»

وی بر این باور است که: تا ملت عوض نشود ساختارهای استبدادی سر جای خودش باقی می‌ماند و در نتیجه، عوض کردن دولتمردان اقدامی بی‌فایده خواهد بود.....

گردآوری: حسین افضلیان - بیرجند

فرمانبرداران، زیردستان و قربانیان او را نیز در بر می‌گیرد، یعنی عناصری که او را به این مقام رسانده‌اند.

او می‌گوید: «در میان هر ملتی بیش از هزاران هیتلر و استالین بالقوه وجود دارد، اما به ندرت پیش می‌آید که این فرصت را داشته باشند که تا مرحله‌ی گرفتن قدرت مطلقه پیشروی کنند و به آرزوی رام ناشدنی خود ... دست یابند. موفقیت در این امر به شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بستگی دارد.

به عنوان نمونه جامعه‌ای را می‌توان تصور کرد که در آن زندگی اکثر مردم تحت فشار است، به گونه‌ای که مردم از این وضعیت نابسامان شدیداً در خود احساس اهانت، تحقیر و ضعف می‌کنند. طبقه مسلط نیز به واسطه‌ی احساس خطری که در خصوص قدرت یا امتیازاتش می‌کند، نمی‌تواند یا اصلاً نمی‌خواهد مشکلات را حل کند. در چنین شرایطی، مردم به جز در مورد نیازمندی‌های ضروری زندگی، در سایر موارد بین نوعی بی‌تفاوتی قضا و قدری و اعتراض‌های عصبی و پراکنده در نوسانند، به مرور ناامید می‌شوند و منتظر یک قهرمان می‌مانند که با حضور خویش همه مسائل را حل کند.

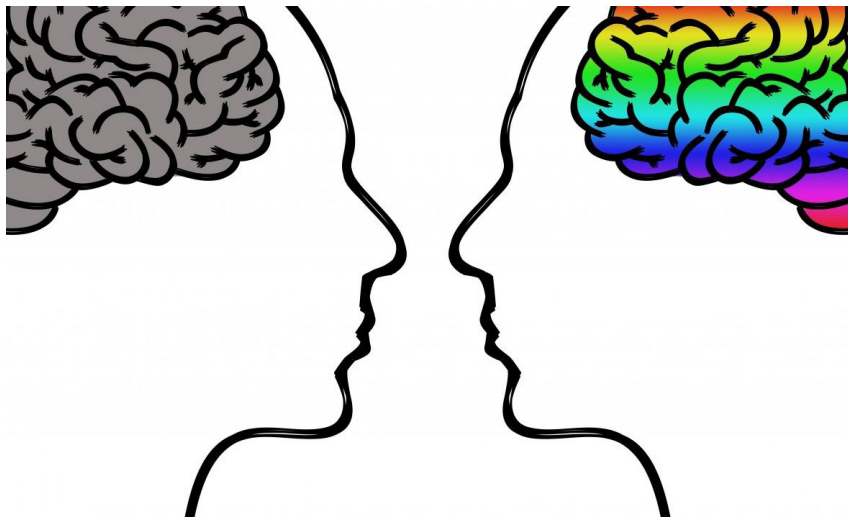
بدین ترتیب آنها به جای تلاش و کوشش برای بهبود وضعیت خود به ظهور آن ناجی دل می‌بندند. این تفکر در نهایت

مانس اشپربر روانشناس و رمان نویس اتریشی و صاحب آثاری چون "نقد و تحلیل جباریت" و "قطره اشکی در اقیانوس" از معاصران ژان پل سارتر و از دوستان آلبرکامو و برتولت برشت بود. وی شاگرد آلفرد آدلر روانشناسان مشهور اتریشی و بنیانگذار مکتب روانشناسی فردی بشمار می‌رود. گوستاو لاندائر فیلسوف سوسیالیست آلمانی و نیز مورخ بزرگی چون یاکوب بورکهارت سوئیسی در زندگی اش نقش زیادی داشته‌اند. سال‌های میانی عمرش مصادف بود با اوج فاشیسم در اروپا. اما وی نه با فاشیسم و نه با نوع دیگری از جباریت میانه‌ای نداشت و از همین رو سختی‌های زیادی کشید. ....

اغلب کتاب "قطره اشکی در اقیانوس" را مهم‌ترین اثر او می‌دانند. موضوع کتاب مربوط می‌شود به زمان جمهوری وایمار یعنی حد فاصل سال‌های پایانی جنگ اول جهانی تا آغاز حاکمیت نازی‌ها بر آلمان. این کتاب سرنوشت انقلابیونی است که در اثنای مبارزه، به مسائلی برمی‌خورند که نه می‌تواند پیش‌بینی کنند و نه قبول نمایند.

دیگر اثر مهم وی کتاب "بررسی روانشناختی خودکامگی" است.

او در این کتاب معتقد است خودکامگی تنها در برگیرنده‌ی شخص خودکامه و گروه همدستانش نیست، بلکه



## چگونه از مغزتان محافظت کنید

### وندی سوزوکی

مغز را تغییر می دهد. ورزش در واقع سلول های مغزی جدید می سازد، سلول های مغزی جدید در هیپوکمپوس، حجم آن را افزایش می دهند، همچنین حافظه بلند مدت تان را بهبود می بخشند.

شماره دو: رایج ترین یافته ها در مطالعات علوم اعصاب، با توجه به تاثیرات بلند مدت ورزش، نشان می دهد که ورزش وابسته به لوب پیشانی شما باعث بهبود عملکرد حواس می شود. فقط تمرکز و توجه بیشتری کسب نمی کنید، بلکه حجم هیپوکمپوس هم به خوبی افزایش می یابد و در نهایت، نه تنها تاثیرات فوری بر روی حوصله تان را با ورزش کسب می کنید بلکه برای مدت زیادی هم باقی می ماند. بنابراین توسعه های طولانی مدت را با وجود آن انتقال دهنده های خوب کسب می کنید. دگرگون کننده ترین چیزی که ورزش انجام می دهد تاثیرات محافظتی و مراقبتی است که بر مغزتان می گذارد. اینجا می توانید مغزتان را مثل یک ماهیچه در نظر بگیرید. هرچه بیشتر تمرین کنید، هیپوکمپوس و لوب پیشانی تان بزرگتر و قوی تر می شوند.

لازم نیست به یک ورزشکار سه گانه برای کسب آن اثرات تبدیل شوید. طبق حسابی سرانگشتی در یک هفته سه تا چهار مرتبه ورزش یا جلسه تمرین حداقل به مدت سی دقیقه لازم دارید، و می توانید ورزش های هوازی هم وارد آن کنید. آن ضربان قلب شما را بالا می برد و لازم نیست حتما به باشگاه بروید. نوعی پیاده روی سرعتی (هوازی) در اطراف ساختمان ها به برنامه تان اضافه کنید.

آوردن ورزش در زندگی تان نه تنها یک زندگی شادتر و ایمن تر به شما می دهد، بلکه مغزتان را از بیماری های لاعلاج در امان نگه خواهد داشت و به این طریق هست که مسیر زندگی تان را به سوی بهترین ها تغییر خواهد داد.

کارهایی هستند که می توانید با انجام آنها تاثیر مثبت و فوری روی مغزتان داشته باشید. و از مغز شما در شرایط مختلف مثل افسردگی، بیماری آلزایمر یا زوال عقل مراقبت کنند. فعالیت های جسمی ساده ای که مزایایی فوری، طولانی مدت و ایمن برای مغزتان دارد. ورزش کردن دگرگون کننده ترین چیزی است که می توانید برای مغزتان انجام دهید.

مغز دو منطقه کلیدی دارد. اولین منطقه قشر لوب پیشانی است، دقیقا پشت پیشانی شما، برای چیزهایی مثل تصمیم گیری، تمرکز، توجه و شخصیت تان مهم و ضروری است. دومین منطقه کلیدی در لوب گیجگاهی است. شما دو لوب گیجگاهی در مغزتان دارید، چپ و راست، و در عمق لوب گیجگاهی یک ساختار کلیدی و ضروری برای توانایی شکل دادن و حفظ کردن حقایق و اتفاقات جدید در حافظه بلند مدت وجود دارد.

وندی سوزوکی متخصص مغز و اعصاب تاثیرات دگرگون کننده ورزش را بر روی مغز کشف و تجربه کرده است. او تاثیر ورزش بر روی مغز را مورد بررسی قرار داده است. حالت بهتر، انرژی بهتر، حافظه بهتر، توجه بهتر با ورزش بدست می آید.

او کشف کرده است که ورزش دگرگون کننده ترین چیزی است که امروزه می تواند برای مغز انجام شود. او چند دلیل را ذکر می کند:

"یک: ورزش تاثیرات فوری بر روی مغز دارد. ورزشی که انجام می دهید بلافاصله سطوح انتقال دهنده های عصبی مثل دوپامین، سروتونین و نورآدرنالین را افزایش می دهد. که باعث بهبود یافتن حال تان دقیقا بعد از ورزش می شود. آزمایش های من نشان داد، که یک تمرین می تواند توانایی تان را برای تمرکز حواس بهبود ببخشد، و آن بهبود تمرکز برای حداقل دوساعت طول خواهد کشید. ورزش درحقیقت آناتومی، فیزیولوژی و عملکرد



## مبتکرها مقلد نیستند

### نگاهی به تحقیقات آدام گرانت در مورد افراد مبتکر

بهتر تبدیل کرد. تعلل در مورد کارایی، یک گناه است، اما در زمان خلاقیت یک حسن است. آنچه در مورد خیلی از مبتکران بزرگ می بینیم اینست که خیلی سریع شروع می کردند ولی در تمام کردن کند بودند. مزیت اول بودن یک افسانه است. اولی ها نرخ شکستی نزدیک به ۴۷ درصد داشته اند، درسی که یاد گرفتیم این است که برای مبتکر بودن لازم نیست که اولی باشید. تنها باید متفاوت و بهتر باشید. در تحقیقاتم، فهمیدم که دوتای متفاوت از شک وجود دارد. شک به خود و شک تفکر.

شک به خود فلج کننده است. باعث توقف شما می شود. اما شک در تفکر انرژی زاست. به شما انگیزه بررسی، آزمایش، تصحیح می دهد، موضوع اینست که آدمی باشید که انگیزه شک کردن در پیش فرض ها رو داشته باشید و دنبال انتخاب بهتر باشید و اگر این کار را خوب انجام دهید، می توانید پذیرنده چیزی خلاف «دژاوو» باشید. این موضوع نامی دارد. اسمش «ووژاده» است. «ووژاده» وقتی است که به چیزی که بارها دیده اید نگاه می کنید و یکباره آن را با دید جدیدی می بینید.

در مورد ترس چطور؟ مبتکرها هم، احساس ترس می کنند. آنها از شکست می ترسند، اما چیزی آنها را با بقیه ما متفاوت می کند این است که آنها از تلاش نکردن بیشتر می ترسند. می دانند که ممکن است در ایجاد یک کار تجاری شکست بخوری یا کلا در شروع کار تجاری شکست بخوری. آنها می دانند که در طولانی مدت، بزرگترین افسوس ما اعمال مان نیست بلکه بی عملی ماست. برای خیلی از ما، وقتی که ایده جدیدی داریم، سعی خودمان را نمی کنیم. برترین مبتکرها کسانی هستند که بیشترین شکست را خورده اند، چون آنها می هستند که بیشترین تلاش را کرده اند. مبتکرها خیلی هم با بقیه ما متفاوت نیستند. آنها احساس ترس و شک دارند. در کارها تعلل می کنند. ایده های بد هم زیاد دارند. وقتی آن ها را می بینید، همان اشتباهی که من کردم را نکنید. حذفشان نکنید. وقتی که خودت مبتکر هستی، خودت را هم حذف نکن. بدان که شروع سریع ولی پایان آرام خلاقیت ات را افزایش می دهد.

می توانی با شک در تفکر انگیزه هایت را افزایش دهی و ترس از شکست در عمل را بپذیری، به کلی نظرهای بد نیاز داری تا چند تا ایده خوب را پیدا کنی.

مبتکر بودن ساده نیست، ولی شکی ندارم که بهترین راه توسعه جهان پیرامون ماست.

روانشناس سازمان فردی است که در مورد خلاقیت و ابتکار مطالعه داشته است.

او می گوید: چند سال پیش، دانشجویی پیش من آمد و خواست تا در شرکتش سرمایه گذاری کنم.

می گفت، «با سه تا از دوستانم کار می کنم، و می خواهیم یک صنعت رو با فروش آنلاین کالا عوض کنیم.»

گفتم، «خوبه، شما همه تابستان را روی این موضوع کار کردید، درست؟»

گفت: «نه، ما کار دانشجویی داشتیم.»

گفتم: «خوب باشه، اما همه شما وقتی فارغ التحصیل شدید قراره تمام وقت بشین.»

گفت: «نه دقیقا. همه مون کارهای کمکی هم داریم.»

شش ماه گذشت. روز قبل از راه افتادن شرکت بود، و هنوز وب سایتی که کار کند برای آنها وجود نداشت.

پس معلوم بود که آنها سرمایه گذاری نکرده بودند و منم با آنها همکاری نکردم.

اما اخیرا به عنوان خلاق ترین شرکت جهان شناخته شدند و ارزش شان بیشتر از یک میلیارد است.

چرا اینقدر در اشتباه بودم؟

برای فهمیدنش، آدمهایی را بررسی کردم که اسمشان را «مبتکر» می گذارم.

«مبتکر»ها مقلد نیستند، آدم هایی که نه تنها نظرات جدید دارند بلکه برای دفاع از آنها عمل می کنند. آدم هایی هستند که می ایستند و حرف می زنند. مبتکرها خلاقیت را هدایت می کنند و دنیا را تغییر می دهند. آدم هایی هستند که رویشان شرط می بندیم. آن زمان اولین دلیلی که موجب شد پیشنهاد آنها را رد کنم این بود که واقعا آنها در راه افتادن کند بودند. شما با ذهن کسانی که از زیر کار در می روند آشنا نیستید. کسانی که تا دقیقه آخر صبر می کنند آنقدر مشغول معطل کردن هستند که فرصت فکر جدیدی را ندارند. و از اون طرف، کسانی که خیلی عجله دارند آنقدر در عجله و اضطراب هستند که آنها هم افکار و ایده های مبتکرانه ای ندارند. خیلی از مبتکرها در تاریخ در کار تعلل می کردند، مثلا لئوناردو داوینچی. برای ۱۶ سال بصورت نامرتب روی مونا لیزا کار می کرد. احساس شکست می کرد. در یاد داشت های روزانه اش خیلی می نوشت. اما بعضی از گریزهایی که در فیزیک نور استفاده کرد شناخت او از نور را متحول کرد و او را به نقاشی



## سئوالات مصاحبه ماهنامه جلا - نیاز اندیشه روز

علاقمندان می توانند به این سئوالات پاسخ دهند و متن آن را برای انتشار به ماهنامه ارسال نمایند:

- از داستان زندگی تان شروع کنیم .کی؟ کجا؟ در چه خانواده ای؟ و در چه شرایطی رشد کردید؟
- افراد یا موقعیت های موثر در زندگی تان چه کسانی بودند؟ چرا؟ (همچون معلمین واساتید و کتب یا موقعیت های مهم)
- مهم ترین وقایع زندگی شما چه بوده است؟
- چه مشاغلی داشتید و نتایج آنها چه بوده است؟
- کدام فعالیت در زندگی تان بیش از بقیه برایتان مهم بوده است؟ چرا؟
- از تجربه ها و مهارت های تان بگویید؟
- به نظرتان چه دستاوردهایی تاکنون داشته اید؟(آثار و تولیدات فرهنگی و ..)
- ویژگی های مهم و عوامل موفقیت شما در زندگی چه بوده است؟
- چه عواملی موجب کاهش دستاوردهای زندگی تان شده است؟ یعنی اگر این عوامل نبودند شما دستاوردهای بیشتر یا بهتری داشتید؟
- چه برنامه ای برای آینده دارید؟
- بنظر شما نیازهای آینده در حوزه تخصصی تان چیست؟
- جوانانی که بخواهند مسیر شما را دنبال کنند از کجا باید شروع کنند؟
- برای پیشرفت کشور چه باید کرد؟
- برای بهتر شدن این شماره از نشریه چه پیشنهادی دارید؟
- کدام نمونه و یا اثر یا دستاورد خودتان را برای انتشار در این شماره پیشنهاد می دهید؟

از همکاری شما سپاسگزاریم

## لوح سفید

در قرن ۱۹ لوح سفید ایده با نفوذی بود. فرضیه لوح سفید، تمام ساختار رشد فکری و روانی را تاثیر جامعه، فرهنگ، سرپرستی والدین، و تجربه زندگی به شمار می آورد.

استیون پینکر این فرضیه را در کتاب *The Blank Slate* مورد بررسی قرار میدهد. او معتقد است که بچه ها با یک مجموعه استعدادها و مزاج ذاتی متفاوتی به دنیا می آیند که همه از محیط گرفته نشده است.

نتایج روزافزون تحقیقات علمی نیز بتدریج نشان می دهد که ما لوح سفید نیستیم. تحقیقات علمی درباره دوقلوهای یک تخمکی، که در بدو تولد از هم جدا شدند و سپس در بزرگسالی مورد آزمایش قرار گرفتند شباهت های شگفت انگیزی را بین آنها نشان می دهد. این شباهت ها در هر جفت از دوقلوهای یک تخمکی جدا شده در بدو تولد که تاکنون مطالعه شده اند دیده می شود. اما این شباهت ها بسیار کمتر در دوقلوهای دو تخمکی دیده شده است. برای مثال دوتا دوقلو هستند یکی از آنها در یک خانواده در آلمان، بزرگ شده بود و آن یکی در یک خانواده در ترینیداد بزرگ شده بود هنگامی که آنها به آزمایشگاهی در ایالت مینسوتا قدم گذاشتند هر دو آنها پیراهن های یک جور آبی با اپل پوشیده بودند هر دو دوست داشتند نان تست با کره شان رو توی قهوه بزنند هر دو کش لاستیکی دور مچ شان می انداختند هر دو قبل و بعد از استفاده از توالت فلاش میزدند و هر دو دوست داشتند مردم رو با عطسه زدن در آسانسورهای شلوغ حیرت زده کنند که تماشا کنند از جایشان بپزند. دوقلوهای یک تخمکی که در بدو تولد از هم جدا شده اند شباهت های کاملا شگفت آوری بهم دارند.

در کتاب استیون پینکر، اختلافات نظر و تعدادی از مباحث جنجال برانگیز سیاسی، فجایع هسته ای، مناطق خطرناک، مرور می شود از جمله هنر، شبیه سازی، جرم و جنایت آزادی اراده، آموزش و پرورش، تکامل، تفاوت های جنسی، نابرابری، مارکسیسم، اخلاق نازیسم، فرزند پروری، سیاست نژادی، استهلاک منابع طبیعی، مهندسی اجتماعی، ریسک تکنولوژی، و جنگ.

دو تا از این مباحث جنجال برانگیز این کتاب موضوع هنر و فرزند داری بود.

استیون پینکر می گوید:

"هیچ جامعه ای تاکنون کشف نشده است، حتی در دورترین گوشه جهان، که یک چیزی نداشته باشد که ما هنر بشماریم. هنرهای بصری برای تمامی بشر وجود دارد. داستان گفتن، موسیقی، شعر در تمام فرهنگ ها وجود دارند و بسیاری از موتیف ها و تم ها که در هنر برای ما لذت بخش محسوب می شوند در همه جوامع بشری دیده می شوند. اغلب می شنوید که هنر رو به زوال است. به عنوان مثال چند نقل قول حاکی از این ابراز را برایتان می

خوانم: ما می توانیم با اطمینان، اظهار کنیم که دوران ما رو به زوال است، استانداردهای فرهنگی پایین تر از ۵۰ سال پیش هستند، و شواهد این زوال در هر بخش از فعالیت های بشری قابل مشاهده هستند. این نقل قول از تی اس الیوت، کمی بیش از ۵۰ سال پیش است. و یک نقل قول جدیدتر: احتمال تداوم هنر برجسته در زمان ما دارد مشکل تر می شود. کتاب فروشی های درست و حسابی امتیاز فروش انحصاری شان را دارند از دست می دهند، تئاترهای غیرانتفاعی عمدتا با تجاری کردن مجموعه شان روی پایشان ایستاده اند، ارکسترهای سمفونی برنامه هایشان را تضعیف می کنند، تلویزیون عمومی در حال افزایش وابستگی به فیلم های کمدی تکراری است، ایستگاه های رادیویی کلاسیک رو به کاهش هستند، موزه ها متوسل به نمایش فیلم های پرفروش شده اند....

خوب، در واقع، هنر رو به زوال نیست. هنر هرگز بیشتر از این شکوفا نبوده است. البته این ها هنرهای کاملا جدید و رسانه های جدیدی هستند. با هر گونه استاندارد اقتصادی، تقاضا برای تمام فرم های هنری سرسام آور بالا رفته، از قیمت بلیط اپرا می شود فهمید. از تعداد کتابهای فروش رفته از تعداد کتابهای منتشر شده از تعداد عناوین موسیقی عرضه شده از تعداد آلبوم های جدید و غیره.

استدلال کتاب لوح سفید این بود که هنر نخبگان و انتقادات در قرن بیست البته نه به طور کلی هنر، زیبایی، لذت وضوح، بینش و سبک را خوار شمردند. مردم از هنر نخبگان و نقد ادبی دوری می کنند. احتمالا این ادعا بحث برانگیزترین نکته کتاب بود.

مطلب جنجال برانگیز دیگر فرزند داری است. اغلب تحقیقات فرزند داری به درد نمی خورند برای اینکه توانایی های ارثی را در نظر نمی گیرند. برخی ارتباط بین رفتار پدر و مادر و رفتار بچه ها را اندازه می گیرند و این ارتباط را مبنی بر این می دانند که فرزند داری کودک را شکل داده است. و به این ترتیب، والدینی که با بچه هایشان زیاد حرف می زنند وقتی بچه هایشان بزرگ شوند خوش صحبت می شوند، والدینی که بچه هایشان را می زنند وقتی بچه هایشان بزرگ شوند پرخاشگر میشوند و غیره. و فقط تعداد کمی از تحقیقات امکان این را کنترل می کنند که پدر و مادر به بچه هایشان ژنی منتقل می کنند که باعث افزایش شانس این می شود که کودک خوش صحبت پرخاشگر و غیره شود. تا زمانی که از نو تحقیقات با فرزندان خواننده انجام شوند، که فقط محیط، و نه ژن را برای بچه هایشان فراهم می کند هیچ راهی برای دانستن اینکه آیا نتیجه گیری صحیحی شده وجود ندارد.

تحقیقات کنترل شده ژنتیک تعدادی نتایج هوشیارکننده دارند دوقلوهای ملیفرت در بدو تولد از هم جدا شده بودند، بعد همدیگر



## توضیحات کوتاه یک کارآفرین

سوال: من میخوام از اینترنت درآمد داشته باشم. ولی نمی دونم از کجا شروع کنم؟  
 جواب: بگذار یک داستانی رو باهات در میون بگذارم. اوایل ۲۰ سالگی ام تبلیغ نویس بودم. درآمد خوب بود. سالانه در آمد شش رقمی داشتم. به عنوان یک تبلیغ نویس. بعد یک مدت رفتم سرا مشاوره بازاریابی و بعدم تغییر شغل دادم به فروش آنلاین و بازاریابی آنلاین.

الان بیشتر از یک دهه هستش که بازاریابی آنلاین انجام می دهم. حالا از لحاظ سن اینترنت به آن نگاه کنید. انگار زمان دایناسورهاست. اون زمانی که این کار را می کردم یا هو معروف شده بود. برای زمان قبل از گوگل و فیسبوک است. من فروش داشتم و بازاریابی می کردم و روی تابلو اعلانات پست می گذاشتم. مثل فروم های آنلاین. من این طوری شروع کردم.

بگذار یک چیزی بهتون بگم وقتی حرف از فروش آنلاین می شود خیلی از آدم ها به این فکر می کنند که جدید ترین حقه و پرفروش ترین چیز چیه؟

ولی مهارت شماره یک مورد نیاز برای داشتن درآمد از اینترنت آن چیزی نیست که فکرش را می کنید. وقتی من داخل ای بی فروش داشتم محصولات بروس لی را می خریدم چون طرفدار از پروپا قرص بروس لی هستم. محصولات رو از هنگ کنگ می خریدم و داخل ای بی می فروختم. متوجه شدم که تغییر تیترو یا توضیحات تبلیغ یک محصول یکسان روی میزان فروش ام تاثیر می گذارد. روی قیمتی که می توانستم بگذارم و سرعت فروش هم همینطور.

بعد چون تجربه تبلیغ نویسی هم داشتم، قبل از اینکه برم سراغ بازاریابی اینترنتی چیزی که متوجه شدم این بود که مهارت هم با من می آید. مهارت شماره یکی که باید برای فروش اینترنتی استادش بشوید تبلیغ نویسی هست، یعنی چی؟ .. یعنی متقاعد سازی با متن. یعنی کلمات رو تبدیل به پول کنی، از شما می خواهم که به آن فکر کنید. فرقی نمی کند که کارتان چیست. میخواهد تجارت آنلاین داشته باشید یا فروشگاه آنلاین داشته باشید. توضیحات محصولات تان می شود همان تبلیغ نویسی.

یک محصولی را می فروشید. برنامه می فروشید. مربیگری می کنید. صفحه اینترنت تان میشود تبلیغ نویسی.

ایمیل تان میشود تبلیغ نویسی.

فیسبوک تان میشود تبلیغ نویسی.

تیترو ویدیو یوتیوب من و توضیحات پایین اش می شود تبلیغ نویسی. هرکاری می کنید به تبلیغ نویسی مربوط است. مربوط به برقرار کردن ارتباط با دیگران است. تا زمانی که تبلیغ نویسی رو یاد نگرفته باشید دچار مشکل می شوید.

را در اداره ثبت اختراع می بینند. شباهت های قابل ملاحظه ای داشتند. خب، چی میشود اگر دوقلوهای ملیفرت باهم بزرگ شده بودند؟ شما ممکن است فکر کنید، آنها خیلی بیشتر شبیه هم می شدند چون نه تنها ژن مشترک داشتند بلکه محیط شان هم مشترک بود. اشتباهه. دوقلوهای همسان، و یا هر خواهر و برادری، که در زمان تولد از هم جدا می شوند کمتر از آنهایی که با هم بزرگ شدند شبیه نیستند. همه چیزهایی که در خانه اتفاق می افتد طی آن همه سال به نظر می رسد هیچ مهر دائمی روی شخصیت و یا هوش فرد نمی زند. نتایج مکمل از یک روش کاملا متفاوت تحقیقاتی، این است که خواهر و برادر ناخوانده با هم در یک محیط بزرگ شوند -- عکس دوقلوهای یک تخمکی که از هم جدا بزرگ شده اند. این بچه ها پدر و مادر، خانه و محله مشترک دارند اما ژن مشترک ندارند -- و در نهایت شبیه نمی شوند.

بچه ها توسط پدر و مادر شکل نگرفته اند بلکه بخشی -- فقط بخشی -- توسط ژن، بخشی توسط فرهنگ، یعنی فرهنگ کشور و فرهنگ خود بچه ها، یعنی فرهنگ بچه های همسن و سال شان شکل گرفته اند.

...  
 من فکر می کنم که علوم طبیعت انسان رفتار ژنتیکی، روانشناسی تکاملی، علوم اعصاب، علوم ادراکی در سال های آینده، این انتخاب را عرضه می کنند.

انتخاب بین دانستن حقایق در مورد انسان ها و یا ممنوع کردن آگاهی درباره این مباحث.

از تابو کردن مباحث هیچ چیز خوبی حاصل نمی شود و بهتر است صادقانه این مباحث را پژوهش کنیم.

آنتون چخوف گفت: انسان بهتر می شود وقتی به او نشان بدهید که او چه شکلی است. "





## «تفاهم» و «کنش ارتباطی»

### با نگاهی به نظریه هابرماس

#### زهرة روحی

حضور هر یک از ما «به این منظور» در جلسه، خود شاهدهی است بر تصدیق این مسئله؛ که اگر آن زبان و معانی و فهم مشترک را نداشتیم، محال بود بتوانیم در وهله اول «دعوت به جلسه» را متوجه شویم، چه رسد به اینکه با مضمون و یا فراخوان آن احساس همدلی هم داشته باشیم. و اتفاقاً این همان بحثی است که هابرماس روی آن صحبت‌هایی دارد و از اینرو معتقد است:

وقتی [افعالن] درباره چیزی در جهان با یکدیگر به تفاهم می‌رسند، ارتباط خود را بر نظامی از کلمات که از قرار بین آنها مشترک است بنا می‌نهند»

اهمیت «جهان زیستی مشترک»، در مقام پیش شرط مسیر «ارتباط تفاهم‌آمیز» برای هابرماس به قدری است که معتقد است، از میان «فهم و نظامی از کلمات مشترک می‌گذرد. فهم و زبان مشترکی که به مثابه «جهان زیستی مشترک»، پس - زمینه ارتباط و کنش را تشکیل می‌دهد (ص ۴۴۸). بهرحال به طور مشخص در این باره می‌گوید:

ما تنها وقتی می‌توانیم مفهوم رسیدن به تفاهم را توضیح دهیم که مشخص کنیم به کاربردن جمله‌های دارای مقصود ارتباطی به چه معنا است. دو مفهوم گفتار و فهم متقابلاً یکدیگر را تفسیر می‌کنند» (ص ۳۹۲)

شاید با تعجب با خود بگوییم، «بین هابرماس روی چه چیزهایی بدیهی این چنین پافشاری می‌کند!»؛ اما اگر بدانیم که وی راه نجات انسان مدرن از مشکلاتش را در قلمرو «زبان» و به طور مشخص در پتانسیل‌های «گفت‌وگو» و «مذاکره» می‌داند، این اصرار و پافشاری، برایمان قابل درک می‌شود. بنابراین با توجه به نظریه نزع ارزش وبری، شاید بتوان گفت از نظر هابرماس، آن چیزی که می‌تواند به جنگ خدایان خاتمه دهد، «گفت‌وگو» و مذاکره است؛ و به همین دلیل نقش «زبان» تا این اندازه در بحث‌های وی مهم شمرده می‌شود؛ تا جایی که حتا معتقد است که «رسیدن به تفاهم غایت ذاتی سخن انسان است». مطمئناً به نظر جالب می‌رسد! اما آیا واقعاً «کنش‌های زبانی»،

احتمالاً، شما هم با این نظر موافق‌اید که در عصر حاضر، «تفاهم» یکی از عمده‌ترین عناصر ارتباطی و همچنین مهم‌ترین مسئله اجتماعی است. اصلاً شاید بتوان گفت یکی از ملاک‌های تمایز بین انسان مدرن و انسان اعصار گذشته در درجه اهمیت و اعتباری است که «تفاهم» به شیوه مدرن پیدا کرده است. چرا که ... شرایط اجتماعی مدرن به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد دیگر امکان زندگی در «نحوه‌های جماعتی» ای که صرفاً متکی به یگانه بودن ارزش و هنجارهای مشترک در قلمرو عمومی باشد، وجود ندارد. و در عوض مطابق بحث وبر، این قلمرو تبدیل به میدان نزاع بین انواع ارزش‌ها و هنجارها شده است.

...با توجه به نگرش وبر، اگر باورهایی از این دست درباره جوامع مدرن را مبنی بر تنش در روابط اجتماعی بدانیم، در چنین صورتی بحث‌های جامعه‌شناسی یورگن هابرماس (۱۹۲۹) تلاشی است برای بیرون شدن از معضلی که وبر پیش روی «انسان مدرن» می‌گذارد. به بیانی هابرماس به نوعی سعی می‌کند نقطه مقابل وبر موضع‌گیری کند. یعنی توجه «انسان مدرن» و جامعه‌شناسی انسان مدرن را به شیوه روابطی جلب می‌کند که بر خلاف نظر وبر، نه بر پایه نزع و تنش، بل بر پایه رسیدن به تفاهم است.

...به همین منظور او بحث خود را از جایی آغاز می‌کند که معمولاً کنشگران اجتماعی به یاری آن در صدد به نتیجه رساندن اهداف و مقاصد خود هستند. ... از آنجا که هابرماس «تفاهم» در «همکنشی» ها را پایه بحث‌های خود قرار داده، طبیعی است که به «معنا» و «زبان» اهمیت بسیاری دهد. مگر به غیر از این است که لازمه درک متقابل من و شما در خصوص این متن، داشتن زبان و مفاهیمی مشترک است؟! بنابراین در جزئی‌ترین «هم کنشی‌ها» بی‌نیاز به توافق طرفین وجود داشته باشد، وجود مفاهیم و زبان مشترک امری ضروری است. به عنوان مثال زمانی که قرار است در مورد نظافت کوچه با همسایه‌ها جلسه‌ای محلی ترتیب دهیم، واضح است که به هیچ وجه نمی‌توانیم بدون داشتن حیطه زبانی و معانی مشترک به توافقی جمعی برسیم. اصلاً

نظر هابرماس قرار نمی گیرند. ... زیرا به نظر می رسد در چانه زنی ها و مذاکراتی از این دست، هدف هر یک از طرفین دستیابی به موقعیتی مطلوب و موفقیت آمیز نسبت به دیگری است؛ ... یعنی عرصه ای که هدف از آن «چانه زنی» است نه «تفاهمات ارتباطی» مورد نظر هابرماس؛ چانه زنی هایی که احتمالاً سازگاری بیشتری با تعریفی دارد که هابرماس از «کنش راهبردی یا استراتژیک» به عنوان نقطه مقابل «کنش ارتباطی» ارائه می دهد. چنانچه برای نشان دادن تمایزات آن دو کنش می گوید:

بنابراین من آن دسته از همکنشی های متکی به زبان را به عنوان کنش ارتباطی به شمار می آورم که در آن همه مشارکت کنندگان به واسطه اعمال شان مقاصد ارتباطی، و تنها مقاصد ارتباطی را دنبال می کنند. از طرف دیگر من آن دسته از همکنشی های متکی به میانجی زبان را که در آن دستکم یکی از طرف ها با اعمال گفتاری خود می خواهد بر دیگران اثرات ابزاری بگذارد کنش راهبردی قلمداد می کنم» (ص ۴۰۱)

... به نظر می رسد «کنش ارتباطی» هابرماسی، به دلیل شرایط آرمانی اش، قادر به حضور در قلمرو روزمره و ارتباطات ریسک پذیر در عرصه عمومی نیست. بنابراین به آسانی می توان دید «تفاهم»ی که در کنش ارتباطی به شیوه آرمانی جستجو می شود تا بر اساس اش چنانچه در بالا دیدیم «کنش ارتباطی به عنوان اصل جامعه زیستی» شناخته شود، آن چنان از ساختار واقعی و عینی روابط اجتماعی فاصله دارد، که به هیچ ترتیب نمی توان وجودش را در قلمرو روزمره و شبکه های ارتباطی آن تشخیص داد. زیرا در کلیه شیوه های ارتباطی موجودی که در عمل با آن مواجه هستیم و به نظر می رسد همگی نیاز به اصلاح، بازنگری و آزادسازی دارند، (چه با خانواده، و یا همسایه، و یا همکاران، مردم کوچه و بازار، و ...)، از آنجا که به دلیل مشکلات ناشی از تبعیض های متفاوت، از سر ناگزیری، در صدد «اثر گذاری بر دیگری» هستیم تا بدان وسیله در موقعیت های متفاوت ارتباطی ای که به صورت رسمی از آن محروم مانده ایم، «موفق» و کارآمد عمل کرده باشیم، این کنش ها نمی توانند به آن مفهومی که هابرماس از «تفاهم» و «کنش ارتباطی» منظور دارد، نزدیک شوند. ... بر خلاف تصور هابرماس، نیروی رهایی بخشی واقعی، «زبان» و یا پتانسیل های آرمانی و والای «کنش ارتباطی» نیست که دست به آزاد سازی می زند، (زیرا خود این کنش و امکانات آرمانی آن در عالم واقع همانگونه که در بالا دیدیم، به عنوان نمونه «زبان» و یا قدرت بیان) عملاً تحت سلطه و انواع تحریف ها و سانسورهاست؛ ... خلاصه کلام اگر هم بخواهیم نقشی اجتماعی به «زبان» بدهیم، احتمالاً می توان گفت: این زبان و گفتار نیروهای اجتماعی خواهان برقراری ساختار دموکراتیک است که به «آزاد سازی کنش» از موقعیت های تحت ستم و سلطه دگر ستیز اقدام می کند.

منبع: سایت انسان شناسی و فرهنگ

این طور که هابرماس می گوید، از امکان «آزاد سازی» و یا ایجاد صلح و تفاهم برخوردارند؟! اگر اینطور است، پس چرا در بسیاری از گفت وگوها آدمی احساس می کند، هم سخن اش در حال فریب اوست؟ احساسی که می تواند به آسانی در جزئی ترین ارتباطات روزمره سر و کله اش پیدا شود!! منظور همان احساسی است که به تجربه دریافته ایم در بسیاری اوقات بروز «تفاهم» و روی خوش نشان دادن، صرفاً وسیله ای است برای جلب اعتماد تا بعد بتوانند سرمان را کلاه بگذارند! به عنوان مثال آخرین بار شاید زمانی بود که قصد خرید موبایل و یا مانتویی را داشتیم که بعد از خرید هم فهمیدیم جداً کلاه سرمان رفته است! در هر دو مورد هم با فروشنده، (نه فقط بر سر قیمت)، بلکه درباره خوب بودن کالا کلی گفت وگو و مذاکره و حتا «مشورت» کرده بودیم ...

... ظاهراً پرسش هایی از این دست، به هابرماس این امکان را می دهد تا چارچوب فلسفی نظریه اش را به گونه ای پی ریزد که «کنش زبانی» مورد نظر خود را از سایر کنش های زبانی متمایز کند. چنانچه در این مورد به طور کاملاً مشخص می گوید:

هر همکنشی متکی به میانجی زبان، نمونه ای از کنش معطوف به حصول تفاهم محسوب نمی شود. ... چه بسا یک شخص، دیگری را به طور نامحسوس برای مقاصد خود به کار گیرد، یعنی، با دستکاری در ابزار زبانی، او را به رفتار مطلوب خود بکشاند و به این ترتیب او را به ابزاری برای موفقیت خود تبدیل کند. این گونه استفاده از زبان با سمت گیری معطوف به نتیجه، جایگاه گفتاری را به عنوان مدلی برای کنش معطوف به حصول تفاهم مخدوش می کند.» (ص ۳۹۳)

بنابراین هابرماس نشان می دهد که منظور او از گفت وگو و امکان آزاد بخشی زبان، مربوط به شرایطی است که در آن قصد فریب دادن دیگری با استفاده ابزاری از زبان وجود ندارد؛ و بنابراین گفت وگو می باید در شرایطی اتفاق افتد که طرفین، مفهوم «تفاهم» را به «نتیجه ای موفقیت آمیز» تنزل ندهند. از نظر او فقط در این شرایط است که «ارتباط» معطوف به دیگری، (به جای معطوف به هدف) انجام می گیرد؛ چنانچه باز هم مشخصاً می گوید: ... من از «کنش ارتباطی» سخن می گویم هر آنجا که کنش های کارگزاران نه از طریق محاسبات خودخواهانه موفقیت بلکه از طریق عمل حصول تفاهم هماهنگ می شود. در کنش ارتباطی مشارکت کنندگان در وهله اول به سوی موفقیت های فردی خود سمت گیری نمی کنند؛ آنها هدف های فردی خود را تحت شرایطی دنبال می کنند که بتوانند نقشه های کنش خود را بر مبنای تعاریف مشترک از وضعیت هماهنگ کنند. از این جهت مذاکره درباره تعاریف وضعیت از عناصر اصلی کار تأویلی است که برای کنش اجتماعی لازم است.» (ص ۳۹۰)

پس چنانچه می بینیم با توجه به تعریف ارائه شده، «مذاکره ای» هم که در مثال فرضی با فروشنده های موبایل یا مانتو داشته ایم (و یا حتی اتوموبیل و یا خانه و ...)، در حیطه «کنش ارتباطی» مورد

## حوزه عمومی



فراهم باشد و آزادانه بتوانند به یکدیگر ببینوند و آزادانه افکار خود را بیان و تبلیغ نمایند. یورگن هابرماس از عرصه عمومی به عنوان حلقه مفقوده در جامعه مدرن یاد می کند که می تواند واسطه های میان جامعه مدنی و حکومت باشد و دولت را از اقتدار و نسخه پیچی مدرن بازدارد. کتابخانه های عمومی، کافه ها و قهوه خانه ها، روزنامه ها و نشریات، رادیو و تلویزیون، سینما، ویدئو، ماهواره ها، شبکه های اینترنت، کامپیوتر و... به مثابه مهم ترین ابزارهای بازتولید و احیای حوزه عمومی قابل اشاره اند.

نمونه آرمانی سپهر عمومی

- این تضمین وجود دارد که هر شهروندی بتواند بدون در نظر گرفتن مقام و منزلت، در سطحی برابر با دیگران به حوزه عمومی دسترسی داشته باشد.
- هر شهروند آزاد است هر مطلبی را که صلاح می داند، طرح کند. هیچ حد و مانعی برای گفتگو در مورد موضوعاتی که مطرح می شود وجود ندارد. البته اموری که مطرح می شود باید با علائق عمومی ارتباط داشته باشد، در غیر این صورت خود به خود از حوزه عمومی کنار می رود.
- اعمال قدرت به وسیله زور و اقتدار (دولتی و دیگر انواع)، و پول، در این عرصه جایی ندارد.
- در حوزه عمومی به این دلیل که زور، پول و نابرابری جایی ندارد، استدلال اهمیت می یابد و استدلال برتر، پذیرفته می شود. بنابراین در یک فرایند گفتگویی، جمع با ملاک قرار دادن استدلال برتر به توافق می رسد.
- در حوزه عمومی، جمع بر اساس استدلال برتر بر سر خیر جمعی به توافق می رسد، و از این رو حامل نوعی قدرت است، این قدرت که از تفاهم نشات می گیرد، از انسجام جمعی برآمده است، و می تواند قدرت حکومت را تحت تأثیر قرار دهد.
- رسانه حوزه عمومی، علاوه بر شبکه های انسانی و نشریات، رسانه هایی را که تحت نظارت قدرت دولت نباشد، و در آن امکان تبادل آرا وجود داشته باشد، در بر می گیرد. برخی صاحب نظران، البته با ضعف و قدرت، اینترنت را از مصادیق حوزه عمومی و گاه احیاگر آن می دانند.

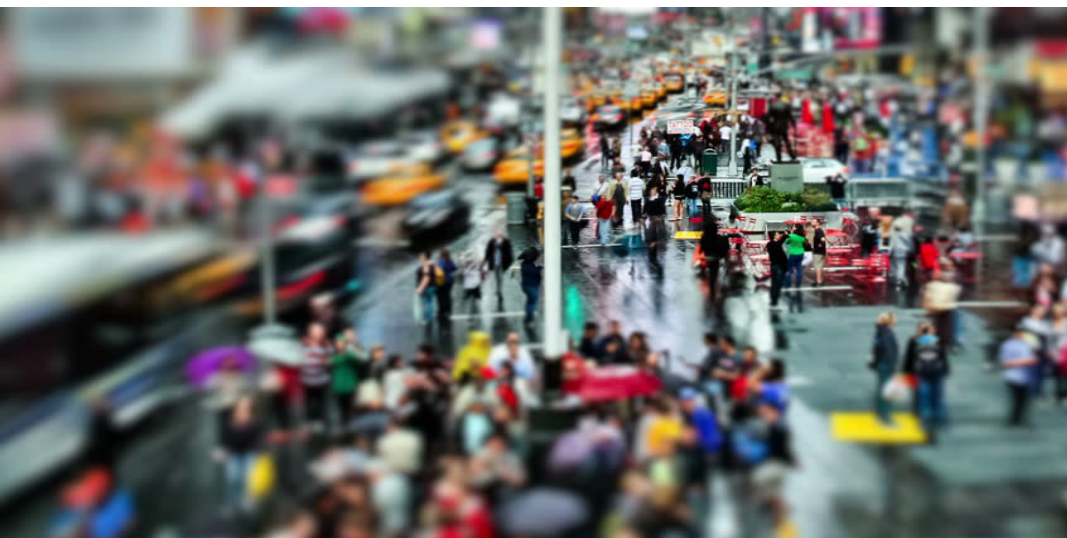
منبع: ویکی پدیا

سپهر عمومی از کلیدی ترین مفاهیم مورد استفاده و تبیین شده توسط یورگن هابرماس است. به باور وی، سپهر عمومی، میدانی است که در آن افراد برای مشارکت در گفتگوهای باز و علنی گرد هم می آیند.

هابرماس باور دارد که سپهر عمومی هنگامی پدید می آید که کسانی به طور گروهی درباره نیازهای همگانی شان بیندیشند. به باور وی، نقش سپهر عمومی نیز در کنترل کردن و هم در مشروع سازی قدرت سیاسی ای که توسط سازمان دولت اعمال می شود، متجلی است.

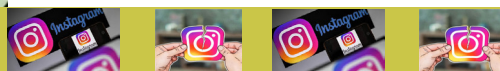
او تعبیر «سپهر عمومی» را در اطلاق به عرصه ای اجتماعی به کار می برد که در آن افراد از طریق مفاهمه، ارتباط و استدلال مبتنی بر تعقل، موضع گیری ها و جهت گیری های هنجاری ای اتخاذ می کنند که بر فرایند اعمال قدرت دولت، تأثیراتی آگاهی دهنده و عقلانی ساز باقی می گذارند.

هابرماس همچنین باور دارد که: شهروندان و افراد خصوصی زمانی به منزله عموم عمل می کنند که بدون اجبار و اضطراب بتوانند به مسایل مورد علاقه مردم یا منافع و مصالح عمومی بپردازند؛ و این امر زمانی امکان پذیر است که تضمین های لازم برای گرد هم آمدن و اجتماع آنان





## اینستاگرام زدگی



مرز و دریا هم به دیدن خانه هایی که هرگز دعوت نخواهند شد و حیاط پر از برگ پاییزی چند هزار متری که هرگز قدم نخواهند گذاشت و زیور آلاتی که هیچ به دست و پا نخواهند دید با لذت و ولع و شوق چشم می‌دوزند و آخرش بعد از ساعتها دیدن و به ظاهر لذت بردن و در باطن حسرت خوردن به نمیدانم آخر چرایی می‌رسند که از هزار بار سوال برای یک مسئله در دوران ابتدایی مدارسشان سهمگین تر و تلخ تر میشود و مابین این تماشاچیان، عده ای به صرافت ادامه راه همان آنانی بر می آیند که هر لحظه و ساعت و روز می‌دیدند و می‌فهماندند که هستیم و دیدیم و دانستیم که دارید و خوشید و همه چیز دان و دریغ از اینکه بدانند پشت همان تصویر یا به قول خود حرفه ایشان محتوا، چه ها که نیست و یا هست که نباید باشد.

به دروغ می‌گوییم که مهم نیست برایمان که نمایش داده شود آنچه داریم و نداریم و در واقعیت حتی از دیده شدن حتی برای یکبار به هر نوعی لذتی وافر می‌بریم و از خواننده شدن، دیده شدن و شنیده شدن در نقطه ای از زمان که در بی زمانی خودش غرق است و تصویر زرد اخباری پوشیده از واهمه اما هیجان انگیز، به اوج لذتی می‌رساند که قدرت آنرا می‌دهد که ساعت ها گوشه ای چشم بر نداری از صفحه ای چند در چند و غرق شوی در این مجاز پر مجازاتی که تمام تحسین های نشده و عشق های نداشته را در داشته های به ظاهر زیبایی آن دیگران پیدا می‌کنیم و برای باز دیده شدن، می‌بینیم و می‌فهمانیم که دیدیم و هستیم و این هستی را از هر آنچه که بود بیشتر دوست داریم

خلاصه بر این مکتوب از دل بر آمده باید مهر اتمامی زد که اگر فردا روزی این مجاز که بی اجازه در روح و روانمان خانه کرده با دلایل خود ساخته خودشان از روزمرگی مان حذف شود، نرفته از آن در، از در دیگری مجازی دیگر سر بر می آورد که اینبار فقط یک نام از ما نیست که پیداست که در آن همه عادات انسانی و اجتماعی و حقوق مسلم در آن ذکر خواهد شد و دیگر نه راه فراری هست و نه راه قرار که پا زنجیر شده در بند مجازی خواهیم بود که فهم مجازی بودنش کار آسانی نیست که نیست

سیمین پاشا

این روزها در دنیای مجازی که بیشتر واقعیت واقعی شده است و هرکسی در هر سن و شرایطی حداقل برای یکبار هم که شده اسمش به گوشش خورده است، همان اینستاگرامی که گاهی حتی در تلفظ صحیح نام این دنیای مجازی اما خیلی واقعی (آن هم بعدتر دلیلش آشکار خواهد شد که چرا از واقعیت هم واقعی تر شده است) مشکل فراوان دارند و در هر زمان و شرایطی که چشم روی صفحات می‌گرداند میبینند خانواده های دو نفره و سه نفره و بیشتر تمام خودشان را با تمام قوا به نمایش گذاشته اند و از لحظه لحظه هایی که باید ساخته شوند و نه آنچه در واقعیت هست فیلم و عکس یا به قول خوده حرفه ایشان محتواسازی می‌کنند و هرچه در چنته دارند به قول قدیمترها روی داریه می‌ریزند و تمام اقوام و دوست و آشنا می‌دانند که فلانی در آن دنیای مجازیه خیلی واقعی کارهایی می‌کند که تا ۵ سال پیش ما نمیدانستیمش و اصلا مگر بلد بود که حالا این قدر هزار نفر به صفحه اش می آیند و به به و چه چه و آخرش کلافه و خسته و کوفته حتی بیشتر از مردهای قدیمی که روزیه سه خانوار را می‌دادند روی همان قالی که تبلیغش را کرده بودند تا درآمد محتواسازی روزانه اشان در بیاید و کسب درآمد کرده باشند بی قید و در بند رها میشود و ای وای که اگر در واقعیت محض ببینیشان پارچه ای به عرض و طول کل خانه ای که گوشه تا گوشه آن در فیلم های جشن و پایکوبی و رنگینک کنانشان بود پهن شده است که مبادا زخمی، خراشی به گوشه قالیچه شبه سلیمان نیفتد که اگر بیفتد محتوا هم از ریخت و رو می‌افتد و بعد آنقدر هزار دنبال کننده ای که گفته بودم حتی گاهی زبانشان به تلفظ درست این دنیای مجازیه واقعی تر از واقعیت نمی‌چرخد، از لیست دنبال کنندگان کم شود و آنوقت چه سخت می‌شود دوباره جمع کردن آدم هایی که به رنگ چتر رنگ رنگی شان در یک روز بارانی در فصل بهار گوشه چشمی نشان بدهند و صدای ظرف های پر از تنقلاتشان، دلشان را بلرزاند و خنده های دو نفره اشان خنده هایی از سر ذوق به لبشان بیاورد و عجب سخت تر میشود که به دنبال کنندگان جدید بفهمانی که باید بمانی و ببینی و بدانی.

نمی‌دانم چه شد که آدم های دیار ما شاید هم در دیار آن سوی



## مدیریت فرهنگی، ضرورت ها و نیازها

جهانی شدن را مدیریت می نمایند. همانگونه که نمی توان نقش مدیریت کشورهای پیشرفت یافته را بر اقتصاد، بازار جهانی، جابجایی عمده سرمایه ها و دارائی ها و در مبادلات ارزی بین المللی نادیده گرفت، نمی توان تاثیر مدیریت کشورهای پیشرفته را بر حوزه فرهنگ و ارتباطات فرهنگی کشورهای جهان نادیده انگاشت. انقلاب ارتباطات تاثیر اساسی بر الگوهای زندگی، ارزش ها و باورهای فرهنگی ملل در حال پیشرفت داشته و شیوه زندگی مورد نظر غربی ها از طرق گوناگون و متناسب با الگوهای غربی به جهان سوم منتقل و مدیریت می شود. در حالیکه در کشورهای پیشرفته از مدیریت بر فرهنگ ها کمتر سخن به میان می آید، اما با کمی ظرافت می توان تکنیک ها و روش های مدیریت بر حوزه فرهنگ جهانی و منطقه ای را از آنها آموخت. کشورهای در حال پیشرفت به لحاظ فرهنگی به طور غیر قابل تفکیکی با کشورهای غربی مرتبط شده اند و ارتباط نامتعادل و ناموزونی بین فرهنگ غربی و فرهنگ ملی و منطقه ای به سود کشورهای غربی برقرار شده است، این وابستگی فرهنگی بتدریج آزادی عمل داخلی را بر دولت ها و ملت ها محدود می نماید و مشروعیت فرهنگی ملت ها را به چالش می کشاند، حتی اگر نخواهیم بحث سلطه فرهنگی را مد نظر قرار دهیم، امروزه با گسترش ارتباطات و افزایش انتقال پذیری فرهنگی استقلال و رشد فرهنگی ملت ها نیازمند دانش مدیریت در حوزه فرهنگ است و ساده انگاری است اگر تاثیر مدیریت بر فرهنگ را انکار

امروزه تاثیر عمیق فرهنگ و نقش آن در مدیریت روشن و مورد قبول بسیاری از اندیشمندان علم قرار گرفته است و فرهنگ بعنوان یکی از مهم ترین عوامل موثر بر مدیریت نام برده می شود.

تفاوت های فرهنگی در جهان و مشاهده و بروز رفتارهای متفاوت که برگرفته از ارزش ها و باورهای متفاوت هستند حضور فرهنگ در عرصه های منطقه ای و بین المللی را آشکار نموده است؛ بطوریکه درک و شناخت فرهنگ ها، امکان مدیریت اثر بخش را فراهم می آورد.

بررسی روابط و تاثیر متقابل فرهنگ و مدیریت از مباحث مهمی است که مدت هاست مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است، اما محور این بحث تاکید بر مدیریت در حوزه فرهنگ است، اگرچه هنوز در دنیا نگرش هایی موثر وجود دارد که مدیریت در حوزه فرهنگ را امکان پذیر نمی داند لیکن بررسی تاریخ معاصر حکایت از تاثیر دولت ها و سیاست ها بر تغییرات فرهنگی ملت ها بوده است و این مهم موضوعی است که به سادگی نمی توان از آن گذر نمود.

چهار پنجم کل جمعیت جهان در کشورهای در حال پیشرفت زندگی می کنند، کشورهایی که اقتصاد لرزان و ضعیف دارند و در مقابل عوامل خارجی آسیب پذیرند.

جهان در حال دگرگونی بوسیله کشورهای پیشرفت یافته هدایت می شود، مفاهیم قراردادی و ارزش های کاربردی و تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر کشورهای در حال پیشرفت اعمال می شود و زمینه های ایجاد و افزایش روند



### آینده نگری بعنوان یک ضرورت اساسی

برای هر یک از ما زندگی کردن به معنای ساکن بودن در جهانی است که خود آن را نساخته ایم و تنها می توانیم به بخش کوچکی از آن شکل دهیم . پس درگیری جمعی ما با جهان و ساختن محیط ؛ زمینه اصلی تبیین روابط اجتماعی ماست.

#### این روابط حاصل جمع :

گذشته تاریخی

توانایی های گونه انسانی

و فرهنگ است.

تجسم ما از آینده بسیار مهم و اساسی است .

زمانی کسی گفته بود بهتر است به آینده توجه کنیم چون قرار است بقیه عمرمان را در آن بگذرانیم .

گاه برای هر یک از ما معضلات روزانه آنقدر گرفتاری به بار می آورد که فکر کردن به آینده را نا ممکن می سازد .

تجربه آنها که موفق شده اند نشان می دهد که لازم است حتی در سخت ترین و بحرانی ترین شرایط به آینده فکر کنیم .

آینده مطلوب را باید تصور کرد و آنرا تجسم بخشید.

داشتن بینش مثبت به آینده شاید نیرومند ترین انگیزه برای ما باشد.

موفقیت هر ملت پیامد تصویر مثبتی است که از آینده داشته است .

تاریخ نشان میدهد که ملت های موفق ابتدا با تصور مثبت از آینده آغاز کرده اند و آنرا به بینش و چشم انداز تبدیل کرده و سپس به آن دست یافته اند.

داشتن بینش نسبت به آینده مقدم بر برنامه های ما هستند.

منبع: مسائل فرهنگی جهان معاصر - محسن فردرو ۱۳۸۷-

نماییم. در فرایند پیشرفت اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی بایستی مدیریتی صورت پذیرد که تواناییهای نهفته خودی را افزایش دهد و با اتکاء به مجموع منابع انسانی و مالی ملت برای تامین نیازهای عمومی و برای استقلال سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی تلاش نماید، پس پیشرفت همراه و همگام با پیشرفت فرهنگی است و همانگونه که باید های پیشرفت هر ملتی بر استقلال اقتصادی و سیاسی گذاشته شده است ، همچنین بدون استقلال فرهنگی پیشرفت واقعی و موثر در کشورهای جهان سوم پدید نمی آید. کشورها و ملت ها به لحاظ شیوه زندگی متفاوتند و این تفاوت ها در درآمد ملی ، کمیت و کیفیت ساختارهای زیربنایی و سطوح آموزشی و در حیات سیاسی و اجتماعی آنهاست.

برای پیشرفت این کشورها لازم است برنامه های پیشرفت با روش متناسب با فرهنگ و خواسته های مردم و مشارکت آنها تنظیم شود، اگر چه نقش عوامل تاثیرگذار بین المللی را نمی توان فراموش کرد اما تاکید بر توانایی های بالفعل و بالقوه مردمی و توجه به فرهنگ و ساختار فرهنگی و اجتماعی هر کشور می تواند پایه های مستحکم پیشرفت ای را فراهم آورد.

واقعیت ها نشان می دهد که در چارچوب برنامه های پیشرفت داخلی و خارجی عوامل متعددی در حفظ و گسترش منافع ملت ها دخالت دارند و مدیران فرهنگی می توانند عوامل موثر بر تغییرات فرهنگی را شناسایی و در راستای دستیابی به اهداف پیشرفت از عوامل مضر که استقلال فرهنگی ملت ها را به خطر می اندازد جلوگیری نمایند.

پاسخگویی به سوالاتی در مورد مبانی مفهومی و نظری فرهنگ و الزامات آن و اهداف اصلی برنامه ریزی فرهنگی و جایگاه دولت در برنامه ریزی فرهنگی و دامنه اثر گذاری آن و مبانی و معیارهای برنامه ریزی و مدیریت فرهنگی و مساله شناسی فرهنگی در جهان معاصر، در حوزه دانش مدیریت فرهنگی قرار می گیرد و تقویت این دانش در کشوری که فرهنگ را اساس و زیر بنا هرگونه پیشرفت ای میدانند امری ضروری و غیر قابل انکار است.

## چالش های تغییر پایدار

نوآوری سازمانی است. رهبران عملیاتی مسئول کسب نتیجه اند و اختیارات کافی برای تغییر دارند

رهبران شبکه ترویج ایده های نو و نوآوران در سازمان را بعهده دارند و به رشد شبکه های اجتماعی سازمان کمک می نمایند

رهبران شبکه با کمک و مشارکت مستقیم و مرتبط نمودن افرادی که انگیزه های مشابه دارند و می توانند به همکارانشان مطالب جدید بیاموزند عمل می نمایند. آنها نوعی رابطان داخلی و سازندگان ارتباط اجتماعی در سازمان هستند. رهبران شبکه به شبکه های غیر رسمی وابسته اند و سلسله مراتب اداری ندارند. آنها شبکه داخلی غیر رسمی را ترغیب و تشویق می نمایند.

رهبران اجرایی بیشتر بر طراحی تمرکز دارند تا تصمیم گیری های کلیدی.

### تغییر پایدار

نگاه تازه ای که در تغییر شکل گرفته است چند ویژگی کلیدی دارد:

- ۱ - سازمان یک سیستم زنده و یک اجتماع بشری است
- ۲ - تغییر در سازمان همچون تغییر در سیستم های زنده قابل فهم است

تلقی سازمان بعنوان اجتماع بشری تغییر اساسی در جهان بینی مدیران است.

بدین ترتیب سازمان دیگر ماشین تلقی نمی شود بلکه یک خانواده است و نگاه به تغییر متفاوت خواهد شد:

ترس محرک تغییرات نیست  
مفهوم اقتدار متفاوت خواهد بود

جهان در حال تغییر است و آینده چالش های پیش روی فراوانی را در مقابل افراد قرار داده است. اگر در شیوه انجام کارهای مان تجدید نظر نکنیم چالش ها توان ما را محدود می کنند. سازمان ها نقشه راهنمای جامعی ندارند و بدون داشتن چنین نقشه ای با مخاطرات زیادی در مسیر تغییر روبرو می شوند. مطالعات نشان می دهد که اکثر برنامه های تغییر با شکست مواجه بوده اند و در مرحله اول پروژه تغییر باقی مانده اند. سازمان هایی که نتوانند تغییرات عمده پایداری را فراهم آورند در بحران های جدید توان ایستادگی نخواهند داشت.

### معمولا به این دلایل سازمان ها بدنبال تغییراند:

- ۱ - توسعه شایستگی های سازمان
- ۲ - ایجاد محیط کار خلاق و با نشاط
- ۳ - بقای سازمان

چالش آینده جهان رهبری در عصری است که اقتدار سلسله مراتبی در آن نامناسب است و شاید فکر می کنیم که باید در انتظار رهبران جدید باشیم اما سازمان ها و گروه های پیشاهنگ می توانند به بخشی از این نگرانی ها پاسخ دهند.

اسطوره رهبر قهرمان در سازمان ها موجب شده است که در جستجوی بی پایان افراد قهرمان از دیگر موارد غافل شویم. مدیر ارشد فقط مسئول انجام یا عدم انجام کارها نیست. افراد متعددی در موقعیت های متفاوت در شکل دهی آینده سازمان سهیم اند و امروزه در سازمان ها با جمع رهبران سرو کار داریم.

رهبری عملیاتی مفاهیم را به توانایی تبدیل می سازند و ایده ها و ابزارهای جدید در عمل آزموده می شود. رهبری عملیاتی قلب



### ۳- چالش های طراحی و بازنگری شامل:

چالش اداره کردن

چالش ترویج

چالش استراتژی و اهداف

چالش ها به یکدیگر پیوسته هستند و بصورت فشار انتقالی و ظرفیت های مرتبطی و روابط فراکتال بر یکدیگر اثر می گذارند. تغییر بنیادی به صرف زمان انرژی و منابع نیاز دارد و به یک گروه پیشاهنگ.

ایجاد گروه پیشاهنگ کمک می نماید تا ایده های جدید در سازمان رشد کند و مفاهیم نظری به توانایی و نظریه ها به عمل تبدیل شوند. این گروه می تواند تیمی و وظیفه ای باشد و یا گروه پیشاهنگ می تواند شبکه ای غیر رسمی باشد که اختیار اداری ندارد و بدلیل تعهد و اعتبارش بر سازمان نفوذ دارد.

سه فرایند تقویت کننده توانایی تیم پیشاهنگ را افزایش می دهد: تقویت دستاوردهای شخصی هیجان، تعهد، پشتکار، میل به تجربه، توجه به استعدادها.

توسعه شبکه های افراد متعهد که به یکدیگر اعتماد دارند و نسبت به اهداف مشترک وفادارند، و بهبود دستاوردهای کسب و کار.

منبع: بر اساس کتاب رقص تغییر پیتر سنگه و همکاران

اشتقاقی اعضاء مهم است

اعضاء صرفا بعنوان منبع شناخته نمی شوند

سیستم های زنده در فرایند تغییر به ما می آموزاند که :

طبیعت چیزهای جدید را با کمک آنچه از قبل وجود داشته است خلق می کند

چیزهای جدید برای رشد به انرژی نیاز دارند و دغدغه رهبران کمک به ایجاد انرژی مورد نیاز است

توسعه چشم انداز به تغییر انرژی میدهد

تشخیص بین فاصله وضعیت موجود با وضعیت مطلوب و داشتن ارزیابی از آن برای اعضاء مهم است

تغییرات در سیستم های زنده از طریق تعامل نیروهای رشد و نیروهای تعادل پدید می آیند.

فرایندهای محدود کننده مانع از تحقق رشد می شود وقت رهبران صرف نیروهای محدود کننده می شود

تمام پدیده ای طبیعی از یک الگوی رشد تبعیت می کنند و به رشد اس شکل معروف است. ابتدا شتاب میگیرند و سپس با تعدیل

میزان قبلی بالغ می شوند و هیچ رشدی فارغ از تعامل فرایند های تقویت کننده و یا فرایند های محدود کننده نیست .

الگوهای زیست شناسی مطالب مهمی برای رشد به ما می آموزاند:

۱ - اگر گیاهی امکان رشد نداشته باشد کسی نمی تواند برایش کاری کند

۲ - باغبان باید موانع رشد و آفات را بشناسد و به محدودیت ها توجه کند

۳ - برای تغییر پایدار فرایند های رشد را باید درک کنیم

ده چالش اساسی تغییر که مجموعه ای از نیروهای محدود کننده پویا و غیرخطی هستند عبارتند از:

#### ۱ - چالش های اقدام شامل :

چالش کمبود وقت

چالش نداشتن کمک (عدم هدایت و راهنمایی و حمایت کیفی)

چالش مربوط نبودن

چالش ایستادن پای حرف خود

#### ۲ - چالش های تغییر پایدار شامل:

چالش ترس و دلهره

چالش ارزیابی و اندازه گیری

چالش معتقدان واقعی و ناپاوران





## گفتگو با هوروش نوابی

زبان و لهجه یا گویش های خودش تاکید دارد. این خیلی خوب است که اجازه دهیم افراد با زبان مادریشان صحبت کنند مثلاً ما لر داریم، ترک و کرد داریم، اما زبان فارسی را باید ارزش بیشتری برایش قائل شویم. یعنی زبان فارسی نقش محوری و ملی رو بازی می کند.

من دانشگاه در رشته ی ادبیات و علوم انسانی قبول شدم منتهای برای انتخاب رشته می توانستم جامعه شناسی، ادبیات فارسی و روانشناسی رو انتخاب کنم. آن زمان جامعه شناسی خیلی مطرح بود و اهمیت داشت. من هم جامعه شناسی خواندم. بعد هم که دو سال تربیت معلم کارشناسی ارشد خواندم.

**چه شد که سراغ شعر رفتید. آیا طبع شعر از جوانی در وجود شما بود یا اینکه تمرین کردید یا مطالعه کردید و ذوق شما بر انگیزته شد؟**

در اصل خانواده ای داشتم که اهل شعر و ادب بودند. پدرم که خدا رحمتش کند شاعر بودند. مادر بزرگم، مادر پدرم شاعر بودند، حافظ رو خیلی خوب حفظ بودند.

پدرم محمد علی نوابی کتابی دارند که سرگذشت زندگی شان را نوشتند و شعر های زیادی هم در آن کتاب چاپ شده است.

**از کی شروع کردید به سرودن شعر؟**

من حدود کلاس هفتم بودم که شعر می سرودم و خیلی مورد تشویق قرار می گرفتم و تشویق معلم ها و دبیر ها موجب می شد بیشتر ادامه دهم و بیشتر بخوانم. کتاب شعر زیاد می خواندم. می شود گفت تمام کتاب های شعر معاصر را از همان حدود دبیرستان شروع کردم به خواندن و در مشاعره های رادیو شرکت می کردم و برنده می شدم تشویق خیلی موثر بود. این ها باعث شد که بتوانم حدود ۱۲ تا کتاب شعر چاپ شده داشته باشم.

**خیلی عالی بوده، به شعرای معاصر یا شعرای قدیم اشاره کردید از شعرای معاصر به چه کسانی علاقه مند بودید؟**

یکی از همشهری های خوب ما دکتر مهدی حمیدی هست که من بسیار به شعر های ایشان علاقه مند هستم و از بچگی شعرهایشان را می خواندم و دیگر از شعرای معاصر مهدی اخوان ثالث، فریدون مشیری، این ها از شاعر های خیلی برجسته ی ما هستند، اخیراً قیصر امین پور اضافه شده به این شاعر های معاصر که من به شعر هایش علاقه مند هستم.

**لطفا خودتان رو معرفی کنید؟**

من هوروش بانو نوابی هستم و بازنشسته ی آموزش و پرورش و مدرس تربیت معلم بودم، شعر می نویسم و شعر می خوانم کارم و فعالیت ادبی در حوزه شعر دارم، اهل شیراز هستم، شهر سعدی و حافظ و متولد ۱۳۲۸ هجری شمسی هستم.

**در آموزش پرورش چه تدریس می کردید؟**

ادبیات بیشتر تدریس می کردم با اینکه رشته ی تحصیلی ام جامعه شناسی هست ولی چون ادبیات را دوست داشتم ادبیات تدریس می کردم. در تربیت معلم معمولاً درس هایی که در رابطه با تعلیم و تربیت بود درس می دادم.

در شیراز تدریس می کردید یا در اصفهان بوده یا جایی دیگر؟ من تهران بودم. البته دو سال اول خدمتم در شیراز بودم، مرودشت کنار تخت جمشید و بعد آمدم تهران و وارد دانشگاه شهید بهشتی شدم و تدریس هم می کردم.

**از خاطرات دوره ی تدریس در آموزش پرورش یا تربیت معلم بگویید؟**

تمام دوران تدریس ام خاطرات است. بهترین خاطره هایم این است که بچه هایی را که اهل ادب بودند آنچنان با آنها کار کردم که بیشترشان یا شاعر یا نویسنده شدند.

**خوب خانم نوابی از اهمیت ادبیات برای ما بگویید و از نقش ادبیات در سازندگی افراد جامعه؟**

مهم ترین نقش ادبیات همین صحبت کردن ما هست. ما داریم به فارسی صحبت می کنیم. گذشته از آن ما مولانا را داریم، سعدی را داریم، حافظ داریم، بزرگانی همچون عطار را داریم. ادبیات نقش بسیار مهمی در زندگی و فرهنگ هر ملتی دارد.

**ادبیتی که شما فرمودید بر روی اخلاق اثر می گذارد یا بر روی بیان اثر می گذارد یعنی ما در ادبیات فارسی یک پشوانه ی غنی اخلاقی داریم یا نه این زبان یک زبان ارتباطی است؟**

هر دو مهم است. شما اگر گلستان سعدی رو باز کنید، همه اش صحبت های اخلاقی است، همه اش دستور های اخلاقی است، همچنین بوستان سعدی. علاوه بر این ما باید سعی کنیم که زبان بیگانه را از زبان فارسی جدا کنیم، باید فارسی اصیل صحبت کنیم. ما اقوام مختلفی در کشور داریم و هر کسی هم بر روی

راهنمایی نیاز دارند.

من در شهر های مختلف ایران داوری شعر هم به عهده داشتم. شعر های دانشگاهی مثل سمنان مثل نوشهر، شهر های مختلفی بود که من را دعوت می کردند و شعر ها را در واقع ویراستاری می کردم یا داوری می کردم .

### پس اگر موافق باشید ما از شما قول بگیریم تا صفحه شعر ماهنامه به کمک شما پر محتوا شود ؟

بله حتماً در مورد نثر هم من داستان نویسی هم بودم از حدود کلاس های دبیرستان من داستان نویسی هم می کردم بنابراین در مورد نثر هم من می توانم کمک نمایم. خیلی سپاسگزارم از شما که به ما فرصت مصاحبه دادید. موفق باشید.

### از سبک شعر های خودتان بگویید و بیشتر به چه مقوله هایی علاقمند هستید؟

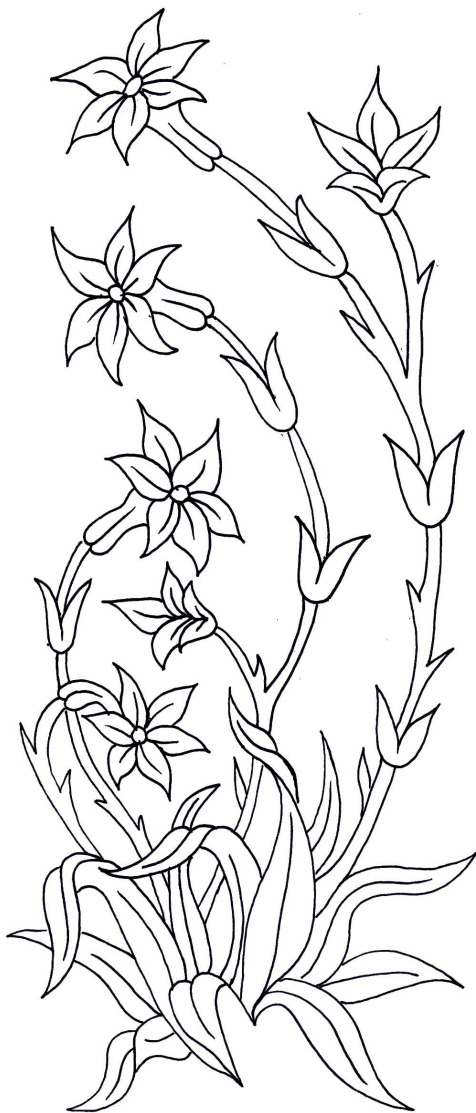
بیشتر شعرهای من اجتماعی هست و تا حدودی انتقادی است. شعر هایی هم در رابطه با روحیه ی انسانی و بعضی وقت ها غم انگیز و پند آموز.

### برای جوانها چه پیشنهادی دارید ؟

باید مطالعه کنند . اگر احساس می کنند که علاقه مندند باید کتاب های شعر را بخوانند مطالعه کنند و سواد ادبی شان را گسترش بدهند . سرکار خانم نوایی اگر ما بخواهیم در ماهنامه صفحه شعر و ادبیات داشته باشیم چه کمکی از شما می توانیم بگیریم. جوان هایی داریم که برای ما شعر می فرستند و به نوعی به

### نمونه اشعار هوروش نوایی

هنوز مانده خیالت به باغ خاطره حتی  
گرفته روح مرا درد در محاصره حتی  
تو آمدی و نشستی میان نور دو چشمم  
و ماند رد نگاهت به قاب پنجره حتی  
وبعد رفتن تو از کنار پنجره گویی  
برید پره ی پرواز هرچه زنجره حتی  
تورا صدا زدم افسوس پاسخی نشنیدم  
شکست نام تو در انحنای حنجره حتی  
تو پر کشیدی و رفتی و بعد ازین غم سنگین  
فتاد بین من و دل بسی مشاجره حتی  
امید آمدنت بود پیش از آنکه بیاید  
قرار لحظه ی میعاد در محاصره حتی  
شنیدم از دگران رفته ای که باز نگردی  
نکرده با دل من لحظه ای مشاوره حتی  
سکوت مانده پس از تو ودلشکستگی من  
و پر نمیزند اینجا پرنده شب پره حتی  
هنوز دیده به راهت نهاده ام که بیا یی  
نشسته یاد تو در انزوای خاطره حتی



دختری بودم آرام ومعلوم  
 با وجودی تهی از منیت  
 آرزو داشتم پر بگیرم  
 تا سر قله ی معنویت  
 واژه ی معنویت برایم  
 روشن و ساده و دلنشین بود  
 خوبی و پاکی و بی گناهی  
 معنی زنده بودن همین بود  
 روی گلبرگ دل می درخشید  
 قطره ها مثل شبنم طلایی  
 وه چه بیگانه بودم خدایا  
 با بدی کجروی بی وفایی  
 خواب من خواب روح طبیعت  
 خواب نور سپید ستاره  
 خواب رنگین کمان خواب امواج  
 خواب خورشید خوابی بهاره  
 در سراپای جانم صداقت  
 چون نسیمی گل افشان وزان بود  
 باخود اندیشه میکردم آنروز  
 این خدا گونگی جاودان بود  
 طی شد آن روزگار و تبه شد  
 ناگهان ارزش روح والا  
 نیت نیک و اندیشه ی نیک  
 نیست هنجار اکنون خدایا  
 روزها جمله غرق غبارند  
 مسخ شد چهره ی معنویت  
 تیرگی چیره شد بر زمانه  
 گشت حاکم غرور وامنیت  
 سینه ها پر شد از بغض ونفرت  
 چهره ی مردمان سخت و سردست  
 نیست لبخند لطفی به لبها  
 بین مردم دمامد نبودنت



تفته ی سبز کلاس درس را  
 پهنه ی مواج دنیا دیده ام  
 من که چون سرفی گل در باغ عشق  
 با سپیدیهای گچ روییده ام  
 تا که دستم از قلم یاری گرفت  
 ماجرای هستی ام آغاز شد  
 آنچه در اعماق جانم مانده بود  
 واژه واژه یک به یک ابراز شد  
 شعر آمد شد دلیل بودنم  
 دل بجز او یار و همراهی نداشت  
 ساکت و تنها و بی همراز بود  
 در بساط فویشتن آهی نداشت  
 با فدا و شعر هم آواشده  
 تلفی تنهایی از جانم گرفت  
 واژه واژه مرف مرف شد فدا  
 ترسم از این هستی ده روزه ریفت  
 می نشستم زیر نور ماهتاب  
 می نوشتم این دل بی تاب را  
 گرچه شعرم را نمی فواندند باز  
 می سرودم نغمه های ناب را  
 قدر شعرم را نمی داند کسی  
 من به این درد گران فو کرده ام  
 لمظه های عمر فود را ببدریغ  
 صرف این گلهای فوشبو کرده ام



## هنرمند فعال

## من غزل ستایش هستم

در پایتخت فرهنگی ایران یعنی شیراز متولد شدم  
من در یک خانواده صمیمی و دوست داشتنی  
رشد کرده و تحصیل نمودم  
از کودکی مثل همه بچه ها به نقاشی علاقمند  
بودم اما در نوجوانی این علاقه جدی شد و من به  
صورت خودآموز شروع به کشیدن اشیاء بی جان  
محیط اطرافم نمودم.

بعدها در کلاس اساتید مختلف شرکت کرده و  
سعی در ارتقاء سطح کیفی در نقاشی هایم شدم.  
اما می توان گفت بیشتر آموخته هایم از طریق  
تجربه و یادگیری و مطالعه و دیدن نقاشی های  
نقاشان مطرح دنیا بوده است

در سال ۱۳۹۰ به قصد ادامه تحصیل از ایران به  
سمت انگلستان مهاجرت کردم؛ دهه سالی میشود  
که در این کشور بارانی همیشه در مه اما زیبا  
زندگی می کنم.

من معتقدم که هنر یک منبع تخیل غیر قابل  
پیش بینی محسوب می شود و این امکان را به  
تو می دهد که به مکان ها و زمان های مختلف  
سفر کنی...

مثلا من وقتی به نقاشی های قبل خود نگاه می  
کنم هزاران خاطره تلخ و شیرین در ذهنم شکل  
می گیرد.

ولی در کل معتقدم نقاشی هم به مانند عطرها  
می تواند خاطرات را برایمان تداعی کند.

چهارشنبه پنجم ماه مه سال دو هزار و بیست و  
یک میلادی

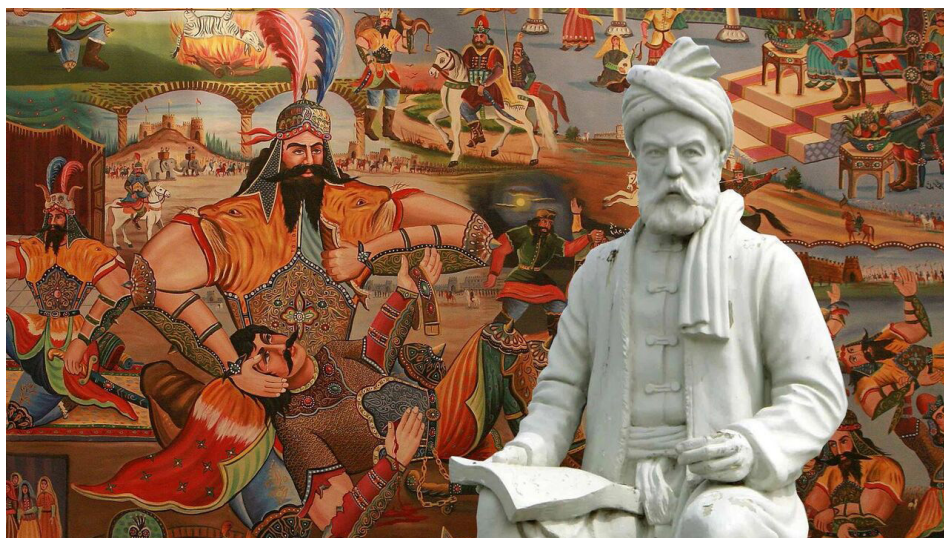
لستر انگلستان



## عزم ملی در ارتقاء جایگاه زبان فارسی

هویت در برگیرنده عمیق ترین تمایلات، احساسات مهم ، روش های خاص تفکر ، ارزش های عمیق انسانی، ایده آل ها، تعهدات و ویژگی های اخلاقی و روشی است که یک شخص یا یک ملت خود را با آن تعریف کرده و درک می کند. شکل گیری هویت در فرایندی مستمر و تدریجی اتفاق می افتد و عوامل گوناگون فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بر آن تاثیر گذارند. هویت موجب ثبات رفتاری ، احساس تعلق ، آگاهی از خود و درک دیگران می شود و در سطح ملی موجب آگاهی و مشارکت همگانی در روند زندگی جمعی می گردد. در این عصر اهمیت هویت ملی بیش از پیش شده است. تغییرات زبانی در طول حیات ملت ها تجربه شده است و آثار آن بر هویت ملی آشکار است. فرهنگ نیز در معنای وسیع کلمه موجب تقویت وحدت ملی ، کاهش نابرابری های قومی و دینی و ایجاد فرصت های برابر در جهت شکوفایی افراد می شود. گستردگی سرزمینی ایران اسلامی با اقوام و عقاید متنوع نیازمند تقویت همیشگی هویت ملی و حفظ فرهنگ و توجه به عناصر شکل دهنده احساس عمومی و نمادهای مشترک است. زبان فارسی انتقال دهنده میراث فرهنگی به نسل های آینده است و حفظ و استمرار و تداوم فرهنگی را موجب می شود. زبان وسیله مهم تعامل و ارتباط و ابزار عملی مدیریت فرهنگی است. زبان فارسی محملی برای تعامل فرهنگی و ارتباط فرهنگی و تاثیر گذاری فرهنگی و تمدنی است و سادگی و روانی و جاذبه های زبانی و فکری و ظرفیت های زبان فارسی موجب گسترش آن در گذشته شده است.

زبان فارسی، زبان رسمی و مشترک ایرانیان و بخشی از هویت ملی و اسلامی ما می باشد. از گذشته دور زبان فارسی با غنای برخوردار از مفاهیم و مضامین ادبی یکی از منابع تقویت کننده هویت ملی و اسلامی ایرانیان بوده است. گستره این زبان از آسیای صغیر تا دورترین نقطه هند موجب نفوذ فرهنگی ایرانی- اسلامی بوده و دومین زبان عالم اسلام محسوب می شود. زبان فارسی یکی از عوامل همبستگی و هویتی ایرانیان است که فرهنگ و معارف و اخلاق اسلامی را در خود جا داده است. زبان فارسی عنصر مقوم هویت اجتماعی و گنجینه قابل توجهی از معارف و مبانی و ارزش های فرهنگی است. هویت ملی ما با زبان فارسی به عنوان یک عنصر فرهنگی موثر ارتباط ماندگار دارد. زبان فارسی از نظر شمار و تنوع ضرب المثل ها در میان سه زبان اول جهان است و یکی از غنی ترین زبان های جهان از نظر واژه و دایره لغات به شمار می رود. در سده اخیر تحولات فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی و جهانی سازی، جوامع مختلف دنیا را دچار ضعف فرهنگی نموده است و نسل های جوان در جوامع مختلف بتدریج نسبت به دارایی های فرهنگی و هویتی خویش بیگانه می شوند. سیطره و تسلط فرهنگ غربی موجب خود باختگی ملت ها و بی هویتی و نزول ارزش های ملی شده است. نظام آموزشی و تربیتی جوامع در تقویت موارث فرهنگی و انتقال ارزش های اساسی در مقابل هجمه فرهنگی غرب خسارت پذیر شده است. تقویت فرهنگی و بنیان های ارزشی می تواند موجب تقویت هویت ملی و جلوگیری از بحران های هویتی آینده شود.



در دو سده اخیر زبان فارسی با چالش‌های گوناگونی روبرو شده است که می‌توان به مواردی اشاره نمود:

- ۱ - ورود واژه‌ها و اصطلاحات همراه با فنون و فناوری غربی از بعد از مشروطیت تاکنون
- ۲ - رواج برخی آموزه‌های ضد دینی و اخلاقی و غرب زدگی و تضعیف فرهنگ ملی و اسلامی
- ۳ - برنامه فرهنگی دول خارجی برای تغییر الفبای زبان کشورهای مختلف به لاتین
- ۴ - برنامه فرهنگی دول خارجی برای ایجاد فاصله بین ادب مکتوب و میراث فرهنگی ملت‌ها
- ۵ - رواج زبان انگلیسی و برداشت روشنفکر نمایی و کاذب از آن در فرهنگ عمومی
- ۶ - عدم توجه به شناساندن مفاخر زبان فارسی به نسل جوان
- ۷ - وجود مشکلاتی در خوانش خط فارسی
- ۸ - استفاده از حروف لاتین در گفتگوی فارسی مکتوب در رسانه‌های اجتماعی
- ۹ - عدم توجه به آموزش خط فارسی در حوزه‌های آموزشی کشور
- ۱۰ - عدم توجه رسانه‌های همگانی به تقویت زبان فارسی
- ۱۱ - عدم توجه دانشگاه‌ها به زبان فارسی بعنوان زبان علمی و توانمند سازی مفاهیم علمی در زبان فارسی
- ۱۲ - عدم اطلاع رسانی مناسب در ۶۰ هزار واژه‌گزینی در چهار دهه اخیر
- ۱۳ - عدم توجه به نشر مطبوعاتی و رسانه‌ای
- ۱۴ - عدم توجه به لفظ عوام و زبان و لهجه‌های ولایات
- ۱۵ - عرضه نامناسب ادب فارسی
- ۱۶ - ضعف در کارواژه‌ها (افعال) و تضعیف عمومی زبان کنونی
- ۱۷ - عدم توجه به درست نویسی و درست گویی
- ۱۸ - عدم داشتن فرهنگ تفسیری جامع و متقن در باره لغات فارسی و مشکلات سمانتیک و دستور زبان فارسی
- ۱۹ - کاهش انتشار آثار منثور و منظوم فارسی
- ۲۰ - کندی حرکت در انتشار فرهنگ جامع زبان فارسی
- ۲۱ - عدم توجه به جنبه بنیادی تولید علوم و مرزهای دانش با توجه به زبان فارسی در کنار زبان‌های بین‌المللی
- ۲۲ - عدم توجه به جنبه‌های کاربردی زبان فارسی در پاسخ به نیازهای جامعه
- ۲۳ - عدم نوآوری و خلاقیت برای آفرینش‌های هنری مرتبط با زبان فارسی



از سوی دیگر در چهار دهه اخیر اقدامات و فعالیت‌های قابل ذکری نیز صورت پذیرفته است که از جمله اقدامات موثر در طی سالهای اخیر می‌توان به این موارد اشاره نمود:

اقدام برای تالیف فرهنگ جامع زبان فارسی، تالیف دانشنامه زبان و ادب فارسی، فعال نمودن گروه‌های تخصصی زبان و ادبیات فارسی، تصحیح متون، آموزش زبان در مدارس و دانشگاه‌ها، توجه به زبان فارسی در دوره‌های آموزشی مقاطع مختلف، ساماندهی درس فارسی عمومی در مراکز آموزشی، توجه به تحقیقات ادبی، توجه به کرسی‌های زبان و ادبیات فارسی در خارج از کشور، آموزش زبان فارسی به خارجیان، برنامه‌ریزی برای تالیف کتب درسی، ایجاد مراکز تحقیقات زبان فارسی، استاندارد کردن آموزش زبان فارسی در جهان

## ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه (روز)

در توجه به حفظ قاموس فارسی و گسترش آن در حوزه دیجیتال و محیط های رایانه ای و رسانه های نوین توقع از وزارت علوم و تحقیقات و فناوری به افزایش میزان تولید محتوای علمی به زبان فارسی توقع از فرهنگستان زبان فارسی و دستگاه ها و سازمان های مربوط در حمایت ارتباطی و تقویت مناسبات ملی با اندیشمندان و پژوهشگران زبان فارسی توقع از دست اندرکاران در نمایه سازی محتوای دانش فارسی و پایگاه های اسنادی توقع از رسانه ملی در تقویت اعتماد به نفس ملی در بکارگیری زبان فارسی توقع از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در توجه به متون تالیفی و نمایشی و تولیدات محتوایی توقع از عموم اصناف در توجه بیشتر به قانون ممنوعیت بکارگیری اسامی و عناوین و اصطلاحات بیگانه

### نیازها:

ارائه اطلاعات جدید آموزشی و علمی در مورد ادبیات و زبان فارسی به مردم تقویت برنامه های اطلاع رسانی و مهارتی زبان و ادب فارسی تقویت برنامه های آموزش عمومی و دوره های آزاد شناخت زبان و ادبیات فارسی افزایش توجه نهادهای پایه مانند نهاد خانواده و نهاد مذهبی به اهمیت پاسداشت از زبان و ادب فارسی افزایش توجه متخصصان و دست اندرکاران فناوری های نوین به پاسداشت و ترویج زبان فارسی افزایش درک عموم مردم به منافع حاصل ملی حاصل از تقویت و پاسداشت ادب و زبان فارسی و هزینه های عدم توجه به آن در آینده

### شکاف بین انتظارات و عمل

آنچه بیش از اندازه آسیب پذیر است شکاف بین انتظارات و عمل می باشد. برای ارتقاء ادب و زبان فارسی بیش از آنکه نیازمند اعتبارات و مصوبات و قوانین و مقررات و حمایت های دولتی باشیم نیازمند توجه و اهتمام و تلاش و عزم ملی و جدی پنداشتن انتظارات در همه سطوح و اقشار و افراد و متخصصان و اندیشمندان و هنرمندان هستیم و این مهم انشاءالله با عنایت خداوند متعال در همنوایی و همدلی و همراهی همه مردم و دستگاه ها و سازمان ها و نهادهای مردمی فراهم خواهد شد.

، واژه گزینی توسط فرهنگستان زبان فارسی و نهادها و سازمان های مرتبط بوده است.

### از جمله آسیب های زبان و ادب فارسی به این موارد می توان اشاره نمود:

تظاهر بکارگیری زبان های خارجی و خط فرنگی، کاربرد عمدی کلمات خارجی در روشنفکر نمایی معاصر، عدم دلبستگی به زبان فارسی در نسل جوان، کاهش تعصب به بکارگیری زبان فارسی در میان عامه مردم، کاهش سواد فارسی نویسی و فارسی گوئی دقیق، کم مهری به زبان فارسی، تمایل به خط و زبان و نشانه های فرنگی، نامگذاری های نامانوس در اماکن عمومی، ضعف مکاتبات و الفاظ اداری، ضعف زبان فارسی در فضای مجازی، عدم اهتمام هنرمندان و فیلمسازان و فیلمنامه نویسان به زبان فارسی، عدم حساسیت دستگاه ها و سازمان ها در بکارگیری صحیح زبان فارسی، وجود گسست و اختلال و آشفتگی زبانی در نسل جوان...

### انتظارات و توقعات جامعه :

توقع از اهتمام نخبگان و اندیشمندان و هنرمندان به پاسداشت و ترویج زبان فارسی توقع از اهتمام مدیران و دست اندرکاران اداری و اجرایی کشور به پاسداشت و ترویج زبان فارسی توقع از عموم مردم به کسب آگاهی های بیشتر در اهمیت به پاسداشت و ترویج زبان فارسی توقع از طبقات اجتماعی بویژه طبقه مرفه و تحصیل کرده جامعه در احترام و توجه به پاسداشت و ترویج زبان فارسی توقع از اقوام کشور در تشخیص منافع ملی و پاسداشت و ترویج زبان فارسی توقع از علمای دینی و مذهبی و حوزه های علمیه به تقویت همزیستی عمیق بین شئون ملی و علاقه به نمادها و مقومات ملی و شئون دینی و اسلامی توقع از دانشگاه ها و وزارت امور خارجه و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به حفظ جایگاه و توسعه زبان فارسی با عزم ملی در ارتقاء جایگاه بین المللی زبان فارسی توقع از دستگاه های مختلف کشور در تقویت گونه های کاربردی زبان فارسی در بخش های علمی و سیاسی و اجتماعی توقع از شورای گسترش زبان و ادب فارسی در طراحی چشم انداز آینده زبان فارسی توقع از شورای عالی فضای مجازی و دستگاه های مربوط

## پشت پرده ریاکاری

یکی از دوستان در مورد بریده ای از کتاب پشت پرده ریاکاری اثر " دن اریلی روانشناس و متخصص اقتصاد رفتاری صحبت جالبی داشت نمیداند درست است یا نه ؟ او می گفت :

فقط یک درصد از مردم ریاکار و دزد هستند، اینها به دنبال باز کردن قفل ها و دستبرد به خانه ها هستند.

و یک درصد از مردم نیز همیشه درستکار هستند!! و تحت هیچ شرایطی ریاکاری نمی کنند.

باقی ۹۸ درصد مردم، تا زمانی درست کارند که، همه چیز درست باشد.

اکثر آنها، اگر شرایط به نحوی رقم بخورد که به حد کافی وسوسه شوند، آنها نیز ممکن است دست به خطا بزنند.....

قفل ها برای جلوگیری از نفوذ دزدان نصب نمی شوند.

دزدها بلد هستند که چگونه قفل ها را باز کنند.

قفل ها برای حفاظت از مردم نسبتاً درست کار، نصب می شوند تا آنها وسوسه نشوند و درستکار باقی بمانند..

در واقع تمام آدم ها، پتانسیل کج روی را دارند، اما قیمت هر کسی، با دیگری فرق دارد.

و آستانه وسوسه هر کسی، با دیگری متفاوت است.

دوستم می گفت نویسنده کتاب «پشت پرده ریاکاری!!» آزمایش های جالبی انجام داده است ؛ او در یک رستوران به عده ای از مشتریان چند سؤال می دهد تا آنها در ازای گرفتن ۵ دلار به این سؤالات پاسخ دهند، اما هنگام دادن پول به جای ۵ دلار ۹ دلار می دهد. و به گونه ای تظاهر می کند که حواسش نیست و اشتباهاً ۹ دلار داده است.

برخی از مشتریان صادقانه ۴ دلار اضافه را برمی گردانند اما عده ای هم به روی خود نیاورده و ۹ دلار را در جیب می گذارند و رستوران را ترک می کنند.

در آزمایش دیگری همین کار تکرار می شود با این تفاوت که نویسنده در هنگام گفت و گو با مشتریان، تلفن همراهش زنگ می خورد و چند دقیقه ای با تلفن صحبت می کند و در انتها از مشتری برای اینکه وسط گفت و گو با آنها، به تلفن همراهش جواب داده عذرخواهی نمی کند و به نوعی بی احترامی می کند.

در این آزمایش تعداد کسانی که ۴ دلار اضافه را برمی گردانند کمتر از آزمایش اول است.

وقتی مشتریان احساس می کنند نویسنده، وقت آنها را بدون عذرخواهی گرفته، درصدد انتقام بر آمده و پول بیشتری که اشتباهاً نویسنده به آنها داده را باز نمی گردانند.

این آزمایش حاوی نکته جالبی است که می توان از آن برای توجیه اینکه چرا در بعضی مناطق جهان آمار بالایی از ریاکاری و دزدی و ناهنجاری وجود دارد، استفاده کرد ؛

مردم زمانی که حس می کنند به آنها ظلم می شود یا حق آنها در جایی خورده می شود، هر جا که دست شان برسد سعی خواهند کرد تا با ریاکاری و دزدی این حق خورده شده را جبران کنند.....

در واقع این سطح از دزدی و ریاکاری و ناهنجاری در همه جوامع، به نوع تعامل محیط زندگی با مردم باز می گردد. رفتار افراد بشدت روی شکل گیری اخلاق در جامعه تأثیر گذار بوده و به سادگی می تواند مرزهای اخلاق را جابه جا کند.

در صورتی که الگوهای رفتاری جامعه به شکلی باشد که مردم احساس ظلم کنند، مردم خود را محق به نادیده گرفتن هنجارهای اخلاقی خواهند دانست و ریاکاری و دزدی و...در جامعه پر رنگ شده و بعد از یک دوره زمانی از اخلاق، تنها نامی باقی خواهد ماند.

نظر شما چیست؟



## داستان ابر آرزوها

پرسید پدر جان شما می دانید ابر آرزوها چیست؟ پدرش گفت بله . ابر آرزوها همان آرزوهاست . یعنی باید آرزوهای که در زندگی داری را مشخص کنی .

دختر گفت: من هم می توانم ابر آرزوها داشته باشم؟ پدر گفت همه ابر آرزوها دارند. مثلا من هم آرزو دارم تو زودتر بزرگ شوی و سواد دار شوی و در زندگی خوشبخت شوی.

دختر گفت: چه خوب من هم آرزو دارم وقتی بزرگ شدم یک آشپز خوب و معروف شوم و برای شما غذاهای خوشمزه بپزم تا اینقدر نان و ماست نخوریم. پدر خندید و گفت : دخترم همین نان و ماست آرزوی خیلی از مردم فقیر است که همین غذا را ندارند تا بخورند.

دختر در فکر خود فرو رفت و تا صبح به ابر آرزوها فکر می کرد.

از آن روز به بعد دختر از همه کسانی که برای خرید گل سراغ او می رفتند می پرسید: شما می دانید ابر آرزوها چیست؟ شما هم ابر آرزو دارید؟ برخی از مردم می خندیدند. برخی هم می گفتند: بله ابر آرزو ها داریم .برخی هم میگفتند :نداریم و برخی هم جواب نمی دادند.

روزی یک خانم مسن مهربان که برای خرید گل آمده بود به او گفت: بله من ابر آرزوها دارم؛ تو هم ابر آرزو داری؟

دختر گل فروش گفت: بله من آرزو دارم که آشپز خوب و معروفی شوم .

خانم مهربان گفت: آفرین چقدر آرزوی خوبی است اما بعد چی؟

دختر گفت: بعد همین دیگر مگر باید بعد داشته باشد؟ خانم مسن گفت: بله ابر آرزوی تو بادبان ندارد.

دختر با تعجب گفت: بادبان؟ بادبان دیگر چیست؟ دختر در فکر بادبان بود که متوجه شد خانم مهربان ار

در داستان های قدیمی این دیار آمده است که دختر کوچک گلفروشی بود که با پدرش در کلبه کوچک چوبی در نزدیک شهر قدیمی زندگی می کردند. پدر او صبح زود به صحرا می رفت و گل های زیبای طبیعی را می چید و به دخترش می داد . دختر کوچک نیز گل ها را در سبد ساده ای می گذاشت و به نزدیک درب قلعه شهر می رفت و تا بعد از ظهر گل ها را به مردمی که از آنجا عبور می کردند می فروخت .

روزی در مقابل درب بزرگ قلعه هنگامی که دختر گل فروش گل های خود را مرتب می کرد شاهزاده جوانی را دید که از اسب خود پیاده شد و به سراغ دختر رفت و یک شاخه گل زیبا از او خرید و یک سکه نقره نیز به او داد. دختر گل فروش از شاهزاده تشکر کرد. شاهزاده گفت: من تو را مدت ها است اینجا می بینم که مشغول گل فروشی هستی .

دختر گفت: بله شاهزاده ، من با پدر پیرم در کلبه کوچک چوبی آنطرف شهر زندگی می کنیم پدرم صبح ها پس از اینکه این گل ها را از صحرا می چیند به کشاورزی می پردازد و من هم گل ها را در اینجا می فروشم تا خرج زندگی مان در آید.

شاهزاده گفت: آفرین به تو که اهل تلاش و کوشش هستی. وقتی بزرگ شدی می خواهی چه کار کنی ؟ دختر گل فروش گفت : نمی دانم هنوز به آن فکر نکرده ام.

شاهزاده تعجب کرد و گفت مگر تو ابر آرزوها نداری؟ دختر گفت : نه ، من نمی دانم ابر آرزوها چیست؟

شاهزاده خندید و در حالیکه سوار بر اسبش می شد گفت : همه ابر آرزوها دارند تو هم باید یک ابر آرزوها داشته باشی؟

این را گفت و رفت.

دختر در فکر فرو رفت. ابر آرزوها دیگر چیست؟ شب هنگام در کلبه کوچک شان وقت خواب از پدرش

آرزوهای او هم بادبان نداشته چون نمیدانسته چطور باید بادبان ابر آرزوها را درست کند؟ شاهزاده گفت: همراه من بیا، در قصر ما حکیمی زندگی می کند که معلم دوران کودکی من بوده است. بیا تا از او سؤال کنیم بادبان ابر آرزوها چطور درست می شود.

دختر گل فروش همراه به شاهزاده به قصر نزد حکیم رفت. شاهزاده قصه ابر آرزوهای این دختر و بادبان را تعریف کرد.

حکیم گفت: این دختر برای اینکه جواب سؤالش را بداند باید هفت سال در آشپزخانه قصر کار کند و آشپزی یاد بگیرد و بعد از ظهرها هم باید نزد من در مکتبخانه خواندن و نوشتن بیاموزد.

دختر قبول کرد و در انتظار یافتن پاسخ سؤال هفت سال در آشپزخانه قصر کار کرد و سواد خواندن و نوشتن بیاموخت.

در این مدت هر وقت از حکیم می پرسید که بادبان ابر آرزوها چطور درست می شود؟ حکیم بادی در غبغب می انداخت و با صدای محکمی می گفت هنوز هفت سال خدمت در آشپزخانه و آموزش در مکتبخانه تمام نشده است و دختر غمگین به سراغ کارهایش می رفت.

کم کم دختر آشپز ماهر شد و همه چیز را در آشپزی یاد گرفت و سواد خواندن و نوشتن هم بدست آورد.

اما روزی از روزها به او خبر دادند که حکیم بیمار شده و دیگر پیمانۀ عمرش رو به اتمام است.

سوپ گرمی پخت و خودش را به حکیم رساند. حکیم در بستر بیماری بود کمی از سوپ را خورد و به دختر گفت: تو الان آشپز خوب و شایسته ای شده ای.

دختر گفت: ای حکیم مهربان سالهاست که به سؤال من پاسخ نداده ای تا فرصت باقی است به من بگو بادبان ابر آرزوها چطور درست می شود.

حکیم گفت: دختر خوب، بادبان ابر آرزوها توان و نیرویی است که برای رسیدن به آرزوهایت باید داشته باشی. تو در این هفت سال مشغول درست

آنجا رفته و دور شده است.

از آن روز دختر از همه خریدارهای گل می پرسید: ببخشید شما ابر آرزوها دارید؟ شما می دانید بادبان ابر آرزوها یعنی چه؟

خیلی ها می خندیدند و خیلی ها هم جواب نمی دادند و برخی فکر می کردند که او شوخی می کند و پاسخ های نا مشخص می دادند. یکی هم گفت بادبان یعنی بادبان این دیگر سؤال ندارد.

دختر گل فروش یک روز صبح تصمیم گرفت به کنار رودخانه برود و از ماهیگیر پیری که از دریا بر می گشت پرسید: مرد مهربان تو می دانی بادبان ابر آرزوها چیست؟

پیرمرد گفت: چرا این سؤال را می پرسی؟ دختر گفت: آخه به من گفته اند که ابر آرزوی من بادبان ندارد. من نمی دانم بادبان ابر آرزوها چیست؟ ماهیگیر رو به دریا کرد و گفت: ببین آنجا کشتی هایی که در حرکت هستند بادبان دارند. باد درون بادبان می افتد و کشتی را جلو می برد. اگر باد نیاید و یا بادبان روی کشتی نباشد کشتی نمی تواند به جلو برود. احتمالاً ابر آرزوها هم باید بادبان داشته باشد تا به جلو حرکت کند.

دختر تازه متوجه شده بود که منظور از بادبان ابر آرزوها چیست؟ خوشحال شد و یک شاخه گل به ماهیگیر هدیه داد و دوید و رفت.

فردا صبح سؤال دیگری در ذهنش داشت. چگونه باید بادبان ابر آرزوهایش را درست کند؟

از همه کسانی که برای خرید نزد او می آمدند می پرسید: شما می دانید بادبان ابر آرزوها را چطور درست می کنند؟

یک روز دوباره شاهزاده برای خرید نزد او آمد. شاهزاده گفت: بالاخره ابر آرزوهایت را درست کردی؟

دختر گفت: بله ابر آرزوها درست کردم اما بادبان ندارد. شما می دانید بادبان ابر آرزوها چطور درست می شود.

شاهزاده خندید گفت: از پدرت سؤال نکردی؟ دختر گفت: من از پدرم سؤال کردم گفت ابر

خورد و گفت: این هم مزه جدیدی است از این به بعد ما نام این غذا را ماهی دودی و برنج دودی می گذاریم و دستور می دهیم هر هفته یکبار غذای دودی پخته شود.

همه خوشحال شدند و دختر بیشتر از همه خوشحال شد.

از آن به بعد در شهر رسم شد همه مردم به روش پادشاه هر هفته یکبار ماهی دودی و برنج دودی بخورند و خانم ها هفته یکبار فرصت پیدا کردند که در فکر ابر آرزوهایشان باشند و غذای خانواده را بسوزانند و دود زده کنند.

بالاخره دختر از شاهزاده اجازه گرفت و برای یافتن حکیم و بدنال سئوال خودش در مورد سکان ابر آرزوها به شهر دیگر رفت. اما فرصت از دست رفته بود و پیمان عمر حکیم تمام شده بود. دختر مجبور شد در شهر جدید قابلمه بزرگی تهیه کند و غذای لذیذی پخته و بر روی گاری کوچک در بازار شهر بفروشد. کم کم مردم از غذاهای او استقبال کردند و بتدریج آشپزخانه بزرگ و مشهوری درست کرد و مردم از همه نقاط شهر برای خوردن غذاهای او مراجعه می کردند.

روزی از روزها وقتی مشغول فروش غذا بود. خانم مسنی که سالها قبل دیده بود برای خرید غذا نزد او آمد دختر او را شناخت و گفت خانم یادتان می آید که در مورد ابر آرزوها مرا راهنمایی کردید. خانم مسن فکری کرد و گفت بله بله یادم آمد شما همان دختر گل فروش هستید.

دختر گفت: بله الان ابر آرزوها دارم و ابر آرزوهای من بادبان دارد اما سکان ندارد.

خانم مسن گفت چرا سکان ندارد؟

دختر گفت چون من نمی دانم سکان ابر آرزوها چیست؟

خانم مسن گفت: این ساده است سکان در کشتی چه می کند؟ جهت حرکت کشتی را تعیین می کند. تو باید ابر آرزوهایت را به جهتی که لازم می دانی هدایت کنی.

دختر در فکر فرو رفت که جهت حرکت ابر آرزوها

کردن بادبان ابر آرزوهایت بودی و خودت خبر نداشتی. تو می خواستی آشپز خوبی شوی و الان آشپزی را یاد گرفته ای و باید سواد می آموختی تا نیروی لازم برای کارهای آینده ات را داشته باشی و الان سواد دار شده ای. بادبان ابر آرزوهایت درست شده است.

دختر خوشحال شد و از او تشکر کرد.

حکیم گفت: اما اکنون بادبان ابر آرزوهایت را داری ولی هنوز سکان ابر آرزوهایت درست نشده است. دختر با تعجب پرسید سکان؟ سکان ابر آرزوها چیست؟

حکیم دیگر رمق حرف زدن نداشت و همانطور در بستر بیماری بخواب رفت.

دختر در فکر سکان ابر آرزوها بود که چند روز بعد خبر شنید که حکیم را برای مداوا به شهر دیگری فرستاده اند.

دختر تصمیم گرفت بدنال حکیم به شهر دیگر برود. برای گرفتن اجازه سفر نزد شاهزاده رفت. شاهزاده گفت هنوز کار تو در قصر پایان نیافته است و آشپز شاه به مرخصی رفته و تو باید چند روز بجای آشپز پادشاه کار کنی.

در روز اول آشپزی هنگامی که غذا پخته و آماده شده بود دختر به فکر فرو رفت که سکان ابر آرزوها را چگونه باید درست کند که ناگهان متوجه شد در اثر حواس پرتی غذا دود زده است. با ناراحتی گریه کرد اما دستور پادشاه رسید که هرچه زودتر ناهار را بیاورند. دختر مجبور شد غذای دود زده را در سینی بگذارد و نزد پادشاه ببرد. پادشاه و شاهزاده و اطرافیان فهمیدند که غذا دود زده شده است.

پادشاه گفت: دختر در روز اول آشپزی ات غذای دودزده به ما می دهی؟ دختر از خجالت چیزی نکفت؟

شاهزاده خندید و گفت: حتما در فکر ابر آرزوهایش بوده است.

شاهزاده کمی از غذا خورد و به پادشاه گفت: قربان امتحان کنید مزه غذا بد نیست.

پادشاه از ماهی و برنجی که دود زده شده بود

دختر تشکر کرد و گفت: شما مرا راهنمایی کردید و کمک کردید تا بادبان ابر آرزوهای من در آشپزخانه و مکتبخانه شما درست شود و من هم هدایای شما را صرف خدمت به مردم و پختن غذاهای بهتر و ارزان تر برای مردم می کنم.

شاهزاده به آسمان اشاره کرد ابرهای زیادی در آسمان سرگردان بودند.

شاهزاده گفت: ببین این ها ابرهای آرزوهای مردم مختلف است که در آسمان سرگردان است و بادبان و سکان ندارد. اگر آنها می دانستند که چگونه برای ابر آرزوهایشان سکان و بادبان بسازند به مقصودشان می رسیدند.

دختر گفت: اما شما هیچگاه از ابر آرزوهای خودتان چیزی نگفتید؟

شاهزاده گفت: ابر آرزوهای من هم به مقصد نزدیک شده است. ابتدا توانمند شدم و کشور داری را یاد گرفتم و بعد هم سکان رضایت خدا و خدمت به مردم را ساختم. اما در کشتی آرزوهای من جای یک ملکه خالی است.

دختر گفت: نمی دانم منظور شما چیست؟ اما اگر با این کلام به نوعی از من خواستگاری کردید من خوشحال می شوم همسر یک پادشاه مهربان باشم.

شاهزاده خندید و گفت: پس دستور میدهم هفت شب و هفت روز همه شهرها را آذین بندی کنند و جشن و شادمانی بگیرند و از آشپزخانه شاهی غذاهای خوشمزه به مردم هدیه دهند چرا که در ابر آرزوهای من جای تو خالی بود و اینک ابر آرزوهای ما به یکدیگر رسیده است و یک ابر کامل تری را درست می کند.

سپس آن دو با هم ازدواج کردند و سال های سال به دیگر مردم کمک کردند تا ابر آرزوهایشان را بسازند.

را چگونه تعیین کند؟ وقتی به خود آمد خانم مسن از آنجا رفته بود.

دختر به سراغ پدرش رفت و از او سؤال کرد؟ پدرش گفت: من فکر می کنم جهت آرزوهای تو باید جهتی باشد که خدا راضی باشد یعنی خدمت به مردم. تو الان آشپز خوبی شده ای و ابر آرزوهایت بادبان دارد، سواد داری و کار آشپزی را بلد شده ای، اما هنوز کارهای تو برای رضای خدا و خدمت به مردم نیست و ابر آرزوهای تو جهت پیدا نکرده است. یادت می آید که می گفتم می خواهی کاری کنی که مردم به جز نان و ماست غذاهای خوب برای خوردن داشته باشند و من هم گفتم برخی از مردم همین نان و ماست را هم ندارند؟

دختر گفت: بله یادم می آید پدر گفت: پس کاری کن که حتی مردم فقیر هم بتوانند از غذاهای تو استفاده کنند.

دختر با خوشحالی فریاد زد: بله درسته من سکان ابر آرزوهایم را پیدا کردم.

از آن روز در آشپزخانه خود تابلویی نوشت و اعلام کرد در این آشپزخانه غذای ارزان به فقرا اهدا می شود و هرکس پول ندارد می تواند بصورت نسیه غذا مصرف کند.

با این خدمتی که دختر به فقرا و مردم کرد خداوند نیز از او راضی شد و آوازه و شهرت او به شهرهای مختلف رسید.

پادشاه دستور داد آشپز مشهور را از شهر دیگر نزد او آورند.

وقتی دختر نزد پادشاه آمد متوجه شد که شاهزاده اینک پادشاه شده است.

شاهزاده از دیدن او خوشحال شد و گفت که تو موجب افتخار ما شده ای و طلا و جواهر زیادی به او هدیه داد.

نویسنده داستان: محسن فردرو

خرداد ۱۴۰۰ هجری شمسی

۳۰ می ۲۰۲۱ میلادی



## گفتگوی تلفنی با سردبیر

فرهنگی نداشته باشد در مسیر آینده تحولات به صورت خود باختگی و وابستگی شکل می گیرد .

**رسانه‌ها و پیشرفت‌های نوین ارتباطی تأثیرات عمیق بر مردم و زندگی افراد گذاشته است. باورها و اعتقادات و گرایش‌ها به طور جدی تحت نفوذ رسانه‌ها است و افراد در تعاملات اجتماعی ، خود را مشابه و یا متمایز از دیگران معنا می‌کنند و همراه با دیگر افراد مشابه خود هویت جمعی می‌یابند. هویت در تعامل میان خود ، فرهنگ و جامعه شکل می‌گیرد.**

هویت نوعی بازنمایی تعاملات اجتماعی شده و ثبات همیشگی را ندارد و در ظرف زمان و مکان ساخته می‌شود، فرد برای هویت دار شدن به دیگران نیاز دارد. هویت‌های خرد قادر شده اند خودشان را بازنمایی کنند و جوامع در تعارض های هویتی قرار گرفته است. هویت جمعی و پیشرفت کشور وابسته به وجود فرآیند های سازمان یافته در موضوعاتی همچون: تجارت، سرمایه ، اطلاعات ، نیروی کار ، صنایع ، خدمات ، فناوری ، رفاه ، و هویت فرهنگی ... شده است . از آنجا که ترکیب آن ها بر روی هم اثر می گذارد و همه به هم مرتبط است ، لازم است به صورت یک فرآیند سازمان یافته به آینده نگاه کنیم .

از سال ۲۰۰۵ به بعد با تغییراتی که در شرایط جهانی به وجود آمده است در سطح بین المللی همه ی این موضوعات به صورت یک حرکت وسیع تاثیر گذار تبدیل شده اند ، یعنی به یک جریان تبدیل شده اند ، مثلاً جریان سرمایه یا حرکت سرمایه خودش یک جریان مهمی در کشور ها شده است ، جریان اطلاعات و فناوری به جریان مهم تاثیر گذار تبدیل شده است . اینها موضوعات ثابت و ساکنی نیستند ، یک جریان هستند مثل یک رودخانه مثل یک جریان وسیعی که می تواند به یک سیل تبدیل شود ، یعنی وقتی به یک حرکت و سیل و کنترل نشده و نظم داده نشده روبرو شویم اینها می تواند اثر گذار باشند و اثرات منفی بجای بگذارند. یعنی اگر در مورد تجارت به عنوان یک جریان یا به جریان اطلاعات و فناوری فکر نشود ، مثل یک رودخانه ی کنترل نشده ، مثل یک سیلاب است که می آید بر روی مسائل و موضوعات دیگر اثر می

- با سلام و ارادت

- **حوزه تخصصی شما چیست؟ فرهنگ؟**

من محقق آینده نگری فردی و اجتماعی و مدرس الگوهای ذهنی و رفتاری هستم.

- **جسارت نباشد فرهنگ و تخصص شما و یک ماهنامه فرهنگی مانند ماهنامه جلا ، به درد مسائل امروز کشور هم می خورد؟**  
شاید؟

- **چطور؟**

چند مطلب برای شما می گویم ببینید بدرد می خورد یا نه؟ ، اگر مفید بود بفرمایید تا ادامه دهیم.

- **بله بفرمایید.**

برخی گفته اند از سال ۲۰۰۵ به بعد با توجه به تغییرات و تحولات اساسی در سطح جهانی دیگر نمی توان گفت گذشته چراغ راه آینده است ، چرا چون ما نمی توانیم بر اساس گذشته عمل کنیم. برای مثال زمانی کشور را می توانستیم بر اساس شرایط استراتژیک نفتی اداره کنیم اما از سال ۲۰۰۵ که میزان مصرف نفت در جهان کم شد و عملاً کشورهای دیگر هم به جمع صادرکنندگان نفت پیوستند و مثلاً آمریکا خودش صادر کننده ی نفت شده است ، دیگر نیاز به نفت بعنوان یک عامل استراتژیک کاهش یافته است و ما نمی توانیم مانند سابق به استراتژی های نفتی مان متکی باشیم. به همین دلیل با توجه به اطلاعاتی که راجع به آینده داریم و تغییراتی که از ۲۰۲۰ به بعد هم اتفاق افتاده است ما باید بیشتر به روش های جدید زندگی و کشورداری در آینده فکر کنیم ، در مسیر آینده با موضوعات مهمی روبرو هستیم که باید در موردش فکر و برنامه داشته باشیم . یکی از این موضوعات تجارت است ، یکی دیگر موضوع سرمایه است ، یکی نیز موضوع اطلاعات است ، موضوع نیروی کار و موضوعاتی مثل صنایع ، خدمات ، فناوری ، رفاه عمومی و مبارزه با فقر هم از موضوعات مهم هستند ، و موضوع هویت ملی و هویت فرهنگی است و ما هویت فرهنگی را عنصر مرکزی همه ی این ها میدانیم، چرا که اگر کشورهویت

میشود برای آینده، آینده گرایی یا آینده سازی کرد و کنش گر بود.

در این جهان نابرابر و ناپایدار، شرایط اجتماعی به سمتی می رود که تنش های اجتماعی روز افزون می شود چون مردم متوجه تغییرات در جهان هستند و متوجه به هم ریختگی های کشورها و دولت مردان هستند و نگران می شوند و به صورت واکنش های روحی، روانی، اجتماعی و به صورت تنش های اجتماعی نمود پیدا می کند، یعنی در مجموع در این شرایط منتظر تنش های اجتماعی بسیار زیادی می باشیم.

یک اصل اساسی را باید در نظر داشت که در فرآیند پیشرفت با موضوعات مختلف چند وجهی و چند رشته ای طرف هستیم یعنی اگر رهبران سیاسی فکر می کنند که ساز و کارهایی که می خواهند اتخاذ کنند فقط باید سازوکارهای مثلاً اقتصادی باشد یا فقط باید ساز و کارهای سیاسی باشد یا ساز و کارهای اجتماعی در اشتباه هستند. با ترکیبی از سازو کارها روبرو هستیم، با موضوعات چند وجهی روبرو هستیم نه تنها اقتصاد بلکه حوزه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک همه با هم باید هماهنگ قدم بردارند یعنی همه این حوزه ها به هم نیازمندند.

به نظر من تجربه ی سال های ۲۰۰۵ به بعد نشان داد که فعالیت هایی که تحت عنوان جهانی سازی صورت می گرفت در واقع تأثیرات عظیمی در حوزه ی نابرابری و ناپایداری ها داشته است. برای مثال گفته می شد که کشورها مرزها را باز کنند، حرکت کالاها، خدمات، سرمایه در آن اتفاق بیافتد، محدودیت ها را کم کنند، جریان سرمایه بین المللی را به کار بگیرند، همه ی آنها نشان داد که برای خیلی از کشورها اثرات مثبتی نداشته است، و باید با آن برنامه ها با شک و تردید روبرو شد. به نظر من اراده رهبران سیاسی باید به سمت ساز و کارهای

گذارد، و اثر گذاری اش موجب تخریب می شود. پس ما بعد از سال ۲۰۰۵ با جریان ها و حرکت های وسیع بین المللی روبرو هستیم که دیگران برای این موضوعاتی که برنامه ها و طرح هایی دارند و اگر ما آمادگی آن را نداشته باشیم به صورت یک حرکت و سیل یا جریان کنترل نشده روی ما اثر می گذارد و عمل ما شکل واکنشی بخود می گیرد. به همین دلیل هم اکنون خیلی از برنامه های ما شکل واکنشی دارد ما در این جریانات کنش گر نیستیم ما واکنشی عمل می کنیم و برنامه های کشور مدت هاست که به صورت های واکنشی تبدیل شده است یعنی دیگران در سطح بین المللی برنامه ریزی می کنند و ما مجبوریم در مقابل آن فقط واکنش نشان بدهیم و سعی کنیم اثرات آن سیل ها و جریانات را کنترل کنیم.

کشور ها به کشور های برنده و بازنده تقسیم شده اند یعنی جریان اطلاعات در دنیا شکل می گیرد و کشور هایی که برای آن برنامه ریزی دارند در شرایط برد قرار می گیرند، اما کسانی که برنامه ای برای جریان اطلاعات ندارند در شرایط باخت قرار می گیرند. در فرآیند پیشرفت کشور نیازمند اتخاذ راهکارها و سازوکارهایی هستیم که نمی تواند خود به خود اتفاق بیافتد. جهان امروز جهان نابرابری ها و ناپایداری هاست و اینگونه نیست که عمل ما نتیجه را تضمین کند، باید با چنان دقتی عمل کرد که سعی کنیم فرآیند پیشرفت مان به سمت برد باشد.

در شرایط فعلی جهان تقریباً تحلیل های آکادمیک و مجادله های تئوریک خنثی شده و راه گشا نیستند. یعنی دانش موجود در دانشگاه ها، فعلاً جوابگوی ما برای تنظیم فرآیند پیشرفت کشور نیست. پس نگاهی که باقی می ماند، نگاه آینده پژوهی است نگاهی است که فراتر از تحولات و نظریه های دانشگاهی بدنبال دریافت و فهم آینده است برای اتخاذ و انتخاب تصمیم مناسب



## ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه (روز)

مصالح جمع؛ در تله ی جهانی سازی هم می بینیم، انواع برنامه هایی که موسسات جهانی و یا مراکز تصمیم گیری مدیریت جهانی به نفع خودشان تنظیم می کنند و ما هم عملاً به صورت واکنشی درگیر آن می شویم.

برای نجات از این تله ها مدلی وجود دارد که البته قابل تدوین و تکمیل است. اسم این مدل، مدل خرد چند وجهی است.

در مدل خرد چند وجهی آثار غیره منتظره ی تصمیمات مان را بررسی می کنیم. یکی از مشکلات دولت مردان این است که وقتی افرادی را صدا می زنند به عنوان کارشناس، تا مشاوره بدهند، اقتصاد دان ها به نظر خودشان بهترین راهکار را دارند اما آثار منفی آن تصمیمات را در بخش ها و حوزه های غیر اقتصادی در نظر نمی گیرند و یا متخصصان فرهنگی به آثار اقتصادی تصمیماتشان فکر نمی کنند، به این ترتیب در این مدل چند وجهی دیدگاه های همه را کنار هم قرار می دهیم، یعنی خرد چند وجهی وجود داشته باشد. یک مجموعه از زوایای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک همزمان بررسی می شود.

در مدل خرد چند وجهی مجبوریم به نو سازی کشور فکر کنیم، نو سازی به مفهوم این است که دولت یکسری ابزار ها و سازمان ها و دستگاه هایی دارد که این ها کهنه، قدیمی و فرسوده اند و حتی ابزار ها و شیوه های عملشان هم قدیمی است و این تغییر در دولت، هزینه بر و سخت است و هم دراز مدت است و آرام باید اتفاق بیافتد، در اینجا نوآوری سازمانی در ساختار های دولتی و نوآوری و به کار گیری ابزار ها و شیوه های مدرن اهمیت دارد. در مدل چند وجهی برای هر حوزه اهدافی را مشخص می کنیم؛ برای مثال:

در حوزه ی اقتصادی شعارمان خلق ثروت باشد، خلق ثروت یعنی اینکه چگونه توانایی دسترسی و استفاده مؤثر از ذخایر و منابع داشته باشیم و روش های افزایش تولید و مقابله با مشکلات این حوزه فراهم شود. در خلق ثروت ما نیازمند افزایش آگاهی ها، افزایش اطلاعات و مهارت اندوزی هستیم، یعنی به جای مدرک گرایی به سمت تربیت نیروی کار ماهر برویم، یعنی همزمان با نو سازی دستگاه ها و سازمان ها نیروی کاری ماهر هم تربیت کنیم. پس شعار چنین دولتی که بر اساس خرد چند وجهی کار می کند در بخش مهمی از آن تأکید بر مهارت اندوزی به جای مدرک گرایی می شود. تربیت نیروی کار ماهر در اولویت قرار می گیرد و تلاش می شود که الگوی مصرف جامعه و الگوی تولید جامعه به طوری تعریف شود که امکان تأمین معاش همه ی مردم به راحتی وجود داشته باشد.

در کشور ما یک تله ی دیگری وجود دارد که می توانیم نام آن را تله ی تولید ریسک توسط سازمان ها و دستگاه های دولتی بگذاریم. سازمان ها و دستگاه های دولتی معمولاً ریسک ها و

ترکیبی حرکت کند. این ها شعار نیست یعنی اگر کسی مردم رو در نظر نگیرد و حوزه ی اجتماع را در نظر نگیرد و فقط فعالیت سیاسی کند یا فرهنگ را در نظر نگیرد دچار تنش و مشکل می شود. باید ترکیبی از سازوکارهای اجتماعی، سیاسی فرهنگی، اقتصادی و ایدئولوژیک در کشور وجود داشته باشد و هیچکدام نمی تواند بر یکی دیگر اولویت گیرد، اگر در یک فعالیت اقتصادی، حوزه ی فرهنگ تعریف نشده باشد جوابگو نخواهد بود، یک فعالیت اجتماعی اگر به مسائل اقتصادی توجه نکرده باشد یک فعالیت اقتصادی اگر به مسائل اجتماعی توجه نکرده باشد محکم به شکست است. همه به هم مرتبط هستند و به ترکیبی از ساز و کار های چند بعدی و هماهنگ نیاز داریم.

گفته اند اگر شما نتوانید چیزی رو اندازه گیری کنید، نمی توانید آن را مدیریت کنید و یا تغییر دهید. این یک اصل در مدیریت است. این مشکلی است که باز با آن روبرو هستیم. نیازمند شاخص های مناسب هستیم، برای موضوعاتی مثل تجارت، فناوری، باید شاخص سازی کنیم. این شاخص ها لازم نیست شکل جهانی داشته باشد باید متناسب با فضا و امکانات و توانایی های کشور باشد تا بتوانیم فعالیت ها را اندازه گیری کنیم.

## - بنظر شما مشکلات و مسائل کشور از کجا ریشه می گیرد؟

من فکر می کنم که ما در کشورمان با چندین تله ی اساسی روبرو هستیم و وجود این تله ها موجب یک چرخه ی مداوم از عقب افتادگی شده است، یکی از آنها تله ی فقر است. قبلاً در موردش در دفتر آینده پژوهی مطالبی نوشته ایم. یکی دیگر از آنها تله ی مصرف است، یعنی الگوی مصرف مناسب وجود ندارد که نتیجه اش بالاخره در سبک زندگی مان آشکار می شود. یک تله ی مهمی که در جامعه ی ما کمتر به آن پرداخته شده تله ی جهانی سازی است و تله ی نا برابری اجتماعی و تله ی مدرک گرایی و تله ی مهم دیگر توهم نخبگی و تله ی نادانی و تله ی فرد گرایی و تله ی تولید ریسک است.

فکر می کنم که اگر کسی می خواهد مدیریت اجرایی کشور رو به عهده بگیرد باید در مورد تله هایی که با آنها روبرو هستیم به صورت جدی فکر کند، مثلاً در تله ی مدرک گرایی تصمیماتی می گیریم با کمک افرادی که مدارک عالی دانشگاهی دارند و معتقد هستند که دانشی دارند و نتیجه ی آن تصمیمات هم غلط است چون آن مدارک و آن تحصیلات، خوب و مناسب و کامل نبوده است.

اینکه گفته می شود تله داریم یعنی به این راحتی هم از آن تله نمی توانیم خارج شویم. عملاً در آن تله گرفتار هستیم و اینکه بتوانیم از این تله ها خارج شویم خیلی مسئله ی سختی است. مثلاً تله ی فرد گرایی در کشور وضعیتی است که هر کسی منافع خودش را ترجیح میدهد و منافع فردی اولویت پیدا کرده است بر

کشور باشد و نیروی کار اگر بیرون می رود درآمد حاصل از آن نیروی کار به داخل بیاید، در مورد وضعیت شهر نشینی مان یعنی کاهش جمعیت شهر نشین باید تصمیم گیری شود، می خواهیم با روستاهایمان چه کنیم؟ چه نوع شهر هایی می خواهیم، شهر هایی با چه حد از جمعیت داشته باشیم؟

در مدل خرد چند وجهی هر کدام از مسائل کشور را می توانیم بررسی کنیم مثلاً بازارچه های مرزی یا بازارهای مرزی، ارتباط اقتصادی با همسایه ها مهم است اما، بازار های مرزی ما تبدیل شده به ورود کالاهای قاچاق و یا کالاهایی که بیشتر واردات است، اما اگر در این مدل بیابیم یک موازنه ی بین واردات و صادرات در بازارهای مرزی به وجود بیاوریم، با تمام کشورهای همسایه می توان بازار های مرزی داشته باشیم به شرطی که هر کسی که در اون بازار حضور پیدا می کند و می خواهد کالا وارد کند باید فروش کالا یا صادرات کالا نیز داشته باشد، یعنی به میزانی که می تواند کالا بفروشد از محل درآمد حاصل از آن می تواند کالا وارد کند.

علاوه بر این بنظرم لازم است خدمت تان عرض کنم:

در ربع آخر انتهای قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یک، سرمایه داری شروع به بازسازی خودش کرد، و با توجه به تحولات و پیش بینی آینده سعی کرد که یک بار دیگر از روش های دیگری کسب قدرت کند و ابزار هایی مثل فناوری اطلاعات یا جامعه ی شبکه ای و نظام رسانه ای فراگیر و سازمان های جدید جهانی و برنامه ی جهانی سازی همه در راستای کسب قدرت جدید برای سرمایه داری بود.

سرمایه داری در ساختار جدید سعی کرد که هویت خودش را در بخش های متعدد افزایش دهد که به عنوان کسب قدرت یا قدرت هویت می شود از آن نام برد، هویت فرهنگی ساختار سرمایه داری عنصر مرکزی تحولات آینده بود، همچنین ساختار سرمایه داری تلاش کرد که در ساختار جدید قدرت هویت را در هویت جنسی، هویت ملی، هویت اجتماعی، هویت دینی، هویت قومی، هویت منطقه ای، هویت زیستی، خودش را جستجو کند و راه های دست یابی به هویت را پیدا کند.

برای درک این موضوع کتاب قدرت هویت مانوئل کاستلز کافی است که حدود دو سه دهه ی پیش بحث قدرت هویت را مورد بررسی قرار داده است و اشاره می کند که هویت سازمان دهنده ی معناست و فرآیند معنا سازی بر اساس ویژگی های فرهنگی اصل قرار می گیرد.

برای ساختن هویت تاریخ، جغرافیا، زیست شناسی، خاطره های جمعی، آرمان ها، دین تجربه های جمعی کنار هم گذاشته می شود تا هویت معنا پیدا کند و علت آن هم این است که هویت در واقع مشروعیت بخش هست و می تواند مقاومت و ایستادگی هم ایجاد کند.

خطراتی تولید می کنند که حاصل اعمال و تصمیمات غلط است و بیشتر مشکل ما و مشکل دولت نتیجه ی این تله است که دستگاه ها براساس کارشناسی ضعیف و عدم ارتباط با نخبگان به وجود می آورند.

در مدل خرد چند وجهی نسبت به تنظیم ریسک مثبت در مسیر دستیابی به آینده طراحی و تفکر می کنیم یعنی به نوعی از ریسک مثبت استفاده کنیم تا به آینده دست پیدا کنیم.

در مدل خرد چند وجهی برای حمایت از تولید کشاورزی، حمایت از تولید صنعتی و حمایت از تولید داخلی تلاش می کنیم و سعی می کنیم که عوامل ایجاد کننده ی نا برابری را در جامعه کاهش دهیم، نا برابری در چه چیزهایی؟ در اختلاف و میزان درآمد سرانه، نا برابری قدرت خرید مردم، نا برابری در هزینه های زندگی، عوامل ایجاد کننده ی آن را باید در همه ی بخش ها بررسی کنیم و کنترل کنیم.

شعار ما در سطح بین المللی در این مدل، حضور عادلانه در مدیریت جهانی است، یعنی در واقع از حقوق این ملت باید به نوعی دفاع کرد که همه ی کشور ها از جمله خود ما و بخصوص کشور های اسلامی بتوانند در سطح مدیریت جهانی در سازمان ها و مؤسسات جهانی حضور فعال داشته باشند و امکان تصمیم گیری های عادلانه برای همه وجود داشته باشد.

در این مدل ما به منطقه اهمیت میدهم و سعی می کنیم در حوزه ی منطقه همگرایی داشته باشیم بین کشور های اسلامی همگرایی داشته باشیم و یک همکاری استراتژیک هم با کشور هایی که با ما پیمان مودت می بندند داشته باشیم.

من فکر میکنم از دو نوع دموکراسی باید دفاع کرد یک نوع آن دموکراسی است که معمولاً اسم برده می شود و یک نوع دموکراسی سیاسی است یعنی حقوقی را تعریف می کنند که همه در آن حضور داشته باشند، رأی بدهند و بتوانند در مسائل اداره ی جامعه تصمیم گیری کنند، اما دموکراسی که به آن توجه نشده است، دموکراسی عاطفی است، که در سطح جهانی به نوعی شناخته شده است اما مورد توجه قرار نمی گیرد یا بد اجرا شده که در واقع برابری حقیقی حقوق افراد را دنبال می کند، دموکراسی عاطفی، یک نوع دموکراسی اخلاقی است که کسی از آن صحبت نمی کند، در دموکراسی اخلاقی همه ی آحاد جامعه باید برابر باشند در تأمین حقوق شان و رعایت اخلاق و احترام به شخصیت افراد و در واقع قواعد اخلاق اسلامی که به آن معتقد هستیم مد نظر همه ی آحاد جامعه قرار می گیرد.

در مدل خرد چند وجهی در زمینه ی بعضی از موضوعات مهم باید تصمیم گرفت برای مثال:

باید برای مهاجرت نیروی کار، چه از بیرون به داخل و چه از داخل به خارج باید سازماندهی کرد، مدل سازی کرد یعنی در مدل خرد جمعی وضعیت مهاجرت را ساماندهی کنیم که به نفع



و حوصله از مردم خودشان را از مهلکه عملکرد ضعیف و ناقص نجات داده اند یعنی دائم گفتند که ما برای رسیدن به اهداف به زمان نیاز داریم. نیاز به زمان بهانه ای بوده برای فرار از عملکرد ضعیف و غلط .

مدیران ضعیف یا دولت های ضعیف دائم اعلام می کنند که در شرایط سخت و پیچیده ای هستیم در واقع شرایط سخت و پیچیده را برای این بکار می برند که بهانه ای باشد برای توجیه عملکرد های ناقص و ضعیف آنها. پس اجرا مهم ترین موضوع کار دولت و دولت مردان و ضعف در اجرا بزرگ ترین مانع در راه موفقیت و پیشرفت کشور بوده است. برنامه های راهبردی کشور در عمل و در اجرا به صورت صحیح پیاده نشده اند و برای همین هم نقطه ضعف ها دیده می شود .

مشکل این است که دستگاه های دولتی و سازمان های مربوطه به یک بیماری گرفتار شده اند و آن بیماری این است که نمی توانند برنامه ها را درست اجرا کنند و برای همین به نو سازی نیاز دارند. دستگاه های دولتی گرفتار وظایف کلیشه ای ، تکراری ، بی محتوا ، بی معنا ، غیر عملیاتی و بدون بهره وری هستند. هزاران صفحه برنامه نوشته می شود ، اما این برنامه ها در عمل به رشد و پیشرفت و بهره وری و کیفیت در واقع کشور اضافه نمی کند. معیار ها و شاخص های سنجش واقعی برای پیشرفت و رشد واقعی کشور وجود ندارد. آمار های ظاهری که از رشد به مردم گزارش داده می شود و از عملکرد دولت ها در واقع راضی کننده ی مردم تا الان نبوده است .

در مدل خرد چند وجهی وظیفه ی رئیس دولت این است که برای ایجاد یک محیط اجرایی مناسب و نوسازی شده و برداشتن فرهنگ اجرایی یا همان الگوهای تفکر و عمل اقدام کند. این به این معنا نیست که دستگاه ها را به هم بریزیم وقت مان را صرف به هم ریختن دستگاه ها و شرح وظیفه نویسی و کار های معمولاً غلطی که در این حوزه اتفاق افتاده است تلف کنیم .

رئیس دولت تلاش می کند که محیط اجرایی جدید ایجاد کند که در این محیط اجرایی فرهنگ اجرایی الگوی تفکر و عمل در سازمان ها و دستگاه ها است و دستگاه ها می توانند که با این فرهنگ اجرایی کار های درست را به درستی انجام دهند. تأکید می کنم که اجرا در این مدل یک بعد تاکتیکی نیست بلکه اساس و اصل راهبرد ، هدف و وظایف و فرهنگ دولت است .

اجرا باید به مزیت رقابتی دولت ها تبدیل بشود یعنی برای اینکه دولت ها را با هم بسنجیم و مقایسه کنیم باید نشان دهیم که این دولت ها در اجرا مزیت رقابتی داشتند و در این مدل چند وجهی دولت جدید باید مزیت رقابتی اش را در اجرا تعریف کند .

در این مدل اجرا بر هر چیزی مقدم تر است و رئیس دولت بایستی به صورت عمیق در اجرا مشخص شود ، یعنی کلیه ی کار های روزانه فعالیت هایی که رئیس دولت را از اجرا باز می دارد یا حواس او را پرت می کند باید حذف شود .

فرآیند طراحی شده در این مدل برای دستیابی به این اجرا و تحقق اجرا در دولت این است که همه ی دستگاه ها و سازمان های دولتی در سطح خرد دارای ادارات کل و مجموعه های اجزای سازمانی هستند که وظایفی به عهده دارند. همه ی این ادارات کل و اجزای سازمانی معمولاً یک وظایف معمول و تکراری به عهده دارند که ما کاری به آن نداریم ، اما هر کدام از این ادارات کل ، ده برنامه ی مهم و جدیدی که در سیاست های تبیین شده و برنامه های توسعه و قوانین مجلس

آنچیزی که کاستلز به آن اشاره نکرد و یا نمی خواست به آن اشاره کند ، بحث قدرت هویت در دولت ها بود باید بدانیم که قدرت هویت دولت ها در توانایی اجرای آنها معنا پیدا می کند در توانایی اجرای دولت ها معنا پیدا می کند این اجرا بایستی بر اساس ویژگی های فرهنگی و در راستای معنا سازی متناسب بر مصالحی که در ساخت هویت ها اسم بردیم . تاریخ ، دین ، باورها ، جغرافیا ، آرمان های جمعی و زیست ملی باشد .

پس اگر بخواهیم در حوزه ی دولت صحبت کنیم ، باید از قدرت هویت دولت صحبت کنیم و قدرت هویت دولت در اجرا نهفته است ، در واقع افکار بزرگ و برنامه های تدوین شده بدون اجرا و بدون داشتن گام های عملی هیچ چیزی نیستند. پس در مدل خرد چند وجهی که قبلاً به آن اشاره کردیم اجرا به عنوان عنصر قدرت بخش یا عنصر قدرت هویت دولت محور فعالیت خواهد بود .

اگر دقت کنیم در کشور ما در طول چهل سال گذشته برنامه های بسیار خوبی نوشته شده ، برنامه هایی که بر توسعه ی فرهنگی اجتماعی ، اقتصادی برنامه های اول ، دوم ، سوم ، چهارم ، پنجم ، ششم همه برنامه های زیادی بودند اما مشکل اصلی مشکل عدم اجرای مناسب این برنامه ها بوده است، یعنی چی ؟ یعنی ضعف دولت ها در اجرا یا به ترتیب نداشتن قدرت هویت در دولت ها ...

اجرا به قول معروف حلقه ی گمشده ی میان آرمان ها و برنامه ها و دستاورد ها در کشور ما است و مهم ترین وظایف دولت ها اجرا محسوب می شود پس در مدل خرد چند وجهی سعی می شود که برنامه ها یا طرح ها که ما به عنوان پلان اسم می بریم تبدیل به پروگرام شود یعنی طرح های اجرایی .

تفاوت پلان و پروگرام را به خوبی در برنامه های تلویزیونی می شناسیم ، سناریو یک پلان است اما اجرا نیست و پروگرام برنامه ای است که ضبط می شود و به اجرا در آمده است .

برای دستیابی به قدرت هویت دولت ما به یک فرهنگ اجرایی نیاز داریم. یعنی دولت های ما باید به یک فرهنگ اجرایی برسند ما اسم این فرهنگ اجرایی را در این مدل چند وجهی الگوهای تفکر و عمل نام می گذاریم. باید شجاعانه اشاره کرد که مدت ها است که دولت مردان ما با درخواست صبر

قبلاً اشاره کردیم که بسیاری از مشکلات کشور توسط همین دستگاه ها و سازمان ها و کارکنان شان و برنامه هایشان گره زده شده است. یعنی ریسک تولید شده توسط دولت توسط دستگاه های دولتی بیش از اندازه است و عامل اصلی عدم اجرای برنامه ها و پروژه ها خود این دستگاه ها هستند .

ابتکار عمل ، خلاقیت ، انعطاف مدیران و کارکنان موجب افزایش موقعیت می شود ، پس مدیرانی که ابتکار عمل ، خلاقیت و یا برنامه هایی که انعطاف لازم را نداشته باشند اینها سد راه پیشرفت هستند. در مدل چند وجهی معاون اول رئیس دولت یک معاون سرگردان نیست ، معاون اول رئیس دولت مسئولیت رویارویی با اتفاقات پیش بینی نشده و آماده سازی برنامه های متناسب با آن اتفاقات را دارد و تلاش می کند که در صورت بروز تغییرات و کمبود ها از برنامه ها حمایت کند به طوری که شکاف اجرایی عملکرد دستگاه ها در عمل در دستگاه ها کاهش پیدا کند .

در این شرایط مدیرانی که اجرا را بلد نیستند نیاز نداریم ، توانایی اجرا اولین عامل انتخاب مدیران باید باشد ، به اندازه ی کافی در تله ی مدرک گرای، تله های توهم نخبگی گرفتار شده ایم و کشور وقت هدر دادن فرصت ها را ندارد .

امیدوارم که این ایده ی اجرا برای دولت باعث شود ما به جای اینکه مثل دیگران بخواهیم از کلیات صحبت کنیم مستقیم از اجرا صحبت کنیم و اجرا را هدف بگیریم و برنامه های اجرایی و پروژه های اجرایی را هدف بگیریم .

نمیدانم این مطالب به درد شما می خورد یا نه ؟ اما موضوع اصلی را هنوز برای شما نگفته ام.

### - موضوع اصلی؟

بله

موضوع الگوهای ذهنی و رفتاری که نقطه ضعف همه ما شده است.

**- بسیار خوب است اما باتری ضبط صوت من تمام است اگر می شود ادامه صحبت ها را بگذاریم برای بعد؟**

ایرادی ندارد بهتر است همه ما بار دیگر خودمان را شارژ کنیم....



هست را پیشنهاد دهند و برای اجرا معرفی کنند.

فرض کنیم یک دستگاه یا یک سازمان سی اداره ی کل دارد این سی اداره، هر کدام ده برنامه مهم و جدید را به عنوان پروژه ویا برنامه هایی که باید اجرا کنند را معرفی می کنند پس این دستگاه در مجموع سیصد برنامه خواهد داشت .

اگر هر دستگاهی سیصد برنامه ی خودش را به صد تا برنامه ی مهم و منتخب تبدیل کند یعنی از بین آنها مهم ترین را بر اساس امکانات و بر اساس ضرورت ها انتخاب نماید و با نظر رئیس دولت و مجلس اعلام شود، به این ترتیب دولت چیزی حدود هزار تا سه هزار برنامه مهم واقعی برای اجرا دارد .

در مدل چند وجهی هر کدام از این برنامه ها از ابعاد فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی ، ایدئولوژیک به کمک نمایندگان مجلس بررسی می شود ، شاخص سازی می شود و به اجرا گذاشته می شود.

همه ی مدیران کشور برای فهم فرهنگ اجرایی و درک الگوهای تفکر و عمل آموزش هایی ببینند و می تواند این آموزش ها به صورت مجازی باشد .مجلس به عنوان ناظر بر عملکرد این فعالیت ها می تواند کاملاً حضور داشته باشد و از طریق شاخص های تعیین شده دستیابی به نتیجه ی عمل رو ارزیابی کند .

دستگاه هایی که در عمل در اجرای برنامه ها ضعیف باشند ، در ارز یابی های سه ماهه یا شش ماهه بررسی شود و مدیران و یا دستگاه هایی که ضعیف هستند مشخص شود و تغییر و تحول های لازم برای آن ها تصمیم گیری شود .

در این الگوی تفکر و عمل داشتن صداقت برای دولت مردان ، اساس ارتباط با مردم است ، یعنی هیچ مسئولی حق ندارد در صحبت هایش به مردم بگوید که قرار است من چنین کاری انجام بدهم یا قرار است دستگاه من چنین کاری انجام دهد ، مسئولین دولت باید گزارش بدهند که چه کاری انجام داده اند نه اینکه چه کاری می خواهند انجام دهند و باید گزارش بدهند که چه کاری را نتوانستند انجام دهند و چرا انجام نداده اند .

جلسات هیئت دولت ، جلسات بررسی کار های انجام نشده است ، کار های زمین مانده ، تصمیم گیری در زمینه ی اینکه چگونه این برنامه باید اجرا شود و عوامل مخلی که نتوانسته و باعث شده که آن برنامه اجرا نشود را حذف کنند .

ساختار ها ، مدیران ، کارکنان و فرآیند هایی که در خدمت اجرا نباشند و نتوانند به اجرا کمک کنند باید تغییر کنند و این تغییرات در واقع تحولات اساسی می شود ...

این مقاله بصورت تقسیم شده در شماره های قبل ماهنامه منتشر شده است. با توجه به درخواست خوانندگان محترم، اینک بصورت کامل تقدیم حضور علاقمندان می شود.

## نقش ادراک در ارتباطات

دکتر پرستو کشاورز

### مقدمه:

از ارتباط رخ می دهد (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۲) یا به قول اسمیت هرگاه مردم قصد داشته باشند یکدیگر را کنترل کنند این کنترل از طریق ارتباط صورت می پذیرد (اسمیت، ۱۳۷۹: ۱۱). در بیشتر اوقات برقراری ارتباط و دریافت پیام هدفمند است. به عبارتی دیگر فرستنده با رمزگذاری پیامهایی که مناسب با هدف گیرنده است معنی مورد نظر را انتقال می دهد و گیرنده نیز با رمزگشایی پیامها سعی بر استخراج معانی از پیام می کند. فرآیند رمزگذاری و رمزگشایی در ارتباط فرد به فرد به این شکل خود را نشان می دهد که فرستنده با استفاده از ساختار کلامی سعی بر رمزگذاری پیام کرده و گیرنده نیز با بهره گیری از ادراک حسی خویش به خصوص حس شنیداری و بینایی به رمزگشایی مبادرت می ورزد (مک کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۳-۴).

بدیهی است که در ارتباطات، عملکرد رمزگشایی که به عمل درک منجر می شود عاملی است کاملاً متغیر و مبتنی بر ادراک و تجربه مخاطب در انتخاب هدفمند پیام، تصاویر و بستر رویداد است. به بیانی دیگر، درک در ارتباطات فرآیندی است که هنگامی که محرک های حسی نهفته در پیام اطلاعات پنهان در ذهن را فعال می کنند، ماهیت های ذهنی را به وجود می آورند. این ماهیت های ذهنی وابسته به متغیرهایی است که برای هر فرد می تواند به گونه ای خاص متجلی شود. بنابراین، به ازای هر مخاطب می توان تفسیرها، برداشتها و معانی منحصر به فردی را استنتاج کرد. با بررسی ساختار یک الگوی ارتباطی و دنبال کردن مسیر پیام از ابتدا تا انتها بهتر می توان به نقش ادراک در ارتباطات پی برد.

### تعریف ارتباطات

هارپر در فرهنگ ریشه شناسی لغات، ارتباطات را فرآیند انتقال همسان معنی پیام از فرستنده به گیرنده تعریف کرده است. به بیانی دیگر از نظر وی هرگاه درک معنی پیام نزد فرستنده و گیرنده همسان باشد، ارتباط حاصل شده است (هارپر، ۲۰۰۰). همچنین، شانون و ویوور ارتباطات را واژه های می دانند که به لقاء و انتقال فکری می انجامد. ارتباط منجر به تأثیر آنچه انسان می خواهد در دیگران از طریق کلام، تصاویر، مفاهیم و تمایلات برانگیزد،

نحوه تکوین فردیت انسان به میزان توفیق او در ارتباط با دیگران است. ارتباط فقط شامل فرستادن پیام از نقطه (الف) به (ب) نیست. ارتباط واقعیت زندگی افراد است. ارتباط مبادله احساسات، افکار و تجربه نیز هست. به بیانی دیگر هر آن چه که در حوزه ادراکی انسان شناخته و تعریف شده باشد از طریق ارتباط در قالب پیام قابل انتقال است. از طرفی انسان نیز به این پیام های قابل نشر و درک احتیاج دارد زیرا با این انتقال می تواند خود را با محیط تطبیق دهد. شاید کمی اغراق شده به نظر آید ولی ادراک هسته ذاتی ارتباطات است که عناصر ارتباطی در خدمت آن هستند. " ادراک فرآیند زیست شناختی و روان شناختی کسب اطلاعات از محیط است " (لنگ، ۱۳۸۱: ۸۹) و اطلاعات ماده خام ارتباطات است که در یک فرآیند ارتباطی معنی و جهت می گیرد. ارتباطات در اولین جنبه هستی شناسانه خود به فرآیندی اشاره می کند، که در آن دو وضعیت فرستنده و گیرنده نقش اصلی روند ارتباطی را بر عهده دارند. به عبارتی دیگر در صورت عدم وجود این دو وضعیت اصولاً ارتباطی شکل نخواهد گرفت. در مرحله بعدی این پیام است که اهمیت دارد و در آخر مجراها و کانال های ارتباطی انتقال پیام هستند که نقش مهمی در ارتباطات ایفا می کنند.

بلیک معتقد است که ارتباط عهده دار سه نقش در زندگی فرد است:

- ۱- الگو یا چشم اندازی از جهان را برای فرد تبیین می کند.
- ۲- جایگاه فرد را نسبت به دیگر افراد مشخص می کند.
- ۳- فرد را برای سازگاری مطلوب با محیط یاری می دهد (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۴).

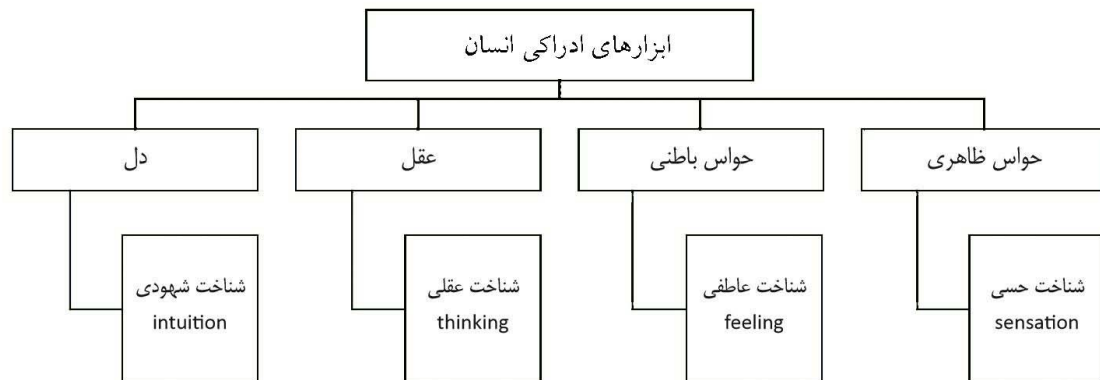
هر کدام از این سه نقش به شناخت منجر می شود و شناخت ماحصل ادراک است. " در واقع ادراک را می توان به درستی نوعی از ارتباط تلقی کرد که میان واقعیت محسوسه که انرژی ارسال می کند و اندام های حسی انسان که آن انرژی را دریافت می کنند، برقرار است " (گیرو، ۱۳۸۳: ۴۰). بنابراین می توان گفت اولین ارتباط انسانی، ارتباطی است که بین انسان و ادراکش برقرار است. هرگاه مردم به نوعی با یکدیگر کنش متقابل داشته باشند، شکلی

از فرستنده به گیرنده با درجه بالایی از صحت و صداقت است.

### نقش ادراک در ارتباطات

ارتباط انسان با پیرامون خویش از طریق ادراک حسی آغاز می شود که از بدو تولد، به صورت ناخودآگاه و غریزی شروع به فعالیت می کند و با گذر زمان و در مواجهه با عوامل بیرونی تجربه کسب کرده، آموزش پذیر شده و تا جایی پیش می رود که به طور کامل تحت فرمان اراده عقلی قرار می گیرد. به طور کلی انسان مجهز به چهار ابزار ادراکی می باشد (شکل ۱)، حواس ظاهری (حواس پنج گانه)، حواس باطنی (احساس شادی، غم و ترس)، عقل (استنتاج و استنباط) و دل (شهود) که به ترتیب به انواع شناخت حسی، احساسی، عقلی و شهود منجر می شود (محمودی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۶۳). از این میان، حواس ظاهری یا همان حواس پنج گانه بیشترین نقش را در یک فرآیند ارتباطی بر عهده دارند. از آنجا که ادراک حسی تنها وسیله ارتباط مستقیم فرد با پیرامون خویش می باشد بدیهی است که تمامی معلومات و تجارب ما از طریق حواس اخذ و کسب می شود (شعاری نژاد، ۱۳۹۲: ۳۰۵). بنابراین، می توان گفت ادراک تنها شرطی است که انسان به اعتبار آن صلاحیت ورود به یک فرآیند ارتباطی را خواهد داشت و به کمک آن به عمل درک مبادرت می ورزد.

می شود و آثار روانی گوناگونی را شکل می دهد (اشرفی ریزی و کاظم پور، ۱۳۸۶: ۱۵-۱۸). از نظر ویوور هدف از ارتباطات " تلاش برای تأثیر بر سلوک تعریف شده است" (سورین و تانکارد، ۱۳۸۸: ۷۱). تئودرسون نیز ارتباطات را انتقال نمادها از فرد یا گروهی به یکدیگر می داند که از طریق آن عقاید، برداشتها، اطلاعات و احساسات مبادله می شوند. همچنین گریب، ارتباط را تعامل افراد یک جامعه می داند که از طریق پیامها با یکدیگر گفتگو می کنند و برداشت شرام از ارتباطات نیز ایجاد یک معنای مشترک بین فرستنده و گیرنده می باشد (مک کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۳-۴). تا به حال تعاریف زیاد و متفاوتی از ارتباطات ارائه شده است ولیکن همه گی در یک موضوع توافق دارند و آن اشاره به پیامی است معنادار که انتظار می رود گیرنده آن را به طور مطلوبی دریافت و درک کند. با این رویکرد معنا در یک ارتباط شامل مفاهیم ذهنی و احساسی نزد هر دو طرف رابطه است. بدیهی است که میزان ادراک همسان از یک پیام، نشان دهنده توفیق در یک فرآیند ارتباطی است. مفهوم همگرایی در ارتباطات که معرف " استنباطها و ادراکهای مشترک افراد " می باشد (محسنیان راد، ۱۳۶۷: ۲۵) به همین نکته اشاره دارد و می تواند مؤید این مطلب باشد، که نقش ادراک در ارتباطات از اهمیت درجه اول برخوردار است. در حقیقت می توان گفت هدف تمامی مؤلفه های یک ارتباط حول محور ادراک می باشد و این به معنی تلاش برای رساندن پیام



شکل ۱؛ ابزارهای ادراکی انسان و شناخت حاصل از آنها (محمودی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۶۳)

برسند و این مهم به تنهایی نشان دهنده حساسیت، سختی و پیچیدگی کار فرستنده پیام است، به خصوص در ارتباطات جمعی که طیف وسیعی از مخاطبان را در بر می گیرد. سورین و تانکارد معتقد هستند جنبه منحصر به فرد بودن ادراک برای هر شخص، جدا از مسائل ژنتیکی، ریشه در گذشته، تجارب، فرهنگ، جامعه و آموزشهایی دارد که افراد در طول زندگی کسب کرده و بر اساس آنها خود را همسو با جریانات زمان حال قرار داده و دست به انتخاب می زنند. منظور از انتخاب در اینجا همان درک گزینشی

هدف اصلی در ارتباطات رساندن پیام به مخاطب است. لذا اهمیت و مطالعه فرآیند چگونگی درک پیام توسط گیرنده از نکات ضروری عملکرد ارتباطات می باشد. این که مخاطب در مواجهه اولیه با یک پیام چگونه اقدام به تفسیر، معنی و پردازش اطلاعات می کند از اهمیت به سزایی برخوردار است. به عبارتی دیگر با عملکرد درک است که فرآیند پردازش پیامها آغاز می شود. از آنجا که هر شخص (گیرنده) دارای خصوصیتی منحصر به فرد است، بنابراین نمی توان انتظار داشت که افراد در مواجهه با پیامها به یک درک مشترک

که وی نامزد انتخاباتی را به عنوان فردی مسئول و حامی قشر ضعیف جامعه می‌شناسد و اما واکنش فرد (ب) در مواجهه با این تصویر در موضعی کاملاً منفی خود را نشان می‌دهد. از نظر وی این تصویر فقط جنبه تبلیغاتی داشته و در واقعیت نامزد مذکور اهمیتی به این قشر از جامعه نشان نمی‌دهد.

است که مخاطب در مواجهه با رویدادهای مختلف از جمله درک یک پیام از خود نشان می‌دهد (سورین و تانکار، ۱۳۸۸: ۹۳). فرض کنید در یک عکس تبلیغاتی (شکل ۱) تصویر یک نامزد ریاست جمهوری در حالی که بین اقشار نیازمند مردم در حال گفتگو است، دیده می‌شود. واکنش فرد (الف) پس از دیدن این عکس و پیامی که از آن دریافت می‌کند، به این صورت است



شکل ۲؛ اوباما رئیس جمهوری آمریکا در حال صحبت با کودکانی است که به علت شاغل بودن قصد دارد ترک تحصیل کند. (ردیف. کام، بدون تاریخ)

واقعیت خارجی فقط به یک دریافت وجودشناسانه و بدیهی دست می‌یافتند. طبق این باور دریافت یکسانی در مواجهه با عوامل خارجی برای همه افراد حاصل می‌شود (همان، ۹۴). این تعبیر از ادراک بیشتر همسو با موضعی است که هارپر در تعریف از ارتباطات ارائه داد. همان طور که گفته شد از نظر هارپر، هنگامی که گیرنده معنی پیام را منطبق با منظور فرستنده درک کند، می‌توان ادعا کرد که ارتباط برقرار شده است. طبق این ادعا و با توجه به این نکته که فرآیند درک وابسته به متغیرهای متفاوتی است بنابراین، می‌توان فرض کرد که فرآیند ارتباطی در بیشتر مواقع محکوم به شکست است و این در حالی است که حتی به ندرت در یک ارتباط فردی و رو در رو درکی مطلوب حاصل می‌شود. اما امروزه شناختی که از عملکرد درک حاصل شده است آن را "فرآیند پیچیده‌ای می‌داند که افراد در پی آن محرک‌های حسی را گزینش کرده و بعد از نظم و سازمان دادن، آنها را به صورت تصویری معنی دار و منسجم درآورده و به کمک آن به تفسیر جهان می‌پردازند" (برلسون و استینر، ۱۹۶۴: ۸۸). این رویکرد سوء تعبیرها و تفاوت‌های معنایی را به منزله شکست

روشن است که این دو مخاطب در مواجهه با یک پیام درک گزینشی داشته‌اند، زیرا که فرد (الف) طرفدار نامزد انتخاباتی مورد نظر است و دیگری از مخالفان او (پترسون و مک‌کلر، ۱۹۷۶: ۸۹) بدیهی است این دو مخاطب بر اساس خواسته‌ها نیازها و مسائل روان‌شناختی به پیامی که از عکس منتقل می‌شود، واکنش نشان داده‌اند. همان طور که گفته شد درک گزینشی نقش بسیار مهمی در فرآیند ارتباط دارد و بر عدم دریافت مشابه افراد از پیام دلالت می‌کند. لذا هیچ فرستنده‌ای در سیستم ارتباطات به خصوص از نوع جمعی نمی‌تواند فرض را بر این گذارد که پیام ارسالی برای همه مخاطبان معنی مورد نظر را داشته باشد. "منظور از ارتباط جمعی، تنها اصابت یک پیکان به یک هدف نیست، پیام ممکن است به گیرنده برسد اما در مواجهه با تفسیر مخاطب، به مقصود خود منتهی نشود" (سورین و تانکار، ۱۳۸۸: ۹۳).

روان‌شناسان یک قرن پیش درک انسانی را عملکردی فیزیکی یا مکانیکی می‌پنداشتند. به عبارتی دیگر تصور از این نوع درک شبیه عملکرد دوربین عکاسی یا ضبط صوت فرض می‌شد که در آن چشم و سایر ادراکات حسی به طور مستقیم در مواجهه با یک

بازخورد حذف می‌شود در عوض عامل پارازیت اهمیت می‌یابد، در نتیجه در ساختار الگو لحاظ می‌شود. ولی همان طور که در ادامه می‌آید در فرمول لاسول عامل پارازیت و بازخورد نادیده گرفته می‌شود زیرا که هدف این الگو بیشتر متمرکز بر تأثیر ارتباط و طبقه‌بندی نقش‌های اجتماعی است (محسنیان‌راد، ۱۳۶۷: ۲۳). در این‌جا ذکر این نکته ضروری است که در همه انواع ارتباط خواسته یا ناخواسته عوامل بازخورد و پارازیت وجود دارند که با توجه به ماهیت ارتباط می‌توانند مورد توجه قرار بگیرند.

همان‌طور که گفته شد ماهیت ارتباطات حول محور ادراک است زیرا که هدف از ارتباط مبادله پیام بین دو عنصر اصلی ارتباط یعنی فرستنده و گیرنده انسانی می‌باشد که هر دو از یک جنس و مجهز به قوه ادراک می‌باشند. لذا تمامی عناصر ارتباطی از لحظه آغاز ارسال پیام تا مقصد نهایی به نوعی در خدمت فرآیند ادراکی انسان هستند. برای این منظور، می‌توان از فرمول ارتباطی لاسول که از پایه‌ای‌ترین نمونه‌های الگوهای ارتباطی است بهره گرفت. هارولد لاسول دانشمند علوم سیاسی آمریکا، در سال ۱۹۴۸ در مقاله‌ای فرآیند ارتباطی را به طور ساده و به شکل تک عبارت‌های سوالی به این شکل نشان می‌دهد.

چه کسی؟ (فرستنده)

چه می‌گوید؟ (پیام)

در کدام مجرا؟ (مجرا یا کانال ارتباطی - رسانه)

با چه کسی؟ (گیرنده)

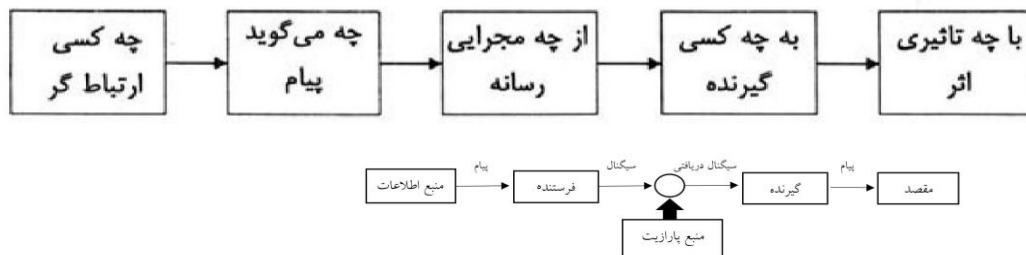
با چه تأثیری؟ (اثر) (مک‌کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۱۰)

همان‌طور که مشاهده می‌شود در این فرمول تمامی عناصر ارتباطی در قالب سوالاتی ساده و روشن در ارتباط با یکدیگر لحاظ شده است. در حقیقت فرمول لاسول تعبیر لفظی الگوی ارتباطی شانون و ویور است که در حالت گرافیکی به این شکل (شکل ۲) نمود پیدا می‌کند. مدلی خطی، که ارتباطات را انتقال پیام می‌داند ولی "موضوع تأثیر را بیش از معنا می‌پروراند" (فیسک، ۱۳۸۸: ۵۰). به بیانی دیگر، به تأثیر ارتباط شکل گرفته بیشتر از از معنای پیام توجه می‌کند. این که ارتباط در یک بازه زمانی چه تأثیر و

در ارتباطات تلقی نمی‌کند بلکه آن را ناشی از تفاوت فرهنگ‌ها و بینش‌ها می‌داند و از آن به دلالت معنایی یاد می‌کند (فیسک، ۱۳۸۸: ۱۱) که اتفاقاً می‌تواند از عوارض مثبت ارتباطات باشد. با مطالعه این دلالت‌ها در نهادهای ارتباطی، به راحتی می‌توان نشانه‌های معنایی و منحصر به فرد برخاسته از فرهنگ‌های متفاوت را، که در مواجهه با یک پیام مشترک به دست می‌آید، شناخت و با تبدیل آن‌ها به نشانه‌های مشترک معنایی، گام بزرگی به سمت ارتباطات جهانی برداشت.

### رویکرد ادراکی عناصر ارتباطی

عناصر بنیادین یک ارتباط همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، شکل گرفته از فرستنده، گیرنده و پیام می‌باشد. مجراها یا کانال‌های ارتباطی نیز وظیفه رساندن پیام به مقصد را دارند. این چهار عنصر یا مؤلفه ارتباطی شرط لازم برقراری یک ارتباط هستند. به این مجموعه عمل بازخورد و پارازیت را نیز می‌توان اضافه کرد. بازخورد به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن رفتار گیرنده پس از مواجهه با پیام و چگونگی عمل دریافت از طرف فرستنده مورد بررسی قرار می‌گیرد تا در ارتباط‌های بعدی کیفیت ارتباط بهبود یابد. عامل بازخورد یکی از مهمترین کلید واژه‌های ارتباطات بوده است که البته در دوران معاصر با توجه به پیچیدگی ارتباطات از اهمیت بیشتری نیز برخوردار است. از آنجا که ارتباط همچون سایر تعاملات انسانی یک فرآیند چند سویه می‌باشد، لذا هر بازخورد به مثابه یک پیام است (آزاد، ۱۳۸۶: ۲۱۲) که با ورود به چرخه ارتباطات قادر است منجر به مسیرهایی تازه در ارتباطات شود. پارازیت نیز عاملی است که در روند ارسال پیام اختلال ایجاد کرده و موجب حذف و یا تخریب آنها می‌شود و این بدان معناست که معنی محتوای پیام ارسالی با پیامی که گیرنده بازایی می‌کند متفاوت است (مک‌کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۱۲-۱۳). عامل بازخورد و پارازیت به ضرورت و باتوجه به ماهیت ارتباط می‌تواند در ساختار اصلی الگوی ارتباطی لحاظ شوند. برای مثال در الگوی ارتباطی شانون و ویور به علت ماهیت غیر انسانی ارتباط، عامل



گیرنده پیام است. بلیک شماری از عنوانی را که می توان به رابطه این دو عنصر اصلی ارتباط اطلاق کرد، این گونه از یکدیگر متمایز

عواقبی می تواند داشته باشد، هدف مدل لاسول است. چه کسی؟ و با چه کسی؟ به ترتیب منظور همان فرستنده و

واکنشی - پاسخ دهنده	انگیزشی
گیرنده	فرستنده
رمزگشا	رمزگذار
مقصد	منبع - مبداء
تماشاگر	بازیگر
ارتباط گیر	ارتباط گر

شکل ۴؛ عناوین اطلاق شده به فرستنده و گیرنده

مشترک تفسیر شوند و این حوزه معنایی می تواند تمام مواردی که برلو به آن اشاره کرد را در بر بگیرد.

چه می گوید؟ نیز اشاره به پیام دارد. هر آن چه قرار است در یک ارتباط رخ دهد وابسته به پیام است. " پیام چیزی است که فرستنده همه مقاصد خود را در آن قرار می دهد " (فیسک، ۱۳۸۸: ۱۲). نشانه شناسان پیام را مجموعه ای از نشانه ها می دانند که از طریق کنش متقابل، نیت فرستنده را به گیرنده نزدیک می کند (همان). معمولاً واژه پیام و محتوی را به جای یکدیگر به کار می برند. اما در حقیقت این دو یکی نیستند. " محتوا یک جنبه از پیام است " (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۱۰). برلو سه وجه را برای پیام در نظر می گیرد. ۱- رمز پیام ، ۲- محتوای پیام ، ۳- نحوه ارائه پیام (برلو، ۱۹۶۰: ۵۴). در حقیقت این سه وجه عناصر تشکیل دهنده پیام هستند که در ارتباط با یکدیگر معنی پیام را برای گیرنده روشن می کنند. رمز پیام اشاره به نشانه و نمادهایی دارد که پیام از آن شکل می گیرد. این که کدام رمز، کدام یک از عناصر رمز و چگونگی ساخت آن ها اشاره به رمز پیام دارد. محتوا گزینش نمادها و نشانه ها است که در یک روند جای گیری منطقی باید منجر به رساندن معنی شود. نحوه عملکرد پیام نیز بیان گر روشی است که پیام به وسیله آن ارائه می شود. به عبارتی تصمیم درباره انتخاب، تنظیم و ترتیب رمزها و محتوا را در بر می گیرد (همان، ۵۹) و می تواند اشاره به بسامد، تأکید، تکرار، حذف و غیره داشته باشد.

وسيله دریافت پیام نزد انسان ادراک است. اگر هر کدام از حواس انسان معیوب باشد، بدیهی است که عمل درک دچار نقصان می شود. ملاصدرا (صدرالدین شیرازی) متفکر مسلمان می گوید: "هر کسی حسی را از دست بدهد علمی را از دست داده است "

می کند (شکل ۴). در برداشت

اول و با مقایسه این دو عنصر ارتباطی، اولین نکته ای که به ذهن متبادر می شود حضور لازم دو فاعل (یا بیشتر) برای برقراری ارتباط است. پیام باید فرستاده شود و ناگزیر نیز دریافت شود (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۸-۹) و این دو عمل ملزم به بهره وری هر دو فاعل از قوای ادراکی خویش می باشد.

شولمن حداقل چهار دستگاه رمزگذاری را برای فردی که در موقعیت فرستنده پیام است، لحاظ می کند که عبارتند از چهره، چشم ها، بدن و صدا. از آن طرف رمزگشا نیز مجهز به پنج قوه حسی دیداری، شنیداری، چشایی، بویایی و لامسه است که به وسیله آن ها عمل درک را انجام می دهد (شولمن، ۱۹۸۱: ۶۰). به عبارتی هر دو طرف رابطه همزمان مجهز به دستگاه رمزگذار و رمزخوان هستند. این دو دستگاه، محرک های درونی عصبی را به پیام های بیرونی و فیزیکی تبدیل می کند.

در یک فرآیند ارتباطی، فرستنده با پیامی که احتمالاً حالات روحی و احساسی خویش را نیز ضمیمه آن کرده است می تواند احساس و ادراک گیرنده را به خود معطوف کند. به علاوه هر دو فاعل باید در یک بستر اجتماعی فرهنگی قرار داشته باشند. بستری که در آن به اندازه مکفی و با یاری ادراک حسی به شناخت و تجربه لازم، برای ورود به یک فرآیند ارتباطی رسیده باشند. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد جایگاه اجتماعی فرهنگی هر دو طرف رابطه است که می تواند بر کیفیت ارتباط تأثیر گذارد. از نظر برلو فرستنده و گیرنده هر دو دارای مهارت های ارتباطی، نگرش، دانش و نهادهای اجتماعی و فرهنگ هستند (برلو، ۱۹۶۰: ۳۰) بدیهی است که برای رسیدن به یک درک همسان حداقلی، نمادها و نشانه های به کار گرفته شده در پیام ها باید در یک حوزه معنایی

در این میان میزان مشارکت و توانایی مجرا به طور مستقیم و مابقی به شکل ضمنی متوجه ادراک انسانی است. میزان مشارکت مجرا یا به بیانی دیگر میزان درگیری مجرا با گیرنده، حین انتقال پیام رخ می‌دهد و به فرآیندی اشاره دارد که در آن حواس انسانی بیشترین مواجهه را با مجرا در هنگام دریافت پیام دارند. برای نمونه در ارتباط رو در رو و کلامی این میزان مشارکت با حداکثر توان اتفاق می‌افتد. در ارتباط رو در رو مجرا می‌تواند یکی از حواس یا ترکیبی از حواس باشد. هنگام مواجهه با یک گل رز ارتباط از طریق چشم‌ها (بینایی)، بینی (بوایی) و حتی دست‌ها (لامسه) امکان پذیر است. هر کدام از این حواس نقش مجرای ارتباطی را بر عهده دارند. بنابراین در یک فرآیند ارتباطی، ادراک حسی علاوه بر مشارکت در رمزخوانی، می‌تواند در نقش مجرای ارتباطی نیز ظاهر شود. در نقطه مقابل کمترین میزان مشارکت را می‌توان متوجه رسانه‌های چاپی کرد. با همین رویکرد، توانایی مجرای ارتباطی در انتقال بازخورد نیز اهمیت پیدا می‌کند. از ویژگی‌های یک مجرای مؤثر، رساندن حاصل ادراک (دریافت) و تأثیر پیام ارسالی در کوتاه‌ترین زمان و بالاترین سطح وفاداری به فرستنده است. در دوران معاصر اگرچه تنوع مجراهای بازتابی مؤثر با سرعت بالا به وفور در دسترس است ولیکن به همین اندازه میزان اعتبار و صداقت آن‌ها شبه انگیز است.

با چه تأثیری؟ اشاره به شدت تأثیرگذاری پیام بر گیرنده دارد. "تأثیر مستلزم تغییر قابل مشاهده و سنجش در گیرنده است" (فیسک، ۱۳۸۸: ۵۰). این که یک پیام چگونه توانسته است ادراک گیرنده را تحریک کرده و موجبات تأثیر آن را در یک فرآیند ارتباطی فراهم کند، از موضوعات مهمی است که معمولاً در الگوهای ارتباطی خطی و فاقد عامل بازخورد همچون مدل لاسول دیده می‌شود. تأثیری که صحبت از آن است با رویکرد متفاوت هر یک از عناصر ارتباط تغییر می‌کند (همان). این تأثیر موضوع مطالعاتی محققان علوم اجتماعی بوده است. برای مثال، جرج گرینر به بررسی تأثیرات بلند مدت تلویزیون به عنوان یک فرستنده پیام، بر رفتارهای مردم می‌پردازد. وی حاصل مطالعات خود را در نظریه‌ای به نام کاشت (۱۹۶۰) ارائه داده است. (گرینر و دیگران، ۱۹۸۶: ۱۲).

فرمول لاسول به دلیل اهمیتی که برای تأثیر ارتباط به طور کلی قائل می‌شود، مورد توجه محققان رسانه قرار گرفته است. مطالعات ارتباط جمعی و رسانه به وضوح از فرمول لاسول پیروی می‌کنند (فیسک، ۱۳۸۸: ۵۰). با توجه به تأکید لاسول بر موضوع تأثیر در ارتباط، هدف الگو نیز بیشتر بر روی افناعت متمرکز است. با دانستن این نکته که او در آن زمان علاقه‌مند به ارتباطات و تبلیغات سیاسی بوده است، این الگو برای تحلیل سیاسی بسیار مناسب به نظر می‌آید (مک‌کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۱۱). رویکرد ادراکی عناصر اصلی ارتباط با توجه به مدل لاسول از نظر گذشت. اگر چه

بنابراین دانش بشر در این جهان، محدود به حدود ادراک حسی می‌باشد و فقدان هر عضو حسی به معنای نابودی یک دسته کامل از افکار و معانی است.

پیام باید توجه مخاطب را به خود جلب کند و برای این مقصود باید اسباب تحریک و تأثیر بر ادراک را فراهم کند، که نتیجه آن توجه است. آن چه گیرنده در مواجهه با پیام انجام می‌دهد، دریافت یا افشای پیام است. دریافت با رمزگشایی پیام حاصل می‌شود و برای این مقصود ادراک (شنیداری، بینایی، بوایی، لامسه و چشایی) گیرنده را از یک فاعل منفعل به یک فاعل فعال تبدیل می‌کند. بنابراین ساختار پیام (رمز، محتوا، ارائه) باید به شکلی باشد که گیرنده را تهیج به رمزگشایی کند. در این فرآیند هر چه رمزگذاری‌ها، محتوا و ارائه پیام‌ها مؤثرتر باشند و بتوانند حوزه وسیعتری از دانش (تجربه) گیرنده را تحت شعاع قرار دهند به همان اندازه تأثیر بیشتری بر ادراک گیرنده می‌گذارند. در نتیجه گیرنده ملزم به تولید معنایی می‌شود که بتواند با معنایی که مورد نظر فرستنده است ارتباط برقرار کند. پس می‌توان گفت که پیام با برانگیختن ادراکات، یک فاعل منفعل را به یک فاعل فعال تبدیل می‌کند.

برلو می‌گوید در یک فرآیند ارتباطی هدف اصلی ارتباط‌گر جستجوی یک پاسخ از سمت گیرنده است. این که گیرندگان پیام آن‌ها دست به اقدام بزنند، چیزی را بپذیرند یا رد کنند (همان، ۶۰) و این مستلزم برانگیختن حس توجه گیرنده است. "توجه وسیله‌ای است برای اندازه‌گیری میزان علاقه گیرنده به مرجع یا موضوع پیام" (گیرو، ۱۳۸۳: ۳۰). گیرو این علاقه را از نوع عقلی می‌داند که باید آن را از نوع احساسی آن تمیز داد. برای مثال امکان دارد معنی پیام در در ذهن گیرنده به درستی متجلی شود ولی وضع روحی آن در لحظه دریافت پیام بر معنی تأثیر گذارد. بدیهی است که فرد در هنگام خوشحالی، عصبانیت یا حس خجالت تأویل‌های متفاوتی از یک پیام خواهد داشت.

در کدام مجرا؟ اشاره بر مجرای ارسال پیام می‌کند. پیام از طریق مجرا بین فرستنده و گیرنده طی طریق می‌کند. مجرای ارتباط، همانند اتصالی است که گره‌های منبع و گیرنده را در یک ساختار ارتباطی به یکدیگر پیوند می‌دهد (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۱۴). بلیک به نقل از راثو پیوند مجرا را با دیگر عناصر ارتباطی از نوع سازمانی می‌داند و برای آن جنبه‌هایی همچون اعتبار، میزان مشارکت، توانایی در انتقال بازخورد، امکان دسترسی و ماندگاری قائل است (همان، ۱۵). تمامی این وجوه می‌توانند در سرنوشت پیام نقش مهمی ایفا کنند. انتخاب مجرای مناسب برای انتقال پیام بر عهده فرستنده است که با توجه به محتوای پیام و سلیقه گیرنده دست به انتخاب می‌زند. البته سایر شرایط همچون سرعت ارسال پیام نیز اهمیت می‌یابد. تمام وجوهی که بلیک برای مجرا قائل است بر اساس توانایی‌های ادراک انسانی و عمل انتخاب است.



## ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه (روز)

تلویزیون پارازیت مجرا است. همچنین لکه جوهر چاپ روی روزنامه و یا حتی متنی که بسیار ریز چاپ شده باشد تا جائیکه عمل خواندن را سخت کند پارازیت مجرا محسوب می‌شود. اما پارازیت معنایی، اختلالی است که بر اثر سوء ادراک و تعبیر در مواجهه با پیام ایجاد می‌شود. به بیانی دیگر پارازیت معنایی وقتی رخ می‌دهد که اختلافی مشهود بین رمزهای به کار رفته توسط رمزگذار و رمزگشا وجود داشته باشد. بلیک به نقل از بوش بیان می‌کند، جدا از اختلاف در معنی، الگو، نحو، ساختار و دلالت، که امکان دارد فهم یک پیام را دچار مشکل کند، این افتراق فرهنگی بین فرستنده و گیرنده است که بر دریافت صحیح پیام اثر می‌گذارد (همان، ۱۳-۱۴). توصیف کردن این نوع از پارازیت (معنایی) در ساختار یک الگوی ارتباطی ممکن نیست به قول فیسک " دست کم معنا همان قدر در فرهنگ نهفته است که در پیام " (فیسک، ۱۳۸۸: ۱۹).

برخلاف تصور عموم که وجود پارازیت را در طول مسیر یا به عبارتی در مجرا جستجو می‌کنند، پارازیت می‌تواند در تک تک عناصر ارتباطی از فرستنده تا گیرنده وجود داشته باشد (محسنیان راد، ۱۳۶۷: ۳۵۷). سانسور پیام از منبع می‌تواند نوعی از پارازیت تلقی شود. هنگام صحبت کردن یک مجری تلویزیونی شکستن حباب یک پروژکتور، پارازیت محسوب می‌شود یا فراموش کردن ناگهانی یک کلمه در حین صحبت، در هر دو حالت ارتباط هر چند به طور موقت قطع می‌شود. در هنگام دریافت پیام نیز اتفاقاتی نظیر آن چه به آن اشاره شد می‌تواند منجر به عدم رسیدن پیام به گیرنده شود. به طور کلی هر پیش‌آمدی که در حین رمزگشایی بتواند تأثیر بیشتری بر ادراک گیرنده داشته باشد و منجر به انحراف آن شود، پارازیت محسوب می‌شود. یا همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، عدم توجه گیرنده به پیام نیز به هر دلیلی می‌تواند شکلی از پارازیت باشد. پارازیت می‌تواند حتی در بازخورد نیز مشاهده شود. نمونه آن سانسور کردن نظر گیرنده‌گان در ارتباطات جمعی است. بررسی نقش ادراک در عناصر ارتباطی از نظر گذشت. همان‌طور که گفته شد ادراک محور یک فرآیند ارتباطی است که البته می‌توان به اهمیت آن در اشکال متفاوت ارتباط نیز اشاره کرد.

## رویکرد ادراکی اشکال ارتباط

ارتباط ممکن است بین انسان با انسان، انسان با ماشین و ماشین با ماشین باشد، می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد. بدیهی است وقتی صحبت از ادراک در میان باشد به طور معلوم جهت‌گیری به سمت ارتباطات انسانی است. به طور کلی ارتباطات انسانی می‌تواند به صورت میان فردی یا جمعی باشد. منظور از ارتباطات میان فردی، کنش متقابل بین دو نفر یا بیشتر است. ارتباط جمعی نیز به فرآیندی از ارتباط گفته می‌شود که در آن فرستنده (رسانه یا وسایل ارتباط جمعی) حوزه وسیعی از افراد را در وضعیت

دو عامل مهم دیگر یعنی بازخورد و پارازیت نیز بیشتر اوقات به عنوان عناصر تکمیلی در یک فرآیند ارتباطی محسوب می‌شوند ولی نمی‌توان از اهمیت و رویکرد ادراکی آن‌ها چشم‌پوشی کرد. بازخورد عاملی است که عملکرد فرآیند ارتباطی را بهبود می‌بخشد. باز خورد " به فرستنده کمک می‌کند که پیام را منطبق بر نیازها و پاسخ‌های گیرنده تنظیم کند " (فیسک، ۱۳۸۸: ۳۹) و این کنش متقابل حول محور ادراکی هر دو فاعل که در این وضعیت فاعل فعال محسوب می‌شوند رقم می‌خورد. پیام ارسالی پس از ادراک و رمزگشایی دریافت می‌شود و دوباره به سمت فرستنده جهت می‌گیرد و پس از دریافت و بازبینی دوباره وارد چرخه ارتباطی می‌شود. در یک ارتباط رو در رو عامل بازخورد آنی و مستقیم شکل می‌گیرد. شرام می‌گوید در هنگام صحبت با دیگری، حرکات بدن، نوع نگاه و حتی خطوط پیشانی فرد مورد خطاب، از اشکال بازخورد هستند (شرام، ۱۹۵۴: ۳-۱۰). فیسک علاوه بر نقش اصلی بازخورد که منجر به ترمیم ارتباط می‌شود یک نقش فرعی نیز برای آن در نظر می‌گیرد. به اعتقاد او بازخورد، گیرنده را با ارتباط درگیر می‌کند (همان). علم به این آگاهی که واکنش گیرنده نسبت به پیام مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، گیرنده را بیشتر در موقعیت پذیرش پیام قرار می‌دهد. ناتوانی در بیان واکنش ممکن است موجب عدم تمایل در پذیرش پیام از سمت گیرنده شود تا جائیکه این عدم تمایل خود در نقش پارازیت وارد می‌شود و اختلال ایجاد شده پیام را یکسره حذف می‌کند (نادیده می‌انگارد). بنابراین می‌توان گفت عامل بازخورد یکی از مهمترین عواملی است که می‌تواند پذیرش پیام را تسهیل کند. پیامی که تا پیش از این برای پذیرش و جلب توجه گیرنده، متوسل به عوامل دیگری همچون معنا، مجرا، منبع اطلاعات و ماهیت فرستنده می‌شد. در این جا ذکر این نکته ضروری است که وقتی صحبت از بازخورد می‌شود یعنی پیامی دریافت شده و پس از ارزیابی، نتیجه آن در قالب یک پیام به فرستنده باز می‌گردد و فرستنده نیز آن را بعد از ارزیابی در پیام‌های بعدی لحاظ می‌کند. در حالتی که گیرنده فقط پیام را دریافت می‌کند و تحت تأثیر آن فقط یک ارزیابی درونی حاصل می‌شود، هیچ بازخوردی رخ نداده است. در این وضعیت آن چه اتفاق افتاده است را می‌توان تأثیر ارتباط تلقی کرد. موضوعی که لاسول در ارتباط به دنبال حد و مقدار آن بود. پارازیت به هر نوع مانع و مزاحمتی اطلاق می‌شود که می‌تواند در مسیر پیام قرار گیرد و موجبات تحریف، تضعیف و حتی حذف آن را فراهم کند. در ارتباطات با دو قسم پارازیت رو به رو هستیم. پارازیت مجرا و پارازیت معنایی (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۱۲) که البته هر دو، در نتیجه یکسان عمل می‌کنند و آن تحریف، تحریف و حتی نابودی پیام است. بلیک به نقل از امری تمام آشفته‌گی‌های بین منبع و گیرنده را پارازیت مجرا تلقی می‌کند (همان). برای مثال در ارتباطات جمعی، نویز در رادیو یا تصویر

لازم به ذکر است که در متون دینی شهود، که یکی از ابزارهای ادراکی انسان است به منزله نوعی از ارتباط درون فردی محسوب می شود .

ارتباط میان فردی ارتباطی است میان دو نفر یا بیشتر. از آن جا که این ارتباط متوجه حضور فیزیکی افراد در مجاورت هم است، نقش حواس ادراکی در برقراری ارتباط اهمیت می یابد. در ارتباط میان فردی حداقل دو نفر یا بیشتر در مجموعه رویدادهای متوالی و تحت نظامی معین و متقابل بر یکدیگر تأثیر می گذارند. در چنین بافتی ادراک معلومی شکل می گیرد که بر اساس آن و معانی ایجاد شده پاسخ و واکنشی رخ می دهد (هارجی و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۱). بلیک ارتباط میان فردی را کنش دوگانه بین ارتباط گر و ارتباط گیر تعریف می کند. در این حالت ارتباط گیر با ایجاد انگیزه سعی بر تعدیل رفتار دیگر اشخاص دارد (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۲۵). ارتباط میان فردی بر اساس یک تعهد ادراکی - دریافتی عمل می کند. این تعهد موجب وابستگی متقابل ارتباطی بین کنش گران می شود. در این ارتباط طرفین رابطه اشاراتی را در پاسخ مستقیم به اشارات یکدیگر عرضه می کنند (همان). این کنش متقابل با ارسال پیامها تا رسیدن به مقصود ادامه می یابد. رابطه میان فردی معمولاً از ساختار خاصی بهره مند نیست و ارتباط به شکل خودجوش و با قصد اجابت نیت آغاز می شود. اگر چه در برخی اوقات تنها قواعد خاصی بر تواتر، شکل یا محتوای پیامهای میان فردی حاکم است (همان). همچنین در ارتباط میان فردی امکان بازخورد فوری و مستقیم فراهم است که همین عامل این ارتباط را هدفمند جلوه می دهد و نیروی محرکه ارتباط را افزایش می دهد. در نتیجه، تبادل مورد نظر در مسیر خاص خود معنا می یابد.

ارتباط جمعی عبارت است از انتقال اندیشه ها به انبوهی از افراد در یک زمان (استوتزل، ۱۹۶۳: ۷۸۶). هید ویژگی های ارتباط جمعی را در تعداد زیاد و متنوع گیرنده گان، توزیع سریع پیام و مقرون به صرفه بودن فرآیند ارتباطی برای گیرنده گان بیان می کند (هید، ۱۹۷۲: ۱۰۵). واژه ارتباط جمعی همیشه در کنار وسایل ارتباط جمعی که همان رسانه ها باشند مطرح می شود. تعریفی که جانوویتس از ارتباط جمعی بیان می کند بر اساس قدرتی است که نهادها و سازمان ها در اختیار گروه های متخصص قرار می دهند تا به وسیله تکنولوژی ابزارهای ارتباطی (راديو، تلویزیون، مطبوعات و غیره) به انتشار محتوای نمادین، در گستره ای وسیعی از مخاطبان بپردازند (مک کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۴). بلیک معتقد است اگر چه ارتباط جمعی به تکنولوژی مدرن وابسته است ولیکن باید بین وسایل ارتباط جمعی و خود فرآیند ارتباط تفاوت قائل شد (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۳۴). در ارتباط جمعی انبوه وسیعی از افراد در یک زمان تحت تأثیر محرک های یکسانی قرار می گیرند. لذا افراد در مواجهه با نوعی تجربه اجتماعی قرار می گیرند که خارج

گیرنده در اختیار دارد. اما نوع دیگری از ارتباط نیز وجود دارد که به آن ارتباط درون فردی گفته می شود و از آن جا که این ارتباط به طور نهفته در تمام اشکال ارتباط وجود دارد، لذا در ابتدا، الویت پرداختن به آن ضروری می نماید.

ارتباط درون فردی یکی از مهمترین سطوح ارتباط است که بر کیفیت سایر ارتباطات انسانی نقش تعیین کننده ای دارد. ارتباط درون فردی یک داد و ستد ارتباطی است که درون فرد و با خود است. به بیانی دیگر، این ارتباط به نوعی حرف زدن با خود است. ارتباط درون فردی شامل رفتار، اعمال و نیت آگاهانه و غیر آگاهانه است. تفکر، محاسبه، یادآوری جنبه آگاهانه آن و تخیل، خواب و رویا نیز جنبه غیر آگاهانه آن می باشد (گیل و آدامز، ۱۳۸۴: ۲۴۴). در این ارتباط فرد با استفاده از نمادها و نشانه هایی که می شناسد منظور یا موضوع خود می شود. ارتباط درون فردی نه از آن حیث مهم است که انسان را در تعامل با خود و توانایی های خود قرار می دهد، بلکه از آن منظر که منجر به بهبود کارکردهای اجتماعی، ارتباطی و سازمانی فرد می شود نیز حائز اهمیت است (بلیک و هارولدسن، ۱۹۷۵: ۲۵).

در تمامی انواع ارتباط، می توان رد پای ارتباط درون فردی را مشاهده کرد. به عبارتی می توان گفت تمام انواع ارتباط تا حدی ارتباط درون فردی است. ارتباط درون فردی را می توان نوعی نگرش به خود تلقی کرد، نگرشی که هم در فرستنده و هم در گیرنده می توان مشاهده کرد. برلو قدرت تأثیرگذاری این نگرش را در یک فرآیند ارتباطی مهم ارزیابی می کند (برلو، ۱۹۶۰: ۴۵-۴۷). وقتی در یک ارتباط صحبت از ارتباط درون فردی است، فرستنده و گیرنده هر دو یک نفر هستند. برای مثال فرآیند رمزگذاری و رمزگشایی فردی که در تنهایی خود در انتظار دیدن یار است، نوعی از ارتباط درون فردی محسوب می شود (همان). البته در بحث ارتباطات جنبه ای از ارتباط درون فردی مورد توجه است که در آن فرد در غیاب افراد دیگر و با بهره بردن از اشارات درون به عمل درک مبادرت می ورزد. در این وضعیت بستر ارتباط فقط محصور در یک فرد است که با محیط خویش در تعامل است. بلیک به نقل از بارنلاند موضع فردی را که در تعامل درونی با خود است را سود جو و در جهت مقاصد خود می بیند. از نظر وی فرد مذکور آن چه را که اندام های حسی او پذیرفته، درک می کند و نشانه ها را منطبق با جوهر شخصیت خود رمزگشایی و به یکدیگر پیوند می زند (همان). پیش تر گفته شد افراد با درک گزینشی به تفسیر محیط خود مبادرت می ورزند و این موضوع مهم مؤید این مطلب است که معانی موجود در هر ارتباطی همواره در معرض تعبیر شخصی فرد قرار می گیرد. درک گزینشی در حقیقت ریشه در ارتباط درونی فرد با محیط دارد. به بیانی دیگر ارتباط درون فردی هویت و جوهره فرد است که از طریق آن واقعیت دنیای خارج را تعدیل کرده و به دریافت جدیدی از آن نائل می شود.

## ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه (روز)

چندگانه و چند مرحله‌ای برخوردار هستند. علاوه بر آن، فرآیند رمزگذاری، رمزگشایی و بازخوردها نیز بر آن اعمال می‌شود و بر پیچیدگی این روند می‌افزاید. لذا، وجود الگوهایی که موجب نظم، ساده‌سازی و برقراری ثبات نسبی به منظور بررسی و مطالعه فرآیندهای ارتباطی شوند، ضروری است.

دو ویژگی‌های یک مدل ارتباطی را اول در برقراری نظم و مرتب کردن اطلاعات، سپس با مرتبط کردن نظام‌ها و در آخر با ارائه دادن دورنمایی کلی از آن چه در حالت عادی قابل دسترسی نیست، توضیح می‌دهد. وی همچنین در ادامه بیان می‌کند که یک مدل کارآمد باید بتواند با جمع‌آوری اطلاعات و ساده‌سازی مفهومی‌ها به فهم آسان یک موضوع پیچیده کمک کند. او این ویژگی را کارکرد اکتشافی یک مدل نامید و در آخر متذکر شد با مطالعه یک مدل ارتباطی امکان پیش‌بینی نتایج و بازبینی مسیر رویدادها میسر می‌شود (دویچ، ۱۹۵۲: ۳۶۰-۳۶۱). اینگلیس نیز الگو سازی را تبدیل تجربه‌ها به ساختارهای معنی‌داری می‌داند که به کمک آن می‌توان سلسله علل یک رویداد رفتاری را دنبال کرد. به عبارتی دیگر درک این نکته، که مردم برای آن چه انجام داده‌اند، چه دلیلی دارند (اینگلیس، ۱۳۷۷: ۴).

بنابراین می‌توان اذعان کرد، یک الگوی ارتباطی، شکلی ساده شده از یک فرآیند پیچیده است که به سهولت درک، در یک فرآیند ارتباطی کمک می‌کند. طبق قانون ایجاز، یک نظریه باید به ساده‌ترین شکل ممکن قادر باشد یک پدیده را شرح دهد و این ساده‌گی باید منجر به عمل درک شود (کورتنی، ۲۰۰۸: ۱). برای رسیدن به این درک آسان، مؤلفه‌های الگوهای ارتباطی باید کاملاً هدف‌دار و مستقل از یکدیگر باشند تا بتوانند عملکردی مؤثر و بدون تداخل یا انعکاس با سایر عناصر ارتباطی در الگو ایجاد کنند. همچنین، از آن جا که این الگوها به مثابه ابزارهای تحقیقاتی به شمار می‌روند که به کمک آنها پدیده‌های اجتماعی و طبیعی تفسیر پذیر می‌شوند، بهتر است حتی الامکان از طراحی مبتکرانه و ماهیت پویا و منعطفی برخوردار باشند تا بتوانند در زمینه‌های مختلف مثر ثمر واقع شوند.

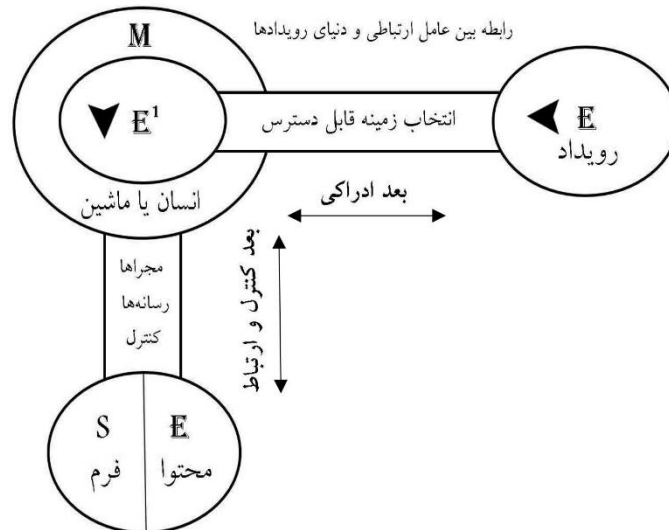
از ارتباطات عادی آن‌ها می‌باشد. در این ارتباط بین فرستنده و گیرنده فاصله قابل توجهی می‌افتد. ارتباط جمعی روابط میان فردی را کاهش می‌دهد یا به طور کل از بین می‌برد. بلیک به نقل از هایمز هدف از ارتباط جمعی را جدا کردن افراد از محیط بومی و فرهنگی- اجتماعی آن‌ها می‌داند. ارتباطی که افق‌های زندگی را فراتر از قلمروی اجتماعی معمول می‌گستراند (همان، ۳۵).

سه تفاوت عمده میان ارتباط میان فردی و ارتباط جمعی وجود دارد. در ارتباط میان فردی ادراک فرد درگیری بیشتری با فرآیند ارتباطی دارد یا به عبارتی از "دستگاه‌های حسی بیشتری استفاده می‌کند" (اسمیت، ۱۳۷۹: ۱۲۰). این در حالی است که در ارتباط جمعی این ویژگی به حداقل میل می‌کند. همچنین در ارتباط میان فردی عامل بازخورد آنی و در لحظه اتفاق می‌افتد ولی در ارتباط جمعی این امکان میسر نیست یا با تأخیر اتفاق می‌افتد. نکته دیگری که در مقایسه با این دو نوع ارتباط می‌توان به آن اشاره کرد حجم بالای انواع پارازیت در ارتباط جمعی است. ماهیت پیچیده ارتباط جمعی خود به اندازه کافی می‌تواند محمل پارازیت‌های گوناگون باشد، حال به این جریان، پارازیت ساطع شده از وسایل ارتباطی (الکترونیکی) نیز اضافه می‌شود. در این جا این نکته قابل تأمل است که چرا با این حجم امکان تحریف و تخریب پیام در فرآیند ارتباط جمعی، هنوز این منبع ارسال پیام از مشروعیت بیشتری نسبت به سایر نهادهای ارتباطی برخوردار است؟ چه عاملی باعث اعتماد افراد به این نهاد ارتباطی می‌شود؟ شاید امکان رد گیری پیام تا منبع و یا آشنایی گیرنده‌گان با جهت‌گیری منابع خاص تولید پیام و یا شاید این تکثیر و تواتر یک پیام در مقیاس بالا است که به آن مشروعیت می‌بخشد.

## الگوهای ارتباطی ادراک محور (گربرنر-یاکوبسن)

برای فهم و درک هر چه بهتر نقش ادراک در یک فرآیند ارتباطی، مطالعه نمونه الگوهای تنظیم شده با این رویکرد می‌تواند بهترین راه حل باشد. درک و فهم صحیح از ارتباطات، منجر به بهبود و بازدهی فرآیند ارتباطی می‌شود. ارتباطات معمولاً از سویه‌های

## مدل ارتباطی گربنر



شکل ۵: مدل ارتباطی گربنر (۱۹۵۶) (مک کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۱۹).

۱۸-۱۹). بدیهی است که در این الگو فرآیند ارتباط می تواند همچون زنجیره ای از ادراک- تولید- ادراک- ..... ادامه پیدا کند. اگر این الگو در قالب شکل کلامی الگوی لسول در آید به این شکل توسعه پیدا می کند:

۱- یک شخص (-M) یک رویداد (E) را درک می کند -۳ و به آن واکنش نشان می دهد (-E1) ۴ در یک شرایط و موقعیت خاص -۵ با هدفی معلوم -۶ توسط امکاناتی که در دسترس دارد (مجرها و محتوا) -۷ با شکل و فرمی خاص (-SE) ۸ و زمینه ای ویژه -۹ محتوا را می سازد -۱۰ که نتیجه ای دارد. (مک کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۱۸).

این الگو پیام را در قالب یک واقعیت، که درباره رویدادی (چیزی) است، نشان می دهد. بنابراین بسترهای لازم را برای طرح پرسش هایی که مربوط به ادراک و معنا است، فراهم می کند. از طرفی برای فرآیند ارتباطی دو بعد متناوب -۱ ادراکی یا دریافتی و -۲ ارتباطی و کنترل (بعد افقی و عمودی در شکل ۳) را قائل می شود (فیسک، ۱۳۸۸: ۴۲). در بعد اول (افقی) درک پیام از طریق ادراک و ارتباط درونی فرد به اضافه حوزه تجربی او حاصل می شود. نتیجه همان درک گزینشی است که پیش تر در مورد آن صحبت شد. در بعد دوم (عمودی) انتخاب مجرای ارسال پیام (مجرها) و گزینش محتوا از درون E1 اهمیت می یابد. ذکر این نکته ضروری است که همان طور که E1 نمی تواند برداشت کامل و صحیحی از E باشد، متناوباً برداشت صحیحی از E1 نیز به عمل نمی آید.

مک کوایل در تشریح الگوی گربنر بیان می کند که ماهیت پویای این الگو کاربرد آن را در زمینه های دیگر تعمیم می دهد. برای

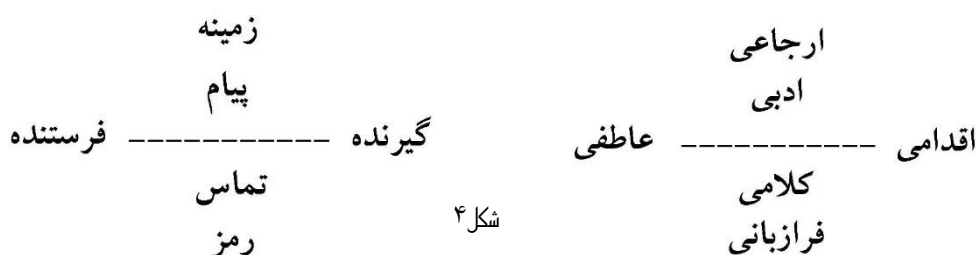
با تأکید بر نقش درک در ارتباطات و واکنش های مخاطب در مواجهه با پیام، گربنر (۱۹۵۶) مدل های ارتباطی را طراحی کرده است که مبنای آن بر اساس درک حاصل شده از پیام دریافتی توسط مخاطب است، که پس از پردازش دوباره آن را وارد چرخه ارتباطی می کند. شکل ۵ نمونه ای از این مدل ها است که این نوع نگرش به فرآیند ارتباطی را نشان می دهد. آنچه دریافت می شود (رویداد) با حرف E نشان داده شده است. دریافت کننده M رویداد را به صورت E1 دریافت می کند. اگر مدل به روابط انسانی اشاره داشته باشد M می تواند یک انسان باشد در غیر این صورت می تواند یک ماشین (دستگاه) باشد. در حقیقت رابطه بین M و E1 و رابطه درک و دریافت است. گربنر این دریافت را تحت تأثیر دو رویکرد، که به فرد M مربوط است نسبت می دهد. در حقیقت چیزی که M دریافت کرده (E1) تحت تأثیر ارتباط درون فردی و حوزه معرفتی - شناختی M حاصل شده است که گربنر آن را رویکرد "روان جسمانی" نامیده است. این رویکرد عمل درک را، هم وابسته به زمینه ای می داند که E در آن به وقوع پیوسته و هم میزان در دسترس بودن E برای M در یک فرآیند ارتباطی. در مرحله بعدی M قصد دارد E1 را با فرد دیگری به اشتراک گذارد. در اینجا SE که اظهار نظر درباره رویداد است که توسط M ایجاد می شود. به عبارتی دیگر SE ویژگی های شکلی و محتوایی پیام را نشان می دهد. توجه به این نکته ضروری است که S (شکل - نحوه ارائه پیام) و E (محتوا) همیشه در کنار هم قرار می گیرند. M برای ارسال SE خود به مجراهایی نیاز دارد که تا حدودی بر آنها کنترل دارد. پیام (SE) در چرخه ای که طی می کند ممکن است توسط یک فرد دیگر M2 درک شود (مک کوایل و ویندال، ۱۹۸۷:

داده و موجب عدم دریافت کامل و صحیح آن می‌شود.

### مدل ارتباطی یاکوبسن

مدل ارتباطی یاکوبسن (۱۹۶۰) الگویی است که به طور خاص برای ارتباطات زبان‌شناسی طراحی شده است. از آن جا که زبان نظامی رمزی برای تعامل انسان محسوب می‌شود، این مدل با رویکردی زبان‌شناسانه سعی بر مطالعه و آشکار کردن رمزهای زبانی مؤلفه‌های ارتباطی دارد. اگرچه عملکرد این مدل بر پایه، ارتباطات کلامی است ولیکن به راحتی قابل استفاده و تعمیم در سایر علوم ارتباط محور، همچون ارتباطات دیداری می‌باشد. به نظر یاکوبسن هر ارتباطی از شش عنصر تشکیل شده است. این عناصر شامل، فرستنده گیرنده، پیام، تماس، گد و زمینه است. هر کدام از این عناصر دارای کارکردی است (شکل ۳) که بر روند

مثال با توجه به رویکرد این الگو، می‌توان از آن در پاسخ دادن به سوالات روان‌کوانه مسایل ادراکی و ارتباطی اقرار یک شاهد در دادگاه بهره برد. این که، ادراک شاهد (M) از یک رویداد (E) چقدر صحیح است؟ و اینکه پیام SE او تا چه حد می‌تواند نزدیک به واقعیت رویداد باشد؟ سوالاتی هستند که با توجه به الگوی گرینر به ذهن متبادر می‌شوند (مک‌کوایل و ویندال، ۱۹۸۷: ۲۰). این مدل نشان می‌دهد که ارتباطات انسانی تحت‌تأثیر عامل ذهنی می‌تواند انتخابی، متغیر و غیر قابل پیش‌بینی باشد. شکل ارتباطی که امروزه در شبکه‌های اجتماعی مانند اینستاگرام شاهد آن هستیم بسیار نزدیک به این مدل ارتباطی است با این تفاوت که از ساختار بسیار پیچیده‌تری برخوردار است. همچنین به نظر می‌رسد عامل مخرب پارازیت که در مدل‌های اولیه سعی بر کم اثر کردن آن است در دوره معاصر به تناوب و به صورت کاملاً هدف‌مند و از قبل طراحی شده خود را در مسیر انتقال پیام قرار



شکل ۴

مدل ارتباطی یاکوبسن (باس، ۲۰۱۰: ۴)

شکل ۴: عناصر ارتباطی

شکل ۳: کارکردهای ارتباطی

زیبایی‌شناسی به کار گرفته شده در پیام اهمیت قائل است. کارکرد (ادبی) رابطه پیام با خودش محسوب می‌شود. در این مدل منظور از عنصر (تماس) همان مجرای پیام است که از طریق آن، پیام به فرستنده ارسال می‌شود (همان، ۵) و البته نه تنها در نقش مجرای فیزیکی بلکه به عنوان نگهدارنده ارتباط روان‌شناختی بین فرستنده و گیرنده هم می‌باشد. فیسک کارکرد تماس را باز نگه داشتن مجراها برای برقراری ارتباط می‌داند (فیسک، ۱۳۸۸: ۵۸). مجرای پیام می‌تواند یک کتاب یا یک دست نوشته حتی صدای فردی باشد که شعر می‌خواند. تفاوت این مدل با مدل‌های قبلی لحاظ کردن دو عنصر (زمینه) و (رمزگان) در ساختار اصلی مدل است. منظور از عنصر زمینه در اینجا بستری است که پیام در آن تولید شده و معنی می‌یابد. یاکوبسن زمینه را همان جهت‌گیری پیام به موضوع می‌داند (یاکوبسن، ۱۳۶۹: ۷۸). در این جهت‌گیری پیام به چیزی جز خودش اشاره می‌کند. در حقیقت، زمینه، دلالت بر روزگاری دارد که ارتباط در آن شکل می‌گیرد و در برگیرنده رویدادهای اجتماعی، تاریخی، اخلاقی، فلسفی و روانشناسی است به عبارتی دیگر زمینه، "سویه دلالت‌گر و ارجاعی پیام است"

ارتباط تأثیر می‌گذارند. به طور مثال اگر جهت‌گیری پیام به سوی خود فرستنده باشد، نقش آن عاطفی است. اگر جهت‌گیری پیام به سوی گیرنده باشد، نقش آن کوششی (اقدامی)، اگر به سوی زمینه، پیام، رمزگان یا تماس باشد به ترتیب نقش ارجاعی، ادبی، فرازبانی و کلامی را موجب می‌شود (باس، ۲۰۱۷: ۴). همان‌طور که در (شکل ۴) مشاهده می‌شود، این الگو نیز همانند هر الگوی ارتباطی دیگر دارای عنصرهای اصلی فرستنده، گیرنده و پیام است. حال با توجه به رویکرد زبان‌شناسی مدل، فرستنده می‌تواند یک شاعر یا نویسنده باشد که پیام خود را ضمیمه یک بار احساسی می‌کند. این احساس یعنی همه آن ویژگی‌هایی که پیام را به شکل خاصی شخصی می‌کند. در برخی پیام‌ها مانند اشعار عاشقانه این رویکرد پررنگ‌تر می‌شود. کارکرد (عاطفی) رابطه پیام را با فرستنده وصف می‌کند. گیرنده نیز همان مخاطب به معنای کلی است که از آن انتظار می‌رود تحت تأثیر پیام (خبری یا امری) دست به اقدام (واکنش) بزند. این رویکرد در تبلیغات سیاسی و تجاری اهمیت پیدا می‌کند. همچنین یاکوبسن در آثار ادبی پیام را مجموعه‌ای از دلالت‌ها تلقی می‌کند و برای

از پیام برای وی حاصل می‌شود. در این جا ذکر این نکته ضروری می‌نماید که دلیل انتخاب شعر به عنوان نمونه، کارکرد حداکثری و تقریباً هم توان تمام عناصر ارتباطی و رویکردهای متوجه آن‌ها می‌باشد که کمتر در نمونه‌های دیگر اتفاق می‌افتد. در الگوی یاکوبسن معمولاً یک یا دو رویکرد پرنرنگ‌تر ظاهر می‌شوند و بقیه رویکردها در حاشیه قرار می‌گیرند.

در ارزیابی الگوی یاکوبسن نکات قابل تأملی وجود دارد. در این الگو، پس از ارسال پیام و با توجه با رویکرد مشخصی که پیام با آن معنی می‌گیرد، مسیر ارتباطی مشخص می‌شود. چنین الگویی با توجه به حضور عنصرهای متفاوت، امکان تعامل با انواع فرآیند ارتباطی را فراهم می‌کند. همچنین به علت پوشش دادن رویکردهای محتمل ارتباطی (عاطفی، ارجاعی، ادبی، فرازبانی، کلامی و اقدامی)، می‌تواند فارغ از زمان و مکان عمل کند. "ماهیت نظام‌های متشکل از عنصرهای چندگانه، در طول زمان تغییر پذیر است. به عبارت دیگر از ساختاری سیال و پویا برخوردار هستند. اما آگاهی از روابط بین عنصرها و دانستن این نکته که چگونه در هر شرایط عنصرها تحت تأثیر یکدیگر هستند، ضروری است." (کامرون و لارسن، ۲۰۰۷: ۳). در این مدل نیز مانند سایر الگوهای درک محور (گرینر و غیره) عامل پارازیت در ساختار مدل دیده نمی‌شود البته نه به علت فقدان کلی آن، بلکه به دلیل ناچیز بودن آن که تقریباً مؤثر نیست.

البته نقدهایی نیز بر مدل ارتباطی یاکوبسن وارد است. در این الگو علاوه بر لحاظ نکردن عامل بازخورد در ساختار اصلی مدل با توجه به رویکرد کلامی-زبانی آن، شاید تنها نقطه ضعف مدل ارتباطی یاکوبسن را بتوان در عملکرد خطی و غالب گونه آن در هر رویکرد دانست. به عبارتی دیگر پیام‌رسانی در این الگو به ندرت سایر عنصرها را متأثر می‌کند. برای مثال رویکرد عاطفی یک پیام که اشاره به فرستنده پیام دارد، اگر در اشعار عاشقانه یا حتی احساس ترس و عدم اطمینان متجلی شود به وضوح پیام را شخصی می‌کند ولی در سایر مضامین مانند یک گزارش خبری این کارکرد بی‌اثر می‌شود (فیسک، ۱۳۸۸: ۵۷). بدیهی است این ویژگی موجب ناکارآمد بودن این الگو در فرآیند ارتباطات جمعی، با ماهیت جمع محور و تنوع طلب می‌شود که همزمان دامنه وسیعی از رویکردها را در برمی‌گیرد.

### نتیجه‌گیری مبحث نقش ادراک در ارتباطات

درک صحیح از نقش ادراک در ارتباطات سبب کم شدن فاصله معنایی بین فرستنده و گیرنده می‌شود. بنابراین، به هر میزان ادراک درستی که از فرآیند ارتباط حاصل شود به همان اندازه نیز ارتباط مؤثرتری شکل خواهد گرفت. فرآیند ادراک را می‌توان فرآیند هدف‌مندی دانست که طی آن فرد به شناخت از پیرامون خویش می‌رسد و با این تمهید اقدام به ارتباط با دیگران می‌کند.

(احمدی، ۱۳۷۱: ۱۳۹). البته توجه به این نکته نیز ضروری است، که در ارتباط کلامی معمولاً پیام‌ها به زمینه مرتبط می‌شوند و این در حالی است که در ارتباط دیداری با عکس این قضیه مواجه هستیم، هر چند که در هر رویکرد ردپای زمینه قابل پیگیری است (همان). عنصر رمزگان نیز بیانگر ساختار دستوری و ادبی پیام است و به رمزگانی اشاره می‌کند که پیام به وسیله آن تولید شده است. به بیانی دیگر رمزگان یک نظام مشترک معنایی است که سازنده پیام است. یک پیام به زبان‌گردی وابسته به قواعد، واژه‌ها و اصول ادبی زبان‌کردی است و برای درک آن نه فقط باید آن زبان، بلکه باید سنت‌های ادبی و آوایی آن را نیز شناخت. همچنین زبان تصاویر دیجیتال به شکلی است که به راحتی توسط رایانه خوانده می‌شود (همان، ۱۳۸). پس برای فهم کامل یک پیام، آشنایی با زبان آن پیام الزامی است. بدیهی است که درک پیام با میزان آشنایی و تسلط به زبان پیام، نسبت مستقیم دارد. در ادامه و برای فهم بهتر آن چه گفته شد، با ذکر یک مثال در قالب یک بیت از اشعار حافظ، الگوی یاکوبسن شرح داده می‌شود. در بیت:

آلا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

شاید بارزترین رویکرد این بیت در قالب یک پیام را بتوان رویکرد عاطفی آن دانست. رویکردی که جهت‌گیری آن به سمت فرستنده (شاعر) است. در مصرع اول شاعر هیجان و احساس خود را با خطاب قرار دادن ساقی و امر به آوردن جام باده و چرخاندن آن نشان می‌دهد و در مصرع دوم نیز دلیل این پریشانی را شرح می‌دهد. در این جا مخاطب (گیرنده) در مواجهه با وصف حالی است که با توجه به میزان همزاد‌پنداری او با شاعر، می‌تواند خود را تحت تأثیر آن بیابد. حال این تأثیر می‌تواند با اقدامی همراه باشد یا نباشد. اما رویکردی که متوجه خود پیام است رویکرد ادبی و شاعرانه آن می‌باشد. سلسله کلمات همراه با آهنگی خاص زیبایی‌شناسی خاصی را برای پیام رقم زده است. رویکرد ارجاعی پیام نیز رو به سوی زمینه و بستری دارد که پیام در آن ساخته شده است. این زمینه می‌تواند علاوه بر اشاره به هر آن چیزی که مربوط به خود شاعر است، دلالت بر روزگاری داشته باشد که شعر در آن سروده شده است و این به معنی در برگرفتن تمام جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی رایج در آن زمان است. همچنین رویکرد کلامی پیام، که هدف از آن ایجاد نزدیکی و الفت با گیرنده پیام و برقرار نگه داشتن ارتباط با وی است، در بهترین حالت عمل می‌کند. شاعر با موضوع قرار دادن عشق و نحوه بیان آن ارتباط محکمی با طیف وسیعی از گیرندگان برقرار کرده است. در آخر نیز رویکرد رمزگان پیام است که با توجه به قالب شعر گونه پیام، تمام قواعد اعم از نحو، وزن، سجع و غیره را در بر می‌گیرد. بدیهی است که هر چه میزان علم گیرنده نسبت به آن‌ها بیشتر باشد و آشنایی بیشتری با زبان شعر داشته باشد، فهم بهتری نیز

## ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه (روز)

می‌خواهند ولی به علت عدم درک معنی انگور در زبان‌های متفاوت دچار اختلاف شده و نزاعی بین آن‌ها در می‌گیرد (همان، ۸۸).

در تنازع آن نفر جنگی شدند

که ز سرّ نام‌ها غافل بُدند

مولانا این اختلاف را بر حسب نادانی آن‌ها گذاشته و می‌گوید:

مشت بر هم می‌زدند از ابله‌ی

پُر بُدند از جهل و از دانش تهی

پس می‌توان گفت معنی در یک فعل و انفعال اکتشافی حاصل نمی‌شود. معنی دارایی انسان‌ها است که آموخته می‌شود. معنی در اوضاع و احوال فرد است، در شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه است. معنی در فرهنگ است.

در تحلیل دو الگوی ارتباطی درک محور گربنر و یاکوبسن، نقش ادراک و اهمیت آن به بوته آزمایش گذاشته شد. در الگوی گربنر به جای کلمه فرستنده از واژه رویداد استفاده شده است. رویداد در این‌جا به معنی اتفاقاتی است که پیرامون افراد یک جامعه اعم از اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و غیره رخ می‌دهد. به عبارتی دیگر آن چه اهمیت دارد خبر (پیام) است. خبری که از یک منبع اطلاعاتی منتشر می‌شود و قصد آن فقط اطلاع رسانی است. لذا عامل بازخورد در این الگو محلی از اعراب ندارد و آن چه اهمیت می‌یابد تأثیر پیام است.

در الگوی گربنر روند ارتباطی به طور شاخص از طریق درک گزینشی پیش می‌رود. این درک گزینشی در هر مرحله موجب دور شدن گیرنده از منبع اصلی پیام می‌شود. پیام، با هر بار مواجهه انسانی دوباره از نو شکل می‌گیرد و تا جایی پیش می‌رود که به طور کلی در معرض سوء تعبیر قرار می‌گیرد. اما از آن‌جا که این دسته از پیام‌ها (خبر) در جامعه عمر طولانی ندارند به تدریج در روند ارتباطی گم می‌شوند. الگوی ارتباطی گربنر بسیار شبیه ارتباطاتی است که امروزه در شبکه‌های اجتماعی شاهد آن هستیم. یک پیام در ایستگاه‌های متوالی درک شده و پس از واکنش‌ها و بده بستن‌های ادراکی به مسیر ادامه می‌دهد. البته پوشیده نیست که تبعات پیام در سطح وسیعی اثر گذار است اگر چه عمر آن در گرو پیام جدید و احتمالاً بحث بر انگیز، بعدی می‌باشد.

در الگوی ارتباطی یاکوبسن نقش ادراک انسانی به بالاترین درجه خود می‌سد. یکی از ویژگی‌های مهم مدل ارتباطی یاکوبسن که آن را از سایر مدل‌های ارتباطی متمایز می‌کند، عملکرد (تقریباً) همزمان عنصرهای مشخص در هر رویکرد است که به محض شروع فرآیند ارتباطی از سمت فرستنده آغاز می‌شود. علت این همزمانی، ماهیت مدل است که بر اساس کارکرد متقابل و حداکثری ادراک و قابلیت‌های انسانی ارزش گذاری شده است. به نظر می‌رسد همین عامل همزمانی و تأکید بر ادراک انسانی است که این مدل را مناسب تجزیه و تحلیل ارتباطات دیداری کرده است. از طرفی

همان‌طور که گفته شد، انسان مجهز به چهار ابزار ادراکی می‌باشد. حواس ظاهری، حواس باطنی، عقل و دل. از این میان حواس ظاهری یا همان حواس پنج‌گانه بیشترین نقش را در یک فرآیند ارتباطی بر عهده دارند. به عبارتی دیگر ارتباط از طریق حواس پنج‌گانه آغاز شده و ادامه می‌یابد. البته این به معنی عدم مشارکت سایر ادراکات نام برده نیست بلکه منظور، لحاظ کردن درجه اول اهمیت به حواس ظاهری در یک فرآیند ارتباطی است. بدیهی است دیگر ابزارهای ادراکی همچون حواس باطنی، ادراک عقلی و دل نیز در برداشت و نتیجه نهایی از اهمیت به سزایی برخوردار هستند.

نقش ادراک انسانی در عناصر ارتباطی و اشکال ارتباط بررسی شد ولی از آن‌جا که در نهایت آن چه در یک فرآیند ارتباطی اهمیت می‌یابد انتقال پیام و درک معنی است نقش ادراک در بازیابی معنی اهمیت بیشتری می‌یابد. در یک فرآیند ارتباطی آن چه به وسیله حواس ظاهری درک می‌شود بعد از گذشتن از فیلترهای حواس باطنی، عقل و دل معنی می‌یابد. در نتیجه حواس ظاهری به تنهایی منجر به عمل درک در ارتباط نمی‌شوند بلکه درک می‌تواند تحت تأثیر سایر متغیرها دستخوش تغییر شود. بدیهی است میزان صحت ادراک هر چقدر بر پایه حواس ظاهری استوار باشد و تأثیر کمتری از سایر ابزارهای ادراکی به خصوص حواس باطنی بپذیرد از اعتبار بیشتری برخوردار است. اما این هنوز پایان فرآیند ادراکی در یک ارتباط نیست. ادراک حاصل شده تحت تأثیر عوامل خارجی و پیرامون فرد دوباره مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. این عوامل خارجی همان فرهنگ، اجتماع و بستری است که ارتباط در آن به وقوع می‌پیوندد. مجموع همه این عوامل منجر به ادراک نهایی در ارتباط می‌شود. آن چه از آن به عنوان درک گزینشی از پیام اطلاق شد ماحصل چنین فرآیندی است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ادراک در یک فرآیند ارتباطی فقط عامل روان‌شناختی در چهار چوب فردی نیست، بلکه موضوع فرهنگ نیز می‌باشد.

تمامی آن چه گفته شد مؤید این مطلب از برلو است که معنی در پیام وجود ندارد بلکه در انسان‌ها است که متجلی می‌شود (محسنیان‌راد، ۱۳۶۷: ۸۲) و این مهم قابل تعمیم در تمامی ارتباطات اعم از کلامی تا تصویری است. بنابراین می‌توان گفت پیام وسیله انتقال معنی نمی‌باشد بلکه همانند ظرفی است با محتویاتی از جنس رمزگان و نشانه که می‌بایست توسط هر گیرنده به طور انحصاری بازیابی شود.

بسیار پیش‌تر از برلو مولانا شاعر بزرگ ایرانی در اشعار خود به استقلال معنی از پیام اشاره داشته است. داستان چهار مرد ایرانی، عرب، ترک و رومی که از فردی یک درهم دریافت می‌کنند و همه‌گی در پیشنهادی به ترتیب خواستار خرید انگور، عنب، اُرم و استافیل می‌شوند، غافل از این که همه‌گی یک چیز (انگور)

قالب رسانه ولی هنوز کتاب معتبرترین مرجع اطلاعاتی است چرا که وفادار و بی‌واسطه پیام را به مخاطب عرضه می‌کند. مشخص است هر الگو با توجه به کنش‌های ارتباطی خاصی طراحی می‌شود، لذا بر نکات خاصی هم تمرکز دارد. دانستن این نکته که هیچ مدلی به تنهایی نمی‌تواند یک الگوی کارآمد برای انواع ارتباط باشد ضروری است. در دوران معاصر نقشی که ادراک و به تبع آن حوزه تجربی افراد در یک فرآیند ارتباطی ایفا می‌کنند دیگر در حاشیه نیستند بلکه خود، واقعیت ارتباط می‌باشند. در عصر معاصر که ارتباطات پیش از پیش وابسته به تکنولوژی است ضرورت درک فوری پیام‌ها الویت می‌یابد. لذا می‌بایست در فرآیند ارتباطی به اهمیت نقش ادراک توجه لازم مبذول شود و به تبع آن نشانه‌ها و رمزه‌ها طوری در پیام گنجانده شوند که منجر به درک سریع و به خاطر سپاری آسان شوند.

دیگر این همزمانی، عامل بازخورد را نیز در بر می‌گیرد. اگر چه یاکوبسن عامل بازخورد را مستقیماً در مدل خود لحاظ نکرده است ولیکن در الگویی با ماهیت زبانی - کلامی که ارتباطات انسانی و رو در رو را نیز در بر می‌گیرد، نادیده گرفتن عامل بازخورد امکان پذیر نمی‌باشد. همچنین به نظر می‌رسد در این مدل ارتباطی مجراهای انتخابی برای انتقال پیام از ضریب اطمینان بالاتری نسبت به سایر الگوها برخوردار هستند. همان‌طور که گفته شد پیام ارسال شده با توجه به جهت‌گیری به سمت هر کدام از عنصرها، نقش خاصی را برای آنها تعیین می‌کند. برای مثال، چنان چه فرستنده با یک رویکرد عاطفی پیام را ارسال کند بدیهی است، درک صحیح مخاطب از پیام جدا از محتوا به دریافت این رویکرد عاطفی وابسته است. لذا فرستنده باید در انتخاب مجرای پیام دقت لازم را مبذول کند تا پیام منطبق با حقیقت آن ارسال شود. شاید به همین علت است که امروزه با وجود تنوع فراوان مجراهای ارتباطی مدرن در

## منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۷۱). از نشانه‌های تصویری تا متن؛ به سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری، تهران: نشر مرکز
- آزاد، اسدالله. (۱۳۸۶). اطلاعات و ارتباطات؛ مفاهیم، نظریه‌ها و جغرافیای سیاسی، تهران: نشر کتابدار
- اسمیت، آلفردجی. (۱۳۷۹). فرهنگ و ارتباطات، ترجمه مهدی بابایی اهری، تهران: انتشارات سمت
- اشرفی‌ریزی، حسن و کاظم‌پور، زهرا (۱۳۸۶). جغرافیای سیاسی اطلاعات (فاصله بی فاصله)، تهران: چاپار
- اینگلیس، فرد. (۱۳۷۷). نظریه رسانه‌ها، ترجمه محمود حقیقت کاشانی، تهران: مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌های صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران
- سورین، ورنر جی و دبلیو تانکارد، جیمز. (۱۳۸۸). نظریه‌های ارتباط، ترجمه دکتر علیرضا دهقان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- شعاری‌نژاد، علی اکبر. (۱۳۹۲). روانشناسی رشد، چاپ بیستم، تهران: انتشارات اطلاعات
- ظاهری، اکبر. (۱۳۹۰). "ارتباط درون فردی در منابع اسلامی"، مجله اسلام و پژوهش‌های مدیریتی، سال اول، شماره دوم، از صفحه ۱۷۹-۱۵۷
- فیسک، جان. (۱۳۸۸). درآمدی بر مطالعات ارتباطی، ترجمه مهدی غبرایی، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها
- گیرو، پیر. (۱۳۸۳). نشانه شناسی. ترجمه محمد نبوی. تهران: انتشارات آگه
- گیل، دیوید و آدامز بریجت. (۱۳۸۴). الفبای ارتباطات. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی و رامین کریمیان، تهران: مطالعات و تحقیقات رسانه
- لنگ، جان. (۱۳۸۱). آفرینش نظریه معماری، نقش علوم رفتاری در طراحی محیط، ترجمه
- علیرضا عینی‌فر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- محمودی‌نژاد، هادی. صادقی علیرضا. (۱۳۸۸). طراحی شهری از روان‌شناسی محیط تا رفاه اجتماعی، تهران، انتشارات هله
- محسنیان‌راد، مهدی. (۱۳۶۷). ارتباط‌شناسی، تهران: انتشارات سروش
- هارچی، اون و ساندرز، کریستین و دیکسون، دیوید. (۱۳۸۶). مهارت‌های اجتماعی در ارتباطات میان فردی، چاپ چهاردهم. تهران: انتشارات رشد.
- یاکوبسن، رومن. (۱۳۶۹). زبان‌شناسی و شعرشناسی، در کتاب زبان‌شناسی و نقد ادبی، ترجمه مریم خوزان و حسین پویده، تهران: نشر نی
- Berlo, David. (۱۹۶۰). The process of Communication, Michigan State University, New York: Rinehart and Winston
- Blake, Reed H & Haroldsen Edwin • O. (۱۹۷۵). A Taxonomy of Concepts in Communication, Hasting House, New York
- Cameron, L. & Larsen-Freeman, • D. (۲۰۰۷). Complex Systems and Applied Linguistics. New Jersey: Blackwell Publishing
- Courtney A & M (۲۰۰۸), "Comments regarding "On the Nature Of Science" , Physics in Canada, ۶۴ (۳): ۷-۸, retrieved ۱ August ۲۰۱۲
- Deutsch, K. (۱۹۵۲). On • Communication model in the Social sciences. Public Opinion Quarterly ۱۶: ۳۵۶-۳۸۰
- Gerbner, G& Gross, L& Morgan, •
- M & Signorielli, N. (۱۹۸۶). "Living with television: The dynamics of the cultivation process". In J. Bryant & D. Zillman. Perspectives on media effects. Hilldale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates. In press
- Harper, Douglas. (۲۰۰۰). The Online • Etymology Dictionary
- Head, Sydney W. (۱۹۷۲). • Broadcasting in America, A Survey of Television and Radio, Boston: Houghton Mifflin
- McQuail. D & Windhal. S (۱۹۸۷). • Communication Models for The Study of Mass Communication. Longman, New York
- Schramm, W. L. (۱۹۵۴). How • Communication Works, in the Process and Effect of Communication. Urbana: University of Illinois Press
- Shulman, A. D & Penman, R. (۱۹۸۱). • "Non-Verbal Communication", an article in the book of Contact-Human Communication and its history, London, Thames and Hudsun
- Stoetzel, Jean. (۱۹۶۳). La • Psychologie Social, Paris: Flammarion
- Tribus, Angela C (۲۰۱۷). The • Communicative Functions of Language: An Exploration of Roman Jakobson's Theory in TESOL" (۲۰۱۷). MA TESOL Collection. ۷۲۳





حامیان این شماره از ماهنامه جلا  
(نیاز اندیشه روز)

پایگاه اطلاع رسانی فکر ورزی به آدرس [Fekrvarzi.ir](http://Fekrvarzi.ir) و کارگاه تجربی برنامه ریزی  
فرهنگی می باشند.

راه های ارتباط با ما:

اینستاگرام:

@fekrvarzi

@fardroo

@jalamonthly

یوتیوب:

fekrvarzi.ir

در این شماره می توانید این مطالب را مطالعه نمایید:

- تعامل مردم در عرصه زندگی عمومی
- با چه کسانی می توانیم رابطه داشته باشیم
- مدیریت روابط اجتماعی
- چه میزان ارزشمندی برای خود و برای دیگران لازم و ضروری است ؟
- داستان کلاغ نوک شکسته
- بینش کلاغ ها تا پیکاسو
- کیمیاگران جدید
- ذهن سازی و اهمیت آن
- سلامت روان
- تاثیر درمانی
- مروری بر کتاب : ایده های خوب از کجا می آیند؟
- تأملی بر کتاب بررسی روانشناختی خودکامگی
- چگونه از مغزتان محافظت کنید
- مبتکر ها مقلد نیستند
- لوح سفید
- تفاهم و کنش ارتباطی
- حوزه عمومی